

سپاروون

ماره چهارم، سال اول،
جدي ۱۳۶۶ شمسی مطابق
ادی الاول ۱۴۰۸ قمری
سابق جنوری ۱۹۸۸ عیسوی

بالهای سینما

صفحه ۲۲

وگوش کجاست

صفحه ۵۳

Ketabton.com

مسابقه عکاسی

سپادون

مجله سپادون مسابقه عکاسی
برای پیش ماه آینده الی ختم
ماه تیر ۱۳۶۷. برای اندازد.

در این مسابقه عکاسان داخلی و خارجی
میتوانند شرکت کنند، عکسهای

مورد نظر منظر طبیعی، پورتره ها، زندگی های
مردم و غیره ها میسر را به سبک رنگ و سیاه سفید

در ختم کانکور جوایز آنی به برنده کان آن اعطا میگردد.

جایزه اول	یک جایزه	۱۵۰۰۰	افغانی
جایزه دوم	دو جایزه	۷۰۰۰	"
جایزه سوم	سه جایزه	۴۰۰۰	"
جایزه چهارم	چهار جایزه	۲۰۰۰	"
جایزه پنجم	پنج جایزه	۱۰۰۰	"

شرکت کننده کانکور
شماره بایک قطعه فوتو و
کلیه نشر بفرستند

کادر: اداره مجله سپادون

رادیو و رادیو آستام های مرغوب
را از کمپنی های مشهور جاپان
آماده فروش دارد .



فروشگاه لمر
انواع سامان آلات مورد
ضرورت خانواده هارا
عرضه میدارد

در فروشگاه لمر تلویزیون

های مختلف النوع جاپانی، شوروی و چرمنی بفروش میرسد

آدرس: منزل تحائی بارک هوئل
محمد جانتان واثی

سپاوون

شماره چهارم، سال اول، ماه جدی ۱۳۶۶ شمسی مطابق
جمادی الاول ۱۴۰۸ قمری مطابق جنوری ۱۹۸۸ عیسوی

به پاسخ خواننده گان

با سپاسگذاری فراوان از خواننده گان گرامی مجله سپاوون، که طی روزهای گذشته از طریق ارسال نامه ها، ارتباط تلفونی و تماسهای مستقیم مجله شما را استقبال گرم نموده و ما را در زمینه کار بهتر هرچه بیشتر تشویق نمودند.

مدها نامه به اداره مجله مواصلت نموده که در آن نظریات، انتقادات و پیشنهادات سودمند درج است، اداره مجله با دقت تمام این نامه ها را مطالعه نموده و در شماره های آینده به پاسخ آن می پردازد.

خواننده گان مجله بعضاً "اظهار تشویب نموده که شاید کار مجله بعد از خراب شود، به پاسخشان می گوئیم به هیچ وجه چنین نخواهد شد چون چنین تصمیمی را نداریم.

اکثراً "از ناخوانا بودن صفحات مجله شکوه نموده اند، درین مورد باید گفت که اداره مجله با تمام نیرو در جستجوی امکانات بهتر و تهیه تایپ های با حروف زیبا و خوانا است ولی هنوز درین راه توفیقی به دست نیامده است.

از شما دعوت بعمل می آوریم اگر امکاناتی در اختیار دارید مجله همکاری نماید.

نظریات همه خواننده گان جدا رعایت گردیده و مشوره های شان ما را برای کار بهتر، یاری میرساند.

اکنون که شماره چهارم را با تغییرات بیشتر در دست داریم با آرایه پیشنهادات و انتقادات ما را یاری دهید.

اداره



گوشه گشت؟ ص ۵۳

ادبیات

صفحات شعر
له نیم کسوکری
برق و نقشهای روی دیوار
شاهداتهام
ص ۴۲-۴۶
مخ ۶۲
ص ۳۰
ص ۷۸

طنز و تاراجی

دوسیه جنایی
چرا چاق میشویم
۴۰۰ میلیون بشوگان
زنیکه همه را برهنه می بیند
ص ۳۷
ص ۶۸
مخ ۷۶
ص ۵۸



تنهایی ص ۵۴

گوناگون

دوید یو کستونوبازار
بده برای خدا
چلو صاف

برای شما فال گرفته ایم
دینج راه هتی

ص ۲۱
ص ۳۲
ص ۶۴

ص ۹۶
مخ ۷۰



هنرمندان هندی
ظواهر خوا هندی ص ۴۹



ص ۳۸
شرح دالیر در کابل



کابل در گذرگاه تاریخ ص ۶



عزیزه ها و آدم ها ص ۱۲



بالهای سیمنا ص ۲۲

پرسشگری

بیلتون
دهم لیا لمنوخته
ص ۳۲
مخ ۹۰



شهر زرد و زمین کمره ص ۲۶

نشریه اتحادیه ژورنالستان
جمهوری افغانستان

زیر نظر هیأت تحریر:

بارق شفیعی، محمود حبیبی
عبدالله شادان، لطیف ناظمی
رهنورد زریاب، شفیق وجدان

مدیرمسوول : ظاهرنشین
معاون : محمد آصف معروف
تلفون : ۲۴۹۳۵
آرت و گرافیک : سمیع مسعود و روح اله نقشبندی
خطاطی : کبیر امیر
مهتم : ظاهرفوری
آدرس : تعمیرات اتحادیه ژورنالستان
جمهوری افغانستان مقابل هتل کابل
تیراژ : ۲۰۰۰۰ جلد

عکسهای شماره از محمد قاسم صاعد و شیر شاه ابوی



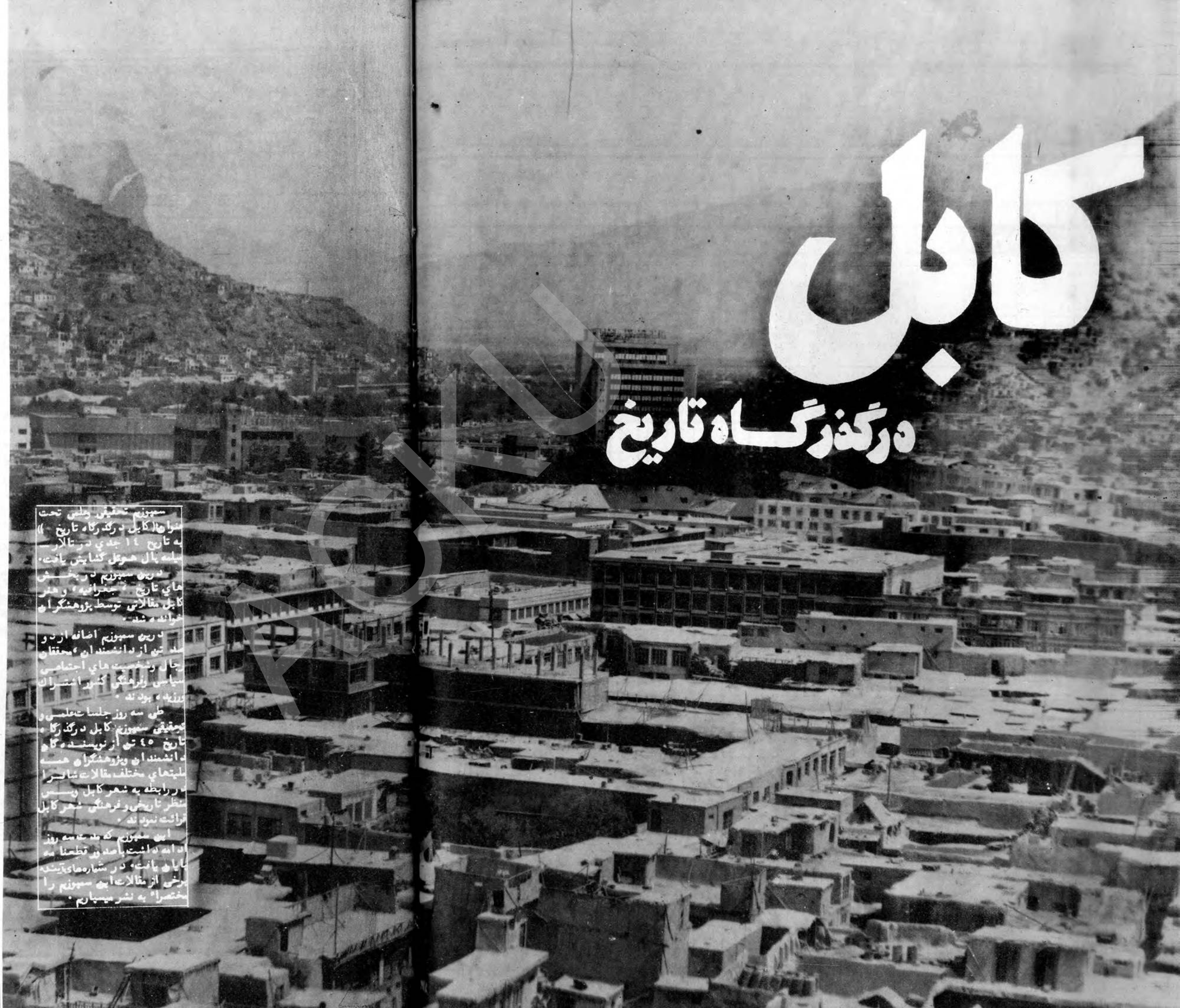
عکس بشتی اول از محمد نور

خوشا عشق سراي کابل و دامان کهسار ش
که ناخن بر دل گل میزند مژگان هر خارش
خوشا وقتی که چشم از سوادش سر به چین گردد
شع چون عاشقان و هاربان از جان گرفتار ش
ز وصف لاله اورنگ بر روی سخن دان
نگه را چهره خون سانه ز سیرار غوان زارش
چه موزونست یارب طاق ابروی پلستان
خدا از چشم شور زاهدان دارد نگه اارش
خضر چون گوشه برگرفته ست از دامن کوهش
اگر خوشتر نباشد از بهشت این طرف کهسارش
اگر در رفعت برج فلک سایش نمی بیند
چو خورشید را از طرف سوانتاده دستارش
حصار مار پیچش از ده های گنج را مانده
ولس ارزد به گنج شایگان هر خشت دیوارش
نظرگاه تماشا بیست دروي هر گذرگاهي
همیشه کاروان مهری آید به بازارش
حساب به جبینان لب بامش کسی میداند
دو صد خورشید رو افتاده در هر پای دیوارش
به صبح عید میخندد گل رخساره صبحش
به شام قدری هلو میزند زلف شب تارش
تعالی الله از ((باغ جهان آرا)) و ((در شهر آرا))
که طوبی خشک بر جامانده است از رشک اشجارش
نماز صبح واجب میشود برباک دامان
سفیدی میکند چون در دل شب یاسمن زارش
نمیدانم قماش برگ گل لیک اینقدر دانم
که بر مخمل زند نیست درشتی سوزن خارش
درختانش چو سرو از برگریزی اینند ایمن
خزان رنگی ندارد بر گل رخسار اشجارش
خضر تیری به تاریکی نکند از چشمه حیوان
بیا این جا حیات جاودان برگیزانهارش
تکلف بر طرف این قسم ملکی را به این زینت
سپید اری چو نواب ظفر خاست در کارش
نواي جفد چون آواز عنقا به گوش آید
خوشا ملکی که باشد شهنش عدل تو معمارش
فلک از آفتاب آینه داری پیشه می سازد
که گرم حرف گردد طوطی کلک شکر بارش
چو از هند دوات آمد بیرون طاق کلک او
خورد صدمار پیچ رشک کبک از طرز رفتارش
نباشد حاجت سرمایه بال هما او را
سعادت همچو گل میروید از اطراف دستارش
بلند اقبالی آن دارد که گر بر آسمان تازد
به زور بازی قدرت کند با خاک هموارش
ز بهر در عهد او دزدی بر افتاده ست از عالم
نیارد خصم دزدیدن سر از شمشیر خونبارش
رباید تیزی از الماس و سرخی از لب یا قوت
نماید جوهر خود را چو شمشیر گهر بارش
سری گر جنبش ابروی تیغش بر زمین افتد
کی بر میدارد از خاک مذلت جز سرده اارش
چی گویم از بلند پهای طبع آسمان سیرش
به دوش هر تن کرسی مینهد از رتبه افکارش
الهی تا جهان آرا و شهر آرا به جا باشد
جهان آرایسی و آرایش کشور بود کارش
صائب تبریزی

سومین تحقیق وطن تحت
فرمان (کابل در گذرگاه تاریخ)
به تاریخ ۱۴ خرداد در تالار
مجلسه بال هوول کنایش یافت.
درین سومین درخشان
های تاریخ "جغرافیه" و "تاریخ"
کابل مقالاتی توسط پژوهشگران
خوانده شد.
درین سومین اضافه از دو
معدنی از دانشندان محققان
بحال وضعیت های اجتماعی
سیاس و فرهنگی کشور اشتراک
ورزیده بودند.
طی سه روز جلسات علمی و
تعمیقی سومین کابل در گذرگاه
تاریخ ۴۵ تن از نویسندگان
دانشندان و پژوهشگران همه
مباحثات مختلف مقالات شاعران
در رابطه به شعر کابل و سبک
نظر تاریخی و فرهنگی شهر کابل
توانست نمودند.
این سومین که مدتی به روز
ادامه داشت با عدد در قطعات
بازار یافت. در شماره های آینده
برخی از مقالات این سومین را
مختصراً به نشر میسازم.

کابل

در گذرگاه تاریخ



1988

سال نو آرزوهای نو

شیر محمد محمدی

آدم بدنی زنده گینه معتبری وارو



با خود می آورند در یک روز مستقیم
نیولین تقدیم میگردند. پیرمرد
بارس سفید و انبوه (نیولای) -
بزرگ یاسانتاکلاوس) بشماره
برشانه و خریطه بی درد است در -
این جشن به خانه ها میرفت
طوری که می گویند برای اطفال
خوب تحفه میداد. اطفال بد را
محکوم به جزای کرد. اطفال بی
صبری شب بکس های خود را بعلوی
بخاری د یاری می گذاشتند تا اینکه
آدم برقی آزاره دود رو برای شان
تحفه بیاندازد. سانتاکلاوس
در روسیه، بابوناکالی در ایتالیا
پرنویل در فرانسه به روز میلاد -
تبدیل شد.
به این توضیح دوباره سال نو،
برای خواننده گان خود آرزوهای
نورا آرزویندایم.

سپس به فکر آراستن درخت ها
باسیزه ها روشنی و شمع های کو -
چک شدند. متعاقباً درخت
سال نو بوجود آمد.
آدم برقی که زندگینامه
معتبری دارد، در طول تاریخ
تغییرات زیادی دیده است.
پیرمرد سه دندان خدای یحراها
پسی دون (پلاتون) رایونانی ها
و مردمان قدیم روم، می
شناختند. ابیازان محل ابحار
بی نداشتن ایمان به اود اخل
آبی نمی شدند. مسیحیون منزلت
این خدایان عرفی را نابود کردند
و جای نیستون را مدافع جدید
ماهگیران و قایق رانان، یعنی
نیولای بزرگ احراز کرد.
پدران بعد از بازگشت
از مسافرت های د رازم تحفه ها

سالها از پیدایش جهان صورت
می گرفت.
مفکوره جشن گیری سال نو
هم از ابتکارات بطر کبیر است
استفاده از درخت ناجو
در سال نو بعد از قرن
۱۸ در روسیه در نیمه اول قرن
نزد آغاز گردید. کلیت ها
و سلاویان درخت بلوط، آلمانی ها
ناجوه یونانی ها سرو، انگلیسها
صنوبر را تقدیم مینمودند.
مردم به جنگل رفته پدر ختنان
مورد احترام خود اشکال چوبی
باکاسنی را می آویختند و تحفه
ناجیزی در یاری آن میگذاشتند.
بائردگرگونی شیوه زندگی
به جای آنکه به جنگل بروند در اوایل
را شاخچه ها گل رخت را آماجند
درخت مکمل را بخانه می آوردند.

سال نو مردم سلاویان قدیم
اول مانع بود، رسوم کهنه
حتی پس از بدیون عیسویت هم
بکلی از میان رفت مگر در اواخر
قرن ۱۵ در زمان سلطه کنیزریون
سم و اسیلوی طبق قوانین
در بیزانسیست ها اول سیتبر را حیث
آغاز سال نو بدیون گرفته
ازد و بعد سال پاتر فرمان بطراول
اول جنوری را آغاز سال نو
قرار دادند. و جشن گرفتند
در سایر کشورهای اروپائی که با پ
گریگوری هفتم در سال ۱۵۸۲ -
شیوه قدیم جنتری بولیانیسی را شاخچه
تغییر داد (تا آنوقت محاسبه درخت مکمل را بخانه می آوردند).

اسرار خوردهای



معجزه انار

انار جلد را شاداب میسازد
گل، برگ، میوه، ریشه
و پوست انار شفا دهنده است.
انار بهترین داروی ضدکم -
خونی است.
آب انار چربی خون را از بین
میرد.
درخت انار گیاه مفیدی است
که استفاده از هر قسمت آن برای
بدن مفید واقع میشود. گل انار
ضد اسهال است جوشانده آن
حتی در معالجه اسهال خونین
مفید واقع میگردد.
ساقه و یا ریشه انار کم کدو
دانه را از بین میبرد. هفتاد و پنج
گرام پوست خشک پانود گرام پوست
تازه یا ریشه انار را بیست و چهار

ساعت در رد و گیلان آب تر نموده
بعد آهسته حرارت داده به
تدریج درجه حرارت را زیاد کنید
تا آب آن به یک گیلان برسد
بعد آنرا سه قسمت کرده سه
وقت بنوشید اگر در روده ها
احساس درد کردید میتوانید
یک قاشق جایخوری بارافین
بخورید. استعمال همین جو -
شانده برای درد گلو، بختگی
دهان و بیروها نیز مفید است
برگ خشک یا تازه انار بصورت
جوشانده برای رفع خستگی،
ضعف معده، کم اشتها و کم
خونی اثر مفید دارد.
آب انار در بیماری های گرد،
مثانه و بیماری قند اثر مفید
دارد.

در ۱۷ توی ۱۳۶۶

۸ دسامبر ۱۹۸۷

درواستلتن معاهده در

مورد محو کامل رانتهای

میانبرد و برد کوتاه به

امضای رسید

گام بزرگ برای آینده

رومالدرگین :

● بسیاری از دانشمندان نام نهاد در زمان خود پیشگویی

نموده بودند که نیل به چنین موافقتی ناممکن است

ولی تا این فحیت را بدست آوردیم ما به پرفت رسیدیم.

مینچایل گرباچف :

● من معصوم که تاریخ امضا قرارداد در مورد محو کامل

راکت های میانبرد و برد کوتاه اتحاد شوروی و آمریکا ثبت صفت

جادو دان تاریخ تلاش انسانها بخاطر جهان بدون جنگ خواهد شد.





ولین گام بسوی خلع سلاح

فکر نمیشود درباره آنچه که جهانیان همه روی صفحه تلویزیون دیده و از طریق امواج رادیو شنیده اند، بحث بیشتر انجام داد. اما با آنهم گستره و دامنه گفته ها و نوشته ها را جامع به ملاقات سران اتحاد شوروی و ایالات متحده آمریکا، و عقد موافقتنامه هشتم دسامبر ۱۹۸۷ و اشتگتن مبنی بر امحای راکت های هستوی برد متوسط و کوتاه به چگونه گی مناسب آینه در - قبال سلاح هستوی و سایر انواع اسلحه مستعد به نابودی دسته جمعی بشر مربوط میشود. زیرا و اسلحه هستوی معنی ادامه

زنده گی بشر را دارد و بشریت در صورت ادامه زنده گی، این نخستین گام بزرگ را در راه نجات خویش از نابودی، قائل نمیشود گرفته گرامی است و حتماً سروده های برای پیش خواهی داشته. هنوز که تصنیف این سرود ها صرف در مخیله آهنگ سازان نضج میگیرد، مختصر آیه دیده ها و شنیده های اولین همه دسمبر اسال بر میگردد. در آن روزها با اهمیت ترین خبرد ر سایل اطلاعات جمعی جهان خبر سفر میخائیل گرباچف منشی عمومی کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی به ایالات

متحده آمریکا، ملاقات وی با رونالد ریگان رئیس جمهور کشور وقت موافقتنامه امحای سلاح هستوی برد متوسط و کوتاه بود. اهمیت ملاقات نه تنها در عقد موافقتنامه نیست، بلکه میلیون ها انسان سیاره ما با تعجب و حیرت اساسی گزارشات واشنگتن تمایل فراوان نسبت به دانستن آنچه تاحال نمیدانستند، نشان داده و ساحه شناخت شانرا از - جهان توسعه بخشیدند. پیام های متعدد عنوانی رونالد ریگان و میخائیل گرباچف، اظهارات رهبران و شخصیت های سیاسی و اجتماعی جهان بیامون

این رویداد بزرگ و امید واری های میلیون ها انسان سیاره زمین - نسبت به آغاز قطع مسابقات تسلیحاتی، تدویر کفرانسمای مطبوعاتی و تمرکز بیش از پنج هزار ژورنالیست از سراسر جهان در واشنگتن، همه نشاندهنده تمایل جهانیان نسبت به تحقق این نخستین ابتکار عملی در جهت بقای انسان و تمدن بشری است. هزاران نامه از مردم ایالات متحده به آدرس میخائیل گرباچف و شناخت جهانیان از وی بحیث طراح طرز تفکر نوین سیاسی در مناسبات بین الدول و ابراز نظر های حتی انتی سوتیتیک

ترین روزنامه ها و آژانس های خبر رسانی جهان از جمله در - ایالات متحده جون واشنگتن - پست (ان بی سی)، «واشنگتن تایمز» و غیره راجع به اهمیت این ابتکارات گواهی بشتیانی مردم از صلح و ناگزیری تغییر لحن حلقات طرفدار ادامه مسابقات تسلیحاتی و جنگ میناشد. در راستانه ملاقات کتایه های به آدرس رئیس جمهور جلب توجه مینمود. در صفحات (واشنگتن - پست) بجای اعلانی که معمولاً مفاد و درآمد بولی گراف دارد پنج بار این جملات بنوعی رونالد ریگان به نشر رسید:

«نکند که از جمله تمام رهبران امریکا شخص شما» ابتکار دفاع ستراتیژیک را از زمین بیرون نکند که شخص شما بخاطر موافقتنامه نوبتی خلع سلاح، بخاطر ملاقات نوبتی با گرباچف کشور ما را در برابر تهاجم هستوی طی مدت با نژده سال و یا شاید برای همیشه در دفاع بسازید، نکند که شخص شما ۴۰۰ جماعتی اتحاد که همیقتسین ستون ها در واشنگتن تکان بخورند و رونالد ریگان نسبت به بسیاری از خاطر خواهان همین جنسیت ی قلبش موضع (چپ) را برای خود اختیار نماید. در واشنگتن گویی تحرن عمیقی در راست و این

تحرن بخاطر یک امر، بخاطر امر مقد و تعمیل احتمالی موافقتنامه ها با اتحاد شوروی درباره خلع سلاح، در روز های اخیر قیبل از عقد موافقتنامه کتایه بلکه کلمات توهین آمیز در صفحات روزنامه ها نسبت به رئیس جمهور نثار میشد. پس بنیسم چه پیش شده با رئیس جمهور چه اتفاقی افتاده. انهم در حالیکه هنوز از زخم های (ایران گیت) خون میچکد. بلی فقط یک حرف باعث شده. تمایل امضای موافقتنامه ای که او را در تاریخ جهان بحیث استقرار دهنده صلح ثبت میکند، خیلی بزرگ است. بر علاو می بینیم هیچ تردیدی تمایل انسانی و قابل درک برای همه، نیز نقش اساسی دارد. اما بهر صورت عامل دیگری تعیین کننده است. بخش اعظم این اقدام را منطق مذاکرات صلح ریکجاویک که از همان یکسال قبل یک روز هم به ندرت گذشت مواجه نگردد به تعیین نمود.

ابتکار صلح تمام موافق را قدم به قدم از برابرش برچیده و تا سرحدی تقرب نمود که آن ها نجامه بشری قبل از امضای موافقتنامه به وضاحت تمام میسرند: جلوس انهدام جهان را میگیری؟ یا نمسی خواهی از نابودی بشر جلوگیری نمایی؟ بلی از ژورنالیست ها قبل از ملاقات از رئیس جمهور پرسید: «... هرگاه این موافقتنامه را رئیس جمهور بگری امضا مینماید آیا ریگان قبلی علیه وی بمخالفت بر نمیخاست؟» اما امروز رئیس جمهور ایالات متحده رونالد ریگان است. او چنین بد برای از میخائیل گرباچف در برابر قصر سفید چنین گفت: این نا آشنا، دوستی است که باید با وی آشناند. موزیک تشریفاتی بعد آمد، مساکر رژه رفتند، لبخند ها و دست فشردن ها...



قیمت ۱۰ افغانی

شهرت و آدرس عارض
اسم
هم شود و آدرس خود را
کود

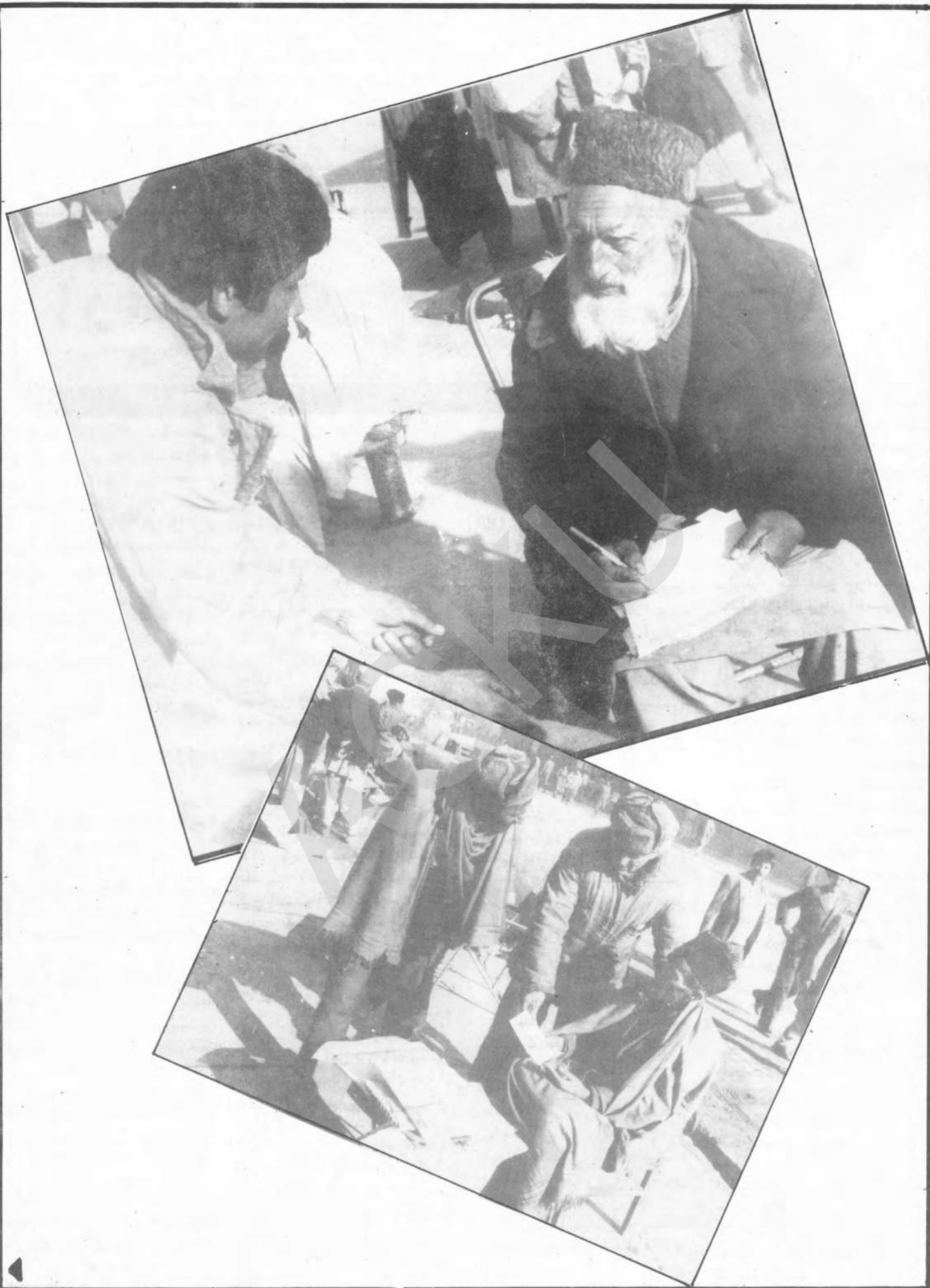
[illegible]

عقبات محمد مراد محمد ولد محمد مراد
 وافر لکھنؤ فیر میں الہی نیکو شہید
 مراد محمد مراد محمد ولد محمد مراد
 وافر لکھنؤ فیر میں الہی نیکو شہید

1. *Prunella*

د رماطی مزدحم شهر درد -
کار و گوشه پیاده روی های که
روزانه هزارها تن از شهروندان
بر رفت و آمد اند ، آنجائی که
شهریان مابا گذشتن کراچی
های گونه گونه و واجیدن بساط
های رنگارنگ به کار دست
فروش مشغول اند و زنده گس
شانرا تا می بینند ، آنجائی
که غرفه ها ، ایستگاه ها ، رفت
و آمد عراده جات و منتظرین
سرویس های شهری چشم ها را
خیره می سازد ، در این رنگارنگی
دنیای آدم معا ، با سیاه ها ،
اندیشه ها ، آید ها و شخصیت
های متفاوت ، سطح ارتباط
رند و کنی ناممکن اجتماع
و در میان این پاره اژدره گرب
دان شهرت ها ایمان به کسانی
بر می خورد که ، ریاده روی ها
روی چوکی نشسته در برابرشان
میزه همرا با اوراق غنید خود
نمای میکنند .

شما این را می شناسید
حتما گاهی هنگام عبور
از جاده های مزدحم شهر
چشمان تان به این ها افتاده
است و شاید بین تفاوت و بدون
بعد صفحه (۱۳)



آدمها، عریضه‌ها...

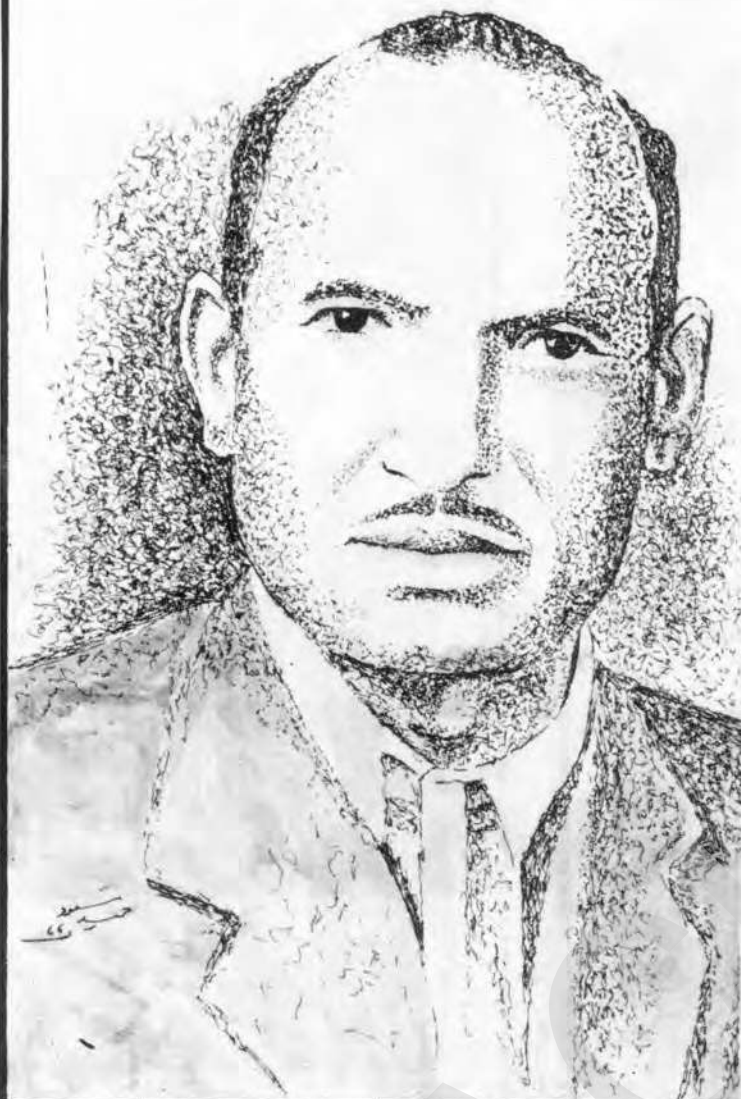
خورد ترین فرزندم که به صف
چام درس میخواند خطاطی
ورسمی را میداند .
در طول عمر هرقد که پیدا
کرد ، ام در راه تحصیل اولاد ها ،
کسب علم و دانش به مصرف رساند
م و بگانه آنهم هم همین است
که فرزندان صادق و خوب را به
هم نایم . فعلاً یک
لقمه نان خشک بخور و تعمیر پیدا میکنم
که مقصد روز میگردد . خودم
شخصاً خطاط به طور محدود
شا عریشه و ضمن عریشه نویسی
مقاله نویسمیاشم .
- عرایضی که برای هوطنان
مامینگاید در برگیر چگونه موضوع
عاتی است ؟
- عرایض گونه گون است ،
مسایل حقوق ، جزا ، اطفال ،
باسپورت میباشند ولی عرایض
تفریق و طلاق و ازدواج بیشتر
میباشد .
سوال
به نظر شما یک عریشه خوب
چه نکاتی را باید دارا باشد ؟
جواب
یک عریشه خوب عریشه
ایست که خلص باشد ، به خط
خوش و خوانا نگارش بیابد
مطلب یا موضوع عارضه را ن به
صورت واضح و درست مجسم
ساخته شود تا در فهمیدن
ایجاد دشواری نکند و گذشته
از همه باید موضوع زیاد در مشن
اندک و باصراحت بیان شود .
کاری جالبی را که در مدت
عریشه نویسی تان انجام داد
اید چه بود ؟

کار میکنند و قبل از اینکه موترهای
یامورین مسیرخانه هارابیپاید
آنها باروینه شانرا که عبارت از-
همان بساط روزی دهی است
برمیچینند و راهی منازل خویش
میگردند. عمر هر کدام تقریباً
از ۴۵ تا ۷۵ سال میرسد.
یک تن دیگر ازین بساط
داران شهر د رمورد سرگرد شتس
چنین حکایه میکند:
از کورس عالی عسکری در-
سال ۱۳۲۴ فارغ شدم تا به رتبه
جنگین رسیدم. در همان وقت
فرقه مشری که مایزد شتس بودیم
رشوہ خورد و من در صف-
مت و بدگویی رشوہ و اختلاس چند
مصراع شعر نوشتم، به همیان
سبب زندانی شدم. بعد از آنکه
از زندان رها گردیدم استعفا
دادم و چون در موارد شرعی-
بلدیت داشتم مأموق لیسانس
شرعیات شهادتنامه گرفتم و حوال
مدت ۲ سال میشود که وکیل
مدافع میباشم و از آمد روزگار
به کار عریضه نویسی هم مشغولیت
دادم.
سابقاً در خان آباد زنده
گانی داشتم، مدت پنجسال
میشود که در کابل در خانه یی
کرای مسکونت دارم و با خانواده ام
حیات به سر میبرم. ۷۵ سال
دارم، صاحب ۶ پسر و ۸ دختر
هستم زنده گانی ام راد زفقیر
و ناداری گذشتانده ام اما نگذا-
شته ام اولاد های بی سواد و بی
تحصیل باقی بمانند. همین
اکنون همه اولاد های پسر
تحصیلاً عالی رسیده اند، حتی

جهت که با کمال تاه و عاف گاهه
حتی با سوادان شعر نسبت وارد
نبودن در کار عریضه نویسی
و منظور جلوگیری از کاغذ برانی
ها و بعد پیاپی نگارش و تراش
قلم این عریضه نویسان
شعری نشینند، آن هم عریضه
نویسانی که پیش از آشنا ساختن
قلم با رتبه بی عرض میگویند :
بنجاه افغانی میشه که باز
پسان نگوین چطور؟ ...
و آیا راستی این همه ریختن
کلمات روی کاغذ بنجاه افغانی
نمی آید؟
چرا نه، حتماً می آید ۱۱
با ی صحبت يك تن از آنان
می نشینم و او به پرسش در مورد
اینکه : « چگونه زنده گانی دارد »
چنین پاسخ میدهد :
« کار زیاد نیست، بعضاً
کار زیاد است اما یگان وقت هم کم
میشود، روزانه بسیار عریضه
نویسمه میگویم، باری گرفتن تذکره،
تجدید سن، باری گرفتن نکاح
خط، تیلفون، تلگراف، زمین،
خانه، رهای زندانی، خط
وادر بر خط ها راه می نویسم
در زمان ما مکتب زیاد نبود، همین
قدر بود که آدم خوانده میشد
از مجبورت روزگار حال مشغول
عریضه نویسی میباشم بیست
ماه هر قسم آدم بر نوشتن عریضه
می آید، هم مکتبی هم ناخوان
برای اینکه عریضه نویسی کار
ساده نیست و حتی بسیاری با
سوادان هم نمیدانند که برحل
کارهایشان چگونه عریضه بنویسند
آری در گوشه های مختلف

استاد گل پاچا الفت

د پښتو د معاصر شعر مخکښ



د قوس د مياشتې په ۲۸ د افغانستان د ليکوالو د انجمن له خوا په اريانا هټل کې د گل پاچا الفت د مړينې لسم تلين د يوې درنې غونډې په توگه کې ومانځل شو. په دغه غونډه کې د هيواد يو شمير شاعرانو، ليکوالو، خپرونکو او د الفت د شعر مينه والو گډون کړي و.

گل پاچا الفت د پښتو ادب بياوړي ليکوال او شاعر په ۱۲۸۸ هـ ش کال د لغمان د عزيز خان کج د منصور په کلي کې د مېرسيډ پاچا په کور کې وزېږېد.

الفت په سيستانک ډول کم ښوونځی ياد تحصيل کومه عالي موسسه نه د لوستي، ده د لغمان ننګرهار، او کابل په دينسي مدرسو کې زده کړه وکړه. صرف، نحو، منطق، تفسير، معاني بيان او د احاديثو کتابونه يې ولوستل. دغه زده کړې که څه هم غير منظمې وې خو دده د خپلاند فکري استعداد په روزلو کې ستر رول درلود.

الفت د پښتو د اوسني ادب د نظم او نثر استاد و. په نثر کې د لنډو او پراخو اړخونو او انتقاد د ټوټو د ليکلو مبتکر و. دده دغسې

ادبي ټوټې په هنري توگه او ظرافت او لطافت کې د اجتماعي انتقاد ښکلی نمونې دي.

استاد گل پاچا الفت د نوي احساس او ښکلي عاطفې خاوند و. دده په شعرونو کې د وطن او خلکو سره يوه ژوره مينه ليدل کېږي، لکه چه وايي:

د وطن په محبت باندې قسم خوړم
چمد بخان لغمزيات د وطن غم خوړم
د وطن د شرف سپرم نه وېرېزم
که د تور وگزارونه دم په دم خوړم
الفت يو منقد ليکوال و. نثر او نظم يې دواړه د هنري جوړښت له پلوه غني و. دې په خپل وخت کې د پښتو د مترقي شعر نماينده شاعر دي او د هغه شعر د اولسونو غږ دي، د هغوي غوښتنې دي او د هغوي د هيلو يو هنر مندانه انعکاس او تصوير دي.

الفت د نوي مترقي فکر خاوند و. ده ته ملي او وطني مصالح تر هر څه لوړ ښکارېدل. د دغسې فکر په لرلو سره د سياسي غورځنگونو نه ليري پاتې نه شو، کله چې د (وېش خلميانو) نهضت شروع شو، الفت پدې نهضت کې شريک و.

د الفت اثار په عمومي ډول تر پنځو کټگوريو لاندې راځي: تخليقي اثار، تحقيقي اثار، تحليلي اثار، ترجمې او په نورو ژبو ليکنې. دده چاپ شوي اثار په لاندې ډول دي:

د پسرلي نغمه، عالي افکار د ازادې پيښام، غوره اشعار د زړه وينا، بله ډيوه، نوي سبک اونوي ادب، غوره نثرونه، لغوي خپرونه، څه ليکل يالیک پوهه، املا او انشا ليکوالی، ادبي

پحثونه، لوړ خيالونه او ژور فکرونه. گل پاچا الفت سر بيرېږدي چې د پښتو ژبې ډير تکړه شاعر او ليکوال دي په دري ژبه يې هم ادبي ليکنې کړي دي او په هري ژبه يې هم څه ليکلي شول. ده يوزيات شمير نښانونه، تقدير نامې او علمی او ادبي جوايز گټلي دي.

استاد گل پاچا الفت په ۱۳۵۶ کال د زړه د ناروغۍ د کبله له نړۍ سترگې پټې کړې. الفت نن زموږ په منځ کې نشته خو دده ياد به زموږ راتلونکي نسلونه هم په الفت سره لاس ياده ونه باسي.



چه میگویند؟



نقد و بررسی

مصرف و فیت...



دل ناساد فریاد خدایا

ناجیه شاگرد صنف ۱۱ لیسه زرغونه:
 پدرم با وجود اینکه ۱۹ فرزند داشته خانم
 دیگری گرفت و عملاً از ماجد ازنده می میکند روزها
 لحظه صبریت او را آرزو می کنم ولی پدرم
 که خود آدم روشن فکر و انجمن ماهر می است
 با وجود همه این ها شاید ماه یک بار به دیدن ما
 می آید البته با اعصاب خراب و بیستانی ترش صرف
 برای برداختن خرج خانه می آید و من
 چندی قبل نتایج امتحان سالانه ما اعلان شد
 من با خواهر خوانده ام که صرف کامیاب شده بود
 در راه روان بودم که پدرش را دیدم رویش را بوسیدم
 و تحفه هم برایم خرید . منم که خودم را پدر
 دار میدانم با خودم گفتم حتماً وقتی پدرم بداند
 که من اول نمره شده ام خدا میداند چقدر خوش
 خواهد شد گرچه من همیشه تجربه دارم و همیشه
 اول نمره بودم نمیدانم چطور شد همان روز با خوشحالی
 تمام پیس پدرم رفتم و او با خوشنودی و بیستانی ترشی
 تمام برایم گفت:
 مه چطور کم که اول نمره شدی به خود شدی .



خندیش

احمد نرهاد احمدی محصل سال اول پوهنسی تاریخ و فلسفه
 جوانان امروز بدین توجه بوظیفه اصلی شان که مبارزه رس
 و مطالعه است به فکر مود و فیشن استند که این کار شایسته يك دختر
 و سر جوان نیست اگر دل من باشد پیشروی دروازه پوهنتون يك
 بیلر آب گرم می مانم و دخترانی را که با فیشن غلیظ می آیند دست
 و روی شانرا شسته بعداً اجازه داخل شدن به صحن پوهنتون
 میدهم . پوهنتون جای پوشیدن لباس های عجیب و غریب نیست
 البته موضوع لباس متوجه دختران و سران برده چنانچه استند
 بمرائیکه به همراهی خواهرشان لباس شریکی می پوشند .

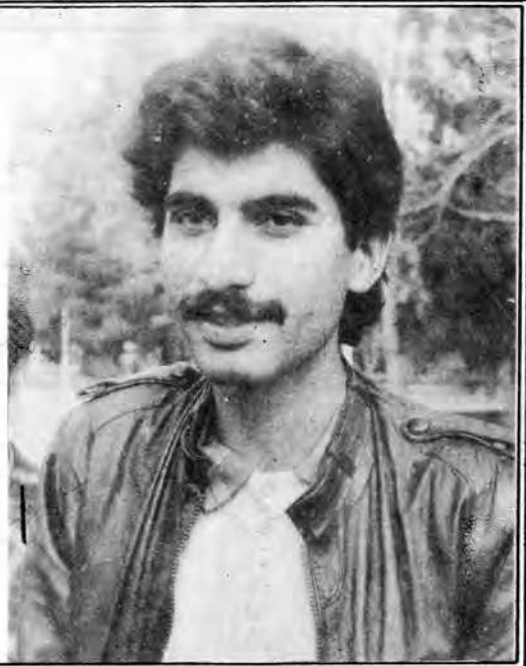


من با مرد کلان سال ازدواج میکنم

لیلیا شاگرد صنف دهم لیسه انقلاب:

ازدواج امر طبیعی است هر دختر و سر جوان باید
 ازدواج نمایند . برای من اگر فامیلم موقع بد هد می
 خواهم بعد از ختم تحصیلات عالی با مرد کلان
 ازدواج نمایم البته با در نظر داشت این دو خصوصیات:
 یکی اینکه وی باید دارای تحصیلات عالی باشد و دیگر
 اینکه برایم آزادی عام و نام بد هد .
 یگانه آرزو من این است که بیکبار اول نمره صنف
 خود شوم زیرا تاکنون همیشه سوم نمره بوده ام ولی
 تا هنوز مزه اول نمره گی را نه چشیده ام .

زیبایی حقیقی را باید دریافت



احمد شفیق محصل سال جام پوهنسی و تئوری:
 در مملوئی درس بخاطر کم فامیلم دوکان ایمن کریم
 فروشی دادم . زیرا یگانه آرزو من خدمت برای والدینم
 میباشد و درین راه از هیچگونه مشکلات ترس ندارم . من به
 تحصیل خیلی ارزش قائلم و پول آنرا در تعیین سرنوشت
 آینده انسان بسیار مهم می بینم . ولی بیشتر از آن باید
 به صحت توجه داشت خواهش من از آن عدد خفرائی که
 یک مقدار وقت و پول خود را در راه فیشن بمصرف میسازند
 بهتر است که با آن پول غذای خوب بخورند تا زیبایی حقیقی
 را بدست آرند .



دختران

تجدیدی
مصرفیت...

بالسی ازدواج میکنم که سگرت نکشد

نوریه محصل سال چهارم
پوهنهی ادبیات:
در مورد مصرفیت اس میگوید:
کاردم گل سازی است من هم
باوی در اوقات فارغ از درس -
همکاری می نمایم. او در باره
ازدواج چنین نظر دارد: ازدواج
باید به اساس شناخت قبلی
صورت گیرد نه عشق به نظر من
عشق یک رنج بی پایان زنده گی
است. تصمیم دارم بعد از ختم
تحصیل وظیفه مقدس معلمی را
بر دوش گیرم و بعد از گرفتاری
چهار ماه معاش و تکمیل چهره
ازدواج نمایم. البته باشخصی
ازدواج خواهم کرد که سگرت
نکشد و دارای تحصیلات عالیه
باشد.

ازدواج بدون عشق

فریبا محصل سال اول
انستیتوت پولتخنیک:
به نظر من خصوصیت یک
زن خوب اینست که باید برده
بار، باحوصله، صمیمی با فامیل،
مهربان با اطفال و بد دگوار
خوب شوهر باشد. بازند کسی
با مسئولیت برخورد نماید و در -
مقابل هر نوع مشکلات مبارزه
و مقاومت کند.
من طرفدار ازدواج -
اساس عشق نمیباشم.



به آینده امیدوارم

میخواهم در آینده قاضی عادل
باشم به همین دلیل فعلاً همیشه
مصرف آموختن درسهایم
میشم. میخواهم پس از ختم
تحصیلاتم ازدواج نمایم البته
باشخص متین و باحوصله
شخصیکه در مقابل فامیل و اجتماع
احساس مسئولیت نماید و گانه
آرزوم این است که در آینده
بهترین مادر باشم. که این آرزوم
شاید از خوبی مادرم العلام
گرفته باشد.

زهره عادل محصل سال اول -
پوهنهی حقوق و علوم سیاسی -
آینده ایان دارم زیرا باور دارم
به آینده راز پیروزی انسان است.



دختران را غلط میکنم

ظاهر محصل سال سوم -
هنهی زبان و ادبیات:

اکثریت دختران امروزی به خصوص
محصلین فقط و فقط در فکر مود و فشن
اند و چنان آراسته به پوهنتون می آیند
که گویی به کدام دعوت یا محفل مریسی
میروند. که این روششان هم باعث
عیاج وقت خودشان و هم مانع درسها
بچه ها میگردد. زیرا هیچ امکان ندارد
که دختری با آن آرایش از کار بگذرد و در
مایه - و بار به طرف آنان نه بینیم
یعنی ما هم با موهایی کوتاه ترا بوهایی
من و با پوشیدن لباس پسران چنان
حالت بخود میگیرند که در شناختشان
انسان اشتباه میکند. بنابرین من خودم
در رویکرد در هنوی پسران
ولی چنان توجه ندارم که فقط کرده ام
اوسر نه بلکه دختر بود.



از نامزدی خود راضی نیستم

نوریه محصل سال سوم پوهنهی زبان و ادبیات:

در هنوی درس میخواهم بهیچ معلم سرواد
آموزی ایفای وظیفه نمایم. در آینده اگر زنده بودم
نیز میخواهم معلم باشم. نامزد استم و نامزدی
ام به رضایت فامیل صورت گرفته رضایت ندارم.
ولی نظریه رسم و رواج و کلتور مجبور استم به آن تن
دهم.
در باره مود و فشن باید بگویم که مود و فشن
سلیقه یک دختر را نشان میدهد. هر کس بایستد
مطابق محیط خود لباس بپوشد.
طرفدار فشن زیاد نیستم ولی کم آنرا لازم میدانم.
در پوهنتون نمی توان که لباس شخص و کلی ساده
پوشید. اگر چنین شود شکل پوهنتون را اختیار
خواهد کرد و در آن صورت خیلی بگوارخته میگردد که
هم در مکتب پوهنتون هم در پوهنتون پوهنتون و هم
در معمل پوهنتون.



سال میخایل گرباچف نامیه

Epoca

'87: CHE ANNATA PER
GORBACIOV

DOMANDA:
Chi, fra gli uomini che detengono il
re in tutto il mondo, è il più potente?

	Mikhail Gorbaciov		François Mitterrand
100		11	
	Ronald Reagan		Jacques Chirac
23		9	
	Helmut Kohl		Margaret Thatcher
16		7	

همیشه نفر ۱۰۰م. با مرور زمان هویدا
میگردد که ریگن با باد های توفان
(ایران گیت) تادر نیست
تادر، حبیبیت وشهرت با میخایل
گرباچف حریف شود.

(سال ۱۹۸۷ سال میخایل
گرباچف است)،
مجله ایتالوی با جملات فوق
سجرا بیان میدهد.

ترجمه از عبدالله شادان

نظرخواهی ایکه در ایتالیا
براه انداخته شد، نشان میدهد
که او (گرباچف) حمایت تمام
انقایی را که نظریات را ابراز
کرده اند با خود دارد. او به ویژه
در میان جوانان و زنان ایتالیا
معروف و محبوب است.

نفر دومی بعد از منشی عمومی
کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد
شوروی رونالد ریگن میباشد.

د قیق او به خاطر فراهم آوری -
شکست در انجام موفقیت ها
در داخل جامعه بین المللی
از پشتیبانی نیرومندی برخوردار
گردد است. این ها همه
اهمیت فوق العاده دارند.

نظرخواهی نشان میدهد که
تمام رهبران سیاسی عقب تر از
میخایل گرباچف قرار دارند.
و در میان آنها رئیس جمهور
امریکا رونالد ریگن نیز وجود
دارد.

میخایل گرباچف بطور متداوم
از حمایت غیرقابل تقسیم مردمان
باهره های مختلف بهره مند
میشود. پیشنهاد هادر رابطه
به خلق سلاح هسته ای، با فشار
بر مذاکرات روی تقلیل تعداد
راکت های سترا تیک (ایسن)
پیشنهاد باعث سراسیمه گسی
عمیق در ایالات متحده (امریکا شد)
دعوت گرد هایی بین المللی
که در آن شخصیت های رهبری
فرهنگ، اقتصاد و تجارت
جهانی شرکت خواهند کرد.

همه و همه بر طرفداران جریان
پیشنهاد شده توسط رهبر شوروی
شهادت میدهند.

میخایل گرباچف مهمترین رهبر
سیاسی سال است و این امر توسط
ارای عامه با تأیید شده است.
ما قبلاً نظرخواهی سه ماهه را
براه انداختیم و نتیجه همین
است که میخایل گرباچف بانبرو -
مندی در صدر قرار دارد.

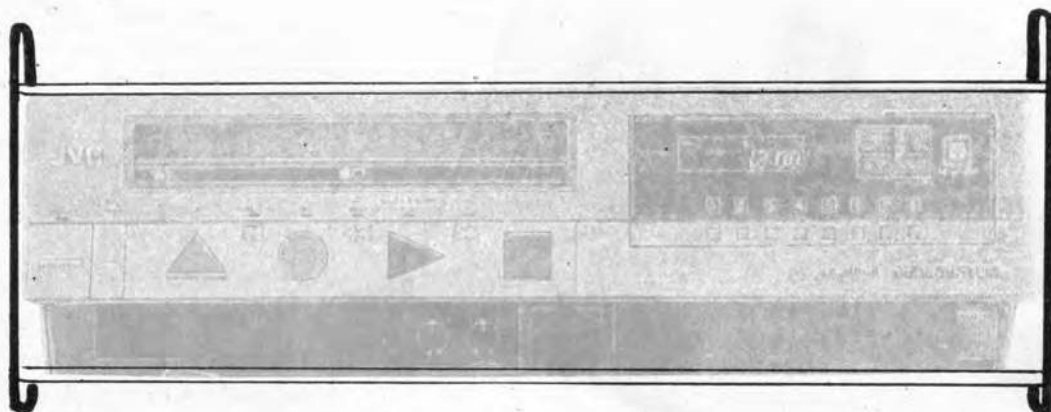
به نظر شما کدام یک از رهبران
سیاسی جهان در ماه جاری
بیشترین تلاش را با خطر صلح
انجام داده است؟

مجله ایتالوی پرسش فوق را
ضمن یک نظرخواهی سه ماهه
در برابر خواننده گان خود
گذاشته بود. نتایج در دو صفحه
مجله انتشار یافت.

عکس های رهبران کشورهای
مختلف با در نظر داشت پاسخ ها
وشماره ارا ترتیب شده و نشر
شد.

و به این ترتیب در ماه فبروری
مانندخواهی عامه ای را در شش
کشور مختلف اروپایی و فرانسه -
بریتانیا، اسپانیا، آلمان غرب،
ایتالیا و سویدن، براماند ا ختم.
نتایج نشان میدهد که میخایل
گرباچف در میان رهبران سیاسی
جهان معروف ترین و محبوب
ترین چهره میباشد.

جریان نوین سیاسی که توسط
میخایل گرباچف در اتحاد شوروی
براه انداخته شده و قدم های



دوید یو کستونو تود بازار

لیکونکی شجاع

کورنی له ویدیوئی فلمونو شخه حرله کته اخلی؟

وید وکست د معاصرو علومو یوه
بله بریا ده چی د هغی پسه
اختراع سره د کورنیو او د فلمونو
د مینه والو لپاره زیاتی آسانتیاوي
برابري شوي دي .
خو کاله کیزی چی وید وکست
زموږ هیواد ته هم لاره پیدا کړي او
په کورنیو او بازارونو کی زیات
لیدل کیږي او کولای شو په هر
بخای کی د هغی ((تود)) بازار
وگورو . زموږ په هیواد کی له وید و
کست شخه په بیلابیلو ولونو کار
اخیستل کیږي .
په کورنیو کی له وید و شخه
کار اخیستل :



دويديو کستونو...

هغه کورنۍ چې مالی توان لري، وید وکست تهیه او کار ورڅخه اخلي. په کورنیو کې له هغی څخه د کار اخیستو شرایط توپیر لري. یعنې کورنۍ له وید و کست څخه یوازې په زرگار وخت کې استفاده کوي. خوداسی کورنۍ هم شته دي چې تل له وید و څخه په انحرافي ډول، یې لدې چې د کار او مطالعې شرایط پېچلې و نیسی استفاده کوي. باید هیږنکړو چې په دغو کورنیو کې داسې ماشومان او ځوانان شته دي چې یا زده کړه کوي او یا په دولتي ادارو کې په کار بوخت دي. که چېرې ټوله وړځ او د شپې ترناوخته پورې له وید و کست څخه کار واخیستل شوی په بای کې په دغه راز کورنیو کې انحرافي ډوله زده کړې او کسار سره یې مینې کسان پیدا شي. د وید و کست بله انحرافي پایله د پارنوګرافیک فلمونو ننداره ده چې په ځینو کورنیو کې رواج شوي دي. د اکاډمۍ یوازې زموږ د منلود ویدونو او زموږ د هیواد د ټولنیزو اخلاقو مخالف دي بلکې ټولنه د فحشا لورته را کوزي. د دغه عمل څخه ب پیداشوي زیان به ډیر ژر د دغو کورنیو غړي په خپل شاوخواکسی وگوري. څرنګه چې وید و کست یو تفریحی وسیله ده د کورنیو غړي باید یوازې په آزاد وخت کې له هغی څخه کارواخلي. د فلمونو انتخاب او د نندارې وخت یې باید د کورنۍ د تجربه لرونکو او مشرانو له خوا په پام کې ونیول شي او د اخلاقو مخالف فلمونو ته باید یې ځان اجازه ورنکړي. وید و ګانې په ښارګوښو هره ورځ کله چې کارته غږ د خپلې لارې په اوږدو کې د وید و کست د پلورلو، کرایه ورکولو او د

فلمونو د ننداره کولو له سلګونو سالونو سره مخامخ کیږو. د پارک سینما ته مخامخ یوشمیر پلورنځي ګروپ چې اصلی کار یې د سینګار د لوازمو پلورل دي خواوس د خپل اصلی کاروبار تر څنګه د فلم او وید و په کرایه ورکولو کار هم کوي. د فقیر سعید د پلورنځي څښتن زلمی چې دلته موقعیت لري پدې باب وویل: «اصلاً زموږ پلورنځي کې د سینګار سامان - څرخیزې، څو موږ تصمص ونيو چې د فلمونو او وید و کست د پلورلو او کرایه ورکولو کار هم ترسره کړو چې د وید و فلمونه نصب له پلورنځي څخه چې عمده پلورونکي دي، اخلو.» کله چې مې پوښتنه وکړه چې د فلمونو د خرڅلاو او وید و کست د کرایه ورکولو لپاره اجازه لیک لري، ویی ویل: «اصلاً د دې کار لپاره اجازه لیک پکار ندي.»

سربېره پردې په ښار کې د وید و کست د فلمونو د ښودلو لپاره یوشمیر سالونونه جوړ شوي دي چې زیاتره ماشومان او تنګسې ځوانان هغو ته ورځي او د فلمونو ننداره کوي. ځینو دغو سالونونو ته چې هروخت ورځي د فلم ښودل جریان لري او د اړخپله له ښوونځي څخه د ماشومانو د تېښتې سبب ګرځي. د موضوع په باب څو طرحې:

د تفریح د یوې وسیلې په توګه له وید و کست څخه استفاده ناوړه کار دي خو مهمه موضوع له هغی څخه د استفاده ډول دی. له هغی څخه د ښه اووړ کار اخیستلو لپاره باید د اخلاقو مخالف او پارنوګرافیک فلمونو د خپرولو مخه په کلکه ونیول شي.

د پالېهای

سینما

محتملانی با
انجنیر لطیف
کارګر لږ حربه سینما فوټو

مناصبه کله چې

فرار

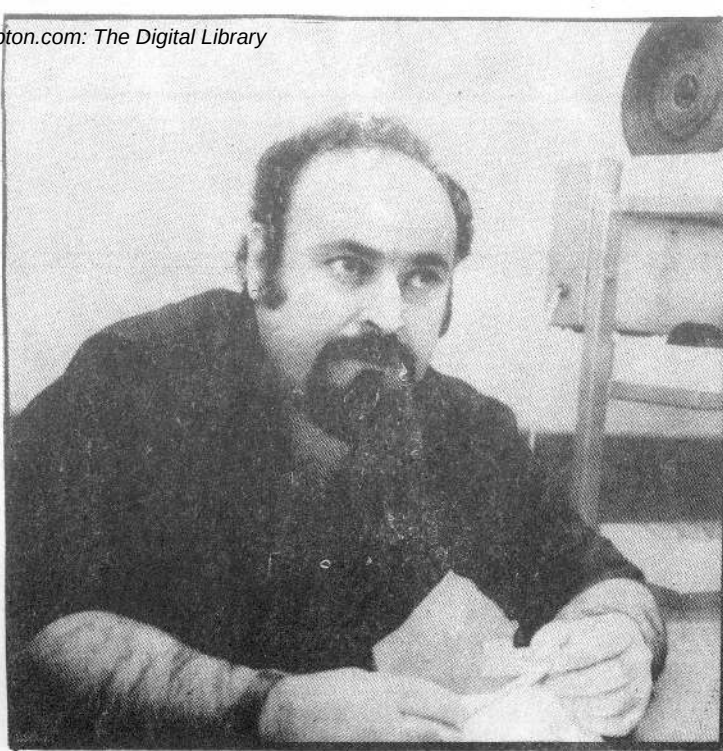
صبر و سرباز و پندهای مهاجر

لوده، هسار
میتن لږ حربه کاشانه

محتمل انجنیر لطیف طبق معمول خبرنگاران د رپرسر اول از جانب مقابل میخوایند تا خود را معرفی کند ولی شما دیگر برای مردم ما بخصوص آنانیکه ساخته های سینمایی شما را دیده اند معرفی شده اید. لذا میخوایم تا با پرسش اول هنر سینما را معرفی نموده و هم درباره آغاز کار سینما و تاریخ این هنر در کشور ما روشنی اندازید؟

- هنر سینما (هنر هفتم) عصاره هستی است در تصویرهای متحرک. ماد رحدود نیم قرن از سینما جهان عقب بودیم. پدید آمد سینما در کشور ما بر مبنای





جایزه دادند از ما هم در ردیف آمده گاهی فلم را به اسم کارگردان نسبت میدهند بدین لحاظ می گویم فلم من از نظر شکل نه بلکه از نظر محتوا سوال برانگیز بوده برای من تضادها نقطه عطف است و دین روال من فانتزی (خیال پردازی) را به کار نمی گیرم چون از نظر موضوع و سوز و داستان نمی گنجد برای به

تصویر کشیدن قضایا مقصدی را می توانم بگویم باید دید و با ابعاد گسترده تر باید نگاه کرد. گاهی هم در مقطع مشخص سمبول با مفهوم بکار میبرم. صرفاً به خاطر سینما و زیبایی.

در جشنواره های بین المللی هیأت ژوری که ترکیب پنج قاره را دارد، من، او، این و آن را نمیشناسد، آنچه واقعیت است میگویند. مگر ملحوظاتی هم گاهی اتفاق می افتد مثلاً در پانزدهمین جشنواره بین المللی فلم در مسکو فلم (مباحثه) از ساخته های فدریکو فلینی فلسفای معروف ایتالیا و جهان نباید جایزه اول را می گرفت ولی برای من دادند.

میخواهم به پرسش چرا هنرمندان سینمایی ما از میان دختران و زنان کم است آیا توجه خواهید کرد که درین زمینه ابتکاری را رویدست بگیرید؟ - مسلم است در جامعه سنتی افغانستان زنده گی میکنیم میدانم که زن کدام موقف اجتماعی را دارد. برای هم صرف خوب و بد زمان لازم است در فرهنگ

در هر مقطع زمانی با هر سیاستی راهش را جستجو میکند و شکل میگیرد. هنر ضعیف وجود ندارد که در خدمت سیاست قرار بگیرد. بد بختانه در سینمای ما گاهی سیاست و هنر آنقدر درهم پیچ میخورند که هنر را هنر را گم میکند خود شعار میدهد من سیاست هستم یا هنر. نباید فراموش کرد که سیاست هنری گاهی دشوارتر از آفرینش هنری میگردد، برای بیرون رفتن ازین بن بست هنری

باید سیاست هنری را فهمید. او که با من شنا میکند فرق نمیشود - چرا کارگردان های سینمای طی سالیان نه چندان کوتاه بسیار بسیار محدود مانده اند یعنی تعدادشان کم است؟ - کارگردان زاده نمیشود و نه می رود. مثل گل خود روی است که جانی شناسد به همین دلیل است که در جهان فلم های خیلی بد ساخته میشود چون کارگردان خوب کم است به ساله اکادمیک بودن صرف نمیتواند با پرستش های کار، کارگردان را آشنای بسازد. خلاقیت، آفرینش و بد سینمای مربوط به استعداد - کارگردان است.

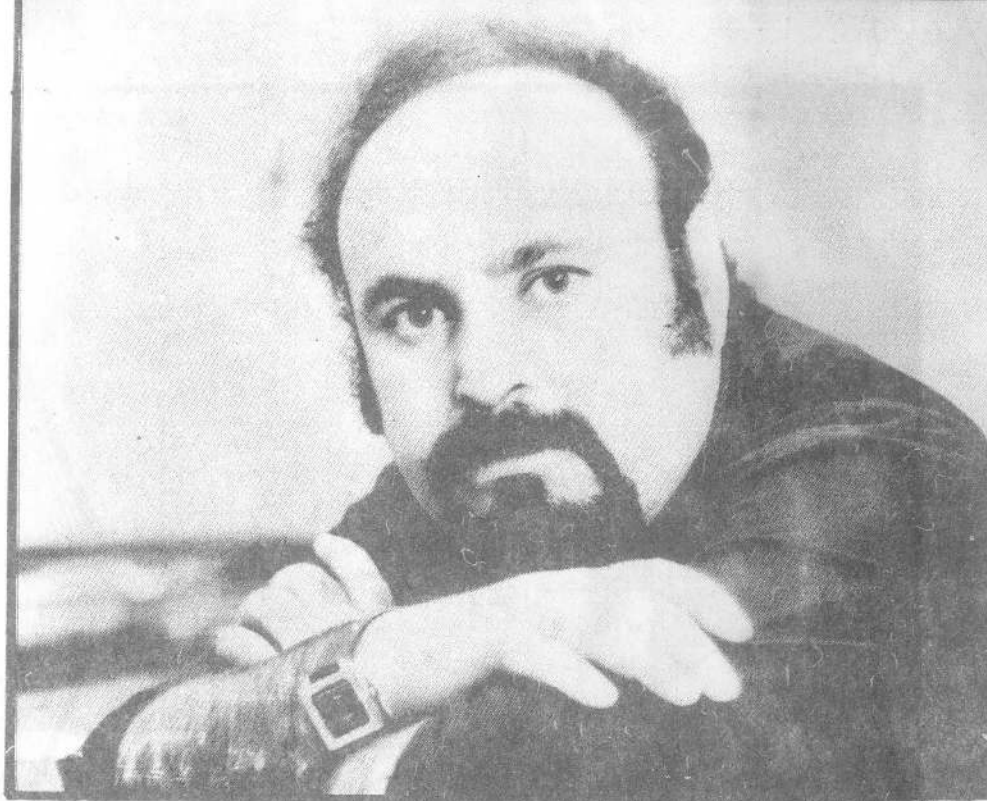
فلم های افغانی اکثر در فرستوال ها برنده جایزه اول میشوند. چگونه فکر میکنید آیا واقعاً فلم های ما موفق بوده است نمیخواهم بگویم من تردید دارم زیرا نماینده فلم هادر داخل کشور نشان میدهد که فلم ها موفق اند ولی آیا بیننده های سختگیر سینما در خارج از کشور و خصوصاً



بزرگسالان

شما اگر درباره سیاست و هنر سینما حرف بزنید و هم بگویید در کشور ما این پیوند چگونه است؟ - سیاست در جامعه بدیده و رزینی است که نه تنها فرهنگ بلکه سایر عرصه ها از آن مجزا بوده نمیتواند. هنرمند باید سیاست فرهنگی را بداند، از سیاست هنری بهره ببرد و توده

شما اگر درباره سیاست و هنر سینما حرف بزنید و هم بگویید در کشور ما این پیوند چگونه است؟ - سیاست در جامعه بدیده و رزینی است که نه تنها فرهنگ بلکه سایر عرصه ها از آن مجزا بوده نمیتواند. هنرمند باید سیاست فرهنگی را بداند، از سیاست هنری بهره ببرد و توده



نیازمندی و صنعت فلم سازی عرصه اندام نکرده است و بیشتر را در جامعه هنور از نظر اقتصاد فرهنگ، سیاست، مذهب، عصب، عنعنه و تخنیک هموار نکرده بود که جامعه میتواند آنرا هنر کند. چنانچه چند سال قبل کار سینما را عده ای آغاز کردند و هنرمندان شخصاً در لاهور (پاکستان) فلم (فلم عشق و دوستی) را ساختند. چون دستاورد بولی ندانست به سقوط مواجه شد، تا سه دهه دیگر کسی جرئت فلم ساختن نکرد. جز فلم های کوتاه خبری. بعداً موسسه فلم سازی افغان فلم برای پرورش فلم های خبری اعزام کردید، اما کار قابل ملاحظه ای نتوانست انجام دهد عده ای بنابر ذوق و علاقه ای که به هنر سینما داشتند گردهم آمدند. امتیاز فلم سازی اخذ نمودند و با استفاده از و سایل تخنیک افغان فلم های محدودی تهیه کردند که به هر صورت راهگشای سینما نبود. آنکه تجار فلم خارجی در راه این فلم سازی سد و مانع قرار گرفت ولی با هزار شکل راهش را پیچید. در دهه اخیر زمینه برای رشد سینما مساعد گردید و سینما گستر افغانی ازین موقعیت خاص تاریخی بهره برداری لازم کرد و سینمای نسبتاً با رسالت را بنیاد نهاد و تا دین المللی از راه جشنواره ها توانست هویت آنرا

تثبیت کند و فلم نسبتاً خوب - بسازد که ارزش آنرا داشته باشد تا قضاوت روی آن صورت بگیرد. - اگر فلم های افغانی را از لحاظ هنر سینما ارزیابی نمائیم شما علامت خوب را بر کدام فلم ها خواهید گذاشت و چرا؟ - سینمای ما در مرحله اساسی رشد خود قرار دارد. کی میگوید دغدغه من تر است، ولی کسی که مزه این دغدغه را می چشد مردم است. باز هم اگر از نظر بیننده عادی علامت خوب و بد را بر فلم بگذارم شاید یک مقدار خوش بوری خود ما باشد ما بر حرف انانی روی فلم صحنه می گذاریم که فلم را با ابعاد گسترده و منطق هر تصویر را با درک تحلیل و تجزیه نماید.

فلم های شما چگونه اند و چه خصوصیت دارند؟ - من روی خاص خود را دارم. یعنی کار با ریالیزم اجتماعی (واقعیت گرایی، تپیک) کار من، خصوصیت های منحصر به خودم را دارد که ژانر های مختلف سینمای را با این خصوصیت تصویر میسازم. اگر عرصه یاری کرد این خصوصیت ها در جامعه عظیمی شکل خواهد گرفت که بیننده از روی خصوصیت های مشخص، منحصر به فرد حسد من بزند. تاریکیت.

در باره سیاست و هنر بحث های زیادی صورت میگیرد

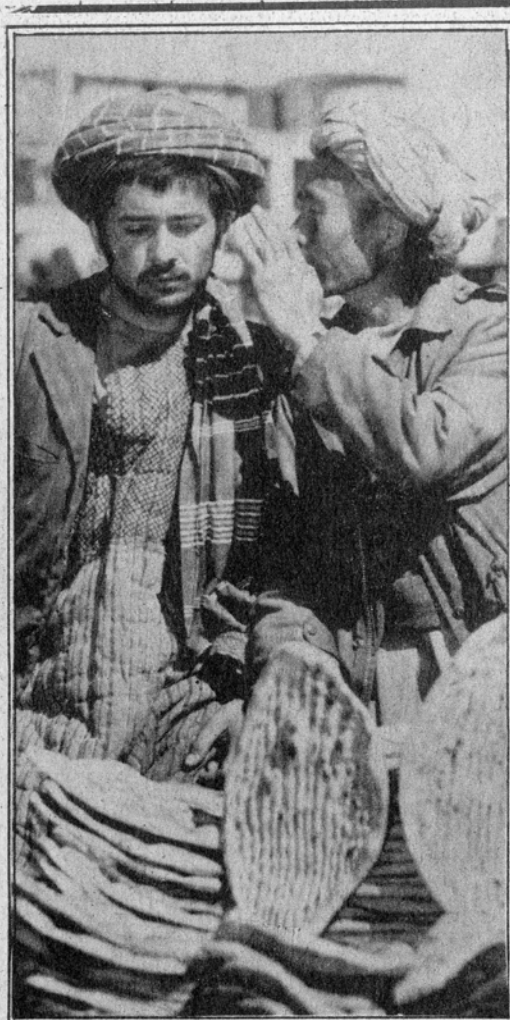
سینما

شما کار سایر کارگردان ها را چگونه ارزیابی میکنید؟ - اگر حقیقت را بخواهید دشوار نه به این معنی که فقط خود را درین آیینه می بینم ولی من همان عشق سرشار را در وجود بعضی ها نمی بینم، و این کار با عشق آغاز میگردد. من برای هنرپیشه ها تکرار میکنم، نه فقط آن ها، بقیه در صفحه (۸۴)

ما هنوز برای هنر و هنر آفرین نامهای مشخص ورد زبان است در ساختار چنین جامعه بسیار دینامیزم بطی حرکت کی را باید مقصود است. این زنان که حاضر گشته اند قربانی این راه اند برای شان باید این گذاشت، با بول هر چیز را میتوان خرید و با اقتصاد هر یک دیده را میتوان درست کرد.

هیات های ژوری قضاوت عادلانه مینمایند یا تشویق؟ - شاید من هیچوقت نه گفته باشم فلم من اول شد و جایزه اول جشنواره را برود چون دروغ است. اول فلم تنها از من نیست من صاحب اندیشه فلم هستم. - شاید گفته باشم فلم ما جایزه جایزه شد، استقبال گرم شد، گفتند از جمله چندین فلمی که برای من





ازمنه نو خبرداري



اگر اینطور می بود، بد نمی بود



دیر رسیدن بهتر از نرسیدن

کمره

عکسها از شیر شاه ابوی

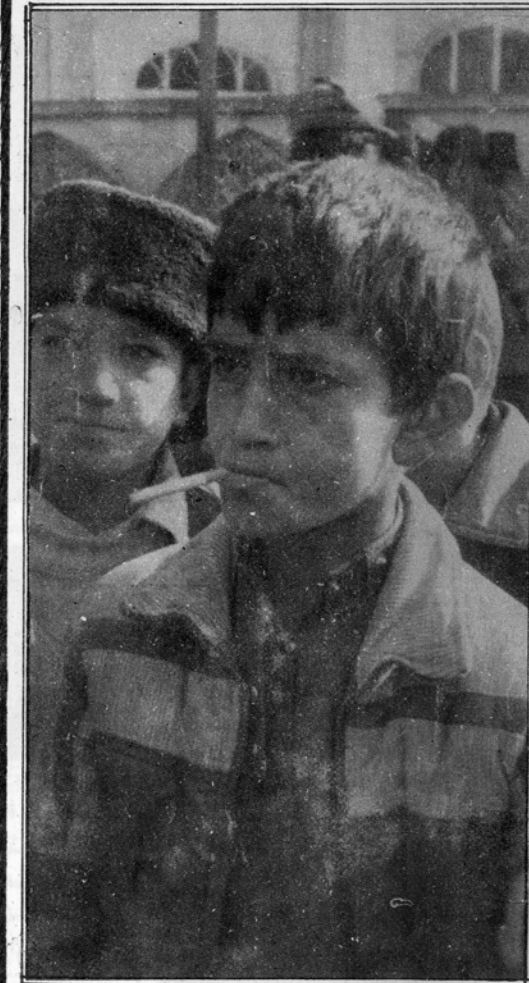
شهر از دوری



آماده!



محو تاشای کیستی؟



ه سگرت لوگی بکمره بلاد!



گزارشگر گزاشگر



حادثه ترافیکی

د تمارك :

۹۸ حادثه ترافیکی د رما

اپریل :

این گزارش اگرازیکیو
 د لخواش و تکان د هندو است،
 ازجانبی جالب نیز مینماید.
 بدین معنی که تنها طی ماه
 اپریل امسال ۲۲۵۴ حادثه
 ترافیکی د رلین بوقوع پیوسته
 است. اما خوشبختانه به
 تناسب حوادث متذکره تعدد اد
 و قیات ناجیز برده است.
 ۹۸ تلف و ۱۷۲ زخمی.

ترجمه و تنظیم : سرومند

د نړۍ او زده بریتونه

د یوه سویډنی سړي
 پیر کوکلاز بریتونه
 ۲۲ متره اندازه شوي
 دي.
 هغه د خپلو بریتونو
 د دې اوزد والی سره
 سره بیا هم راضی ندي.
 د انجون کتن سړي
 هیله لري چې د هغه
 بریتونو سړي ریکارډ مات
 کړي چې په ۱۱۲۷ کی
 به تاروي کې مې شو.
 هغه هانس لانگست
 نومیده او د بریتونو اوزد
 والی یې ۳۳ متره و.
 څرنګه چې د هغه
 بریتونه د هغه له ونسې
 اوزده وونو هغه به یې
 په بیلابیلو ولونو اوول.



بزرگترین لدو

امریکا :

پټ مرد امریکایی د منطقه
 موسوم به (نیویورک) ایالات متحده
 امریکا امسال د رباغ کوچن منزلس
 که وکشت نموده و بزرگترین که ورا
 حاصل برده اشته است.
 کلانترین که وری منزل وې
 ۱۲۰ کیلو وزن دارد و برای حمل
 این که و د ست کم سه نفر درگا ر
 است تا آنرا از باغ منزل را انتقال
 دهند.

قبل از وی د رباغی شرفی
 انگلستان د رباغ منزل مرد ی بنام
 (ویلیام لین) که ویس به وزن
 ۹۰ کیلو زیاده بود اما مالک
 که وی ۱۲۰ کیلو مسلمان که
 ریگارد (ویلیام لین) را نکشته
 است.

جواب موسیایی شده

مرد: اموز به کک علوم پیشرفته
 میتوان به اسرار زیادی در طبیعت
 بی بردن از جمله دعوای طبیعت.
 دکتوران با استفاده از عکس
 برداری بوسیله اشعه ایکس
 ریزش سیستم خلق کمپوتري توان
 نسته اند بی بزند که در زمان
 اجساد موسیایی چه مرض مبتلا
 حیات شان به اراضی میزنند
 و از کام اراضی میزنند
 وجه باعث می شود گزیده

معجزان اجساد موسیایی
 نه که در معر عت، برآمدن
 اهل طبابت نورانی و داروهای
 مبتدیان درسی های اثرندی
 بآن مری های قدیم به تداری
 پیدا اختتام میوند کهون
 گرت که مسلمان میوند کهون
 خاص برده و به های مخصوص
 داشته و تداری امراض متداول
 دایه و تداری

را میبایستی نام د ریسر میبایستی
 تداری ریسر میبایستی به ریسر
 مرد و بوسیله جاعده میبایستی
 واری عمل جراحی در مارن خاص
 بجای تداری میبایستی عا استخوان
 بعین میبایستی که سده و سایل و
 عملیات ساخته میبایستی آنزومان
 عا میبایستی در دست بزرگوار میبایستی
 اکون در که عکس گواه میبایستی
 فزانت میبایستی که سایل و
 بایست تداری میبایستی که سایل و
 میبایستی آنزومان میبایستی که سایل و
 بالدارم میبایستی که سایل و
 زیاد میبایستی که سایل و

میگویند • قیافه تعیین کننده
شخصیت و کردار است •
مسلم • انسان باتدبیر •
با اراده مصمم و جدي بخاطر رشد
شخصیت معنوي خویش • و سع
عاطفي و قیافه خود را با منطق
عاطفه و زبان خود و اقتضات
ظرونی و تفکر محیط زیستش
تناسب میسازد •

این تعادلیست متعلق
به یقین است • در بهره ها و قیافه
عاطفي ارقم تفاوت روزی این مرد
در برابر اینده قرار میگیرد • به
یکباره گی و صحنه منقلب و در -
عددن آن می براید قیافه عوض
کند • قیافه ای که با جامعه و محیط
کفرزدگی می کند تطابق داشته باشد
کلاهش را بر میدارد • باز هم
از قیافه اثر خوشتر نی آید • کسی
ریشش را کوتاه میکند اما کجاست
که قیافه اش را از هم سازد • موهایی
به طرف سر را می جوتی میکند •
انگاه تصور مینماید خصلت زن ها
را یافته است • هنگامیکه موهایش
را بافته می بندد • آنزجبارش
نسبت بخودش نزوی میگیرد •

اما البته اینک سر و صورتش
مرتب و حسابی میشود • آرامش
قطعی سراسر وجودش ریشه
میدواند • این آرامش که قیافه
او بیان قیافه عذاران هزار
افراد دیگر جامعه است • قیافه
متداول و از نگاه تویم • فریب
عینان است و در محیط زیستش
چنین قیافه ای را بیشتر از هر
قیافه ای می بکنند •



یک مرد در چند قیافه

انتخاب

جاشماست



از شمع و زانچ



برف و نقش

مای روی دیوار

پسرک نیم خواب و نیم بیدار
بود که آواز لرزان مادرکلانش را
شنید :
- چی برفی !
نگاه خوابزده اش از فضای
نیمه تاریک اتاق و شیشه ارسی
به بیرون دوید : برف میبارد ؟
دانه های سپید برف همچون
ریزه گیاهای شیشه ، شتابزده
پایین میریختند . پاکیزه و زیبا
بودند .

پسرک از زیر مندی برف
سوی ارسی رفت و بینی و لبهایش
را به شیشه سرد چسبانید .
همه جا سپید میزد : آسمان
سپید بود زمین سفید بود
روی حویلی سرپاهای سرد یوارها
همه جا سفید بودند .
پسرک ، مثل روزهای دیگر
برفباری ، به دیوار روبرو
انداخت . دانه های برف دیوار
را پر از نقشهای گوناگون ساخته
بودند ، نقشهای سپید برفی
پسرک همیشه خوشش می آمد که

به این نقشها چشم دوزد .
نقشهای برفی در نظرش جان
میگرفتند و به شکلهای گوناگون
جلوه گرمی میدادند . این بار که به
دیوار چشم دوخت ، نقشهای
برفی به گللهای سفید میماندند .
روی دیوار خاکیرنگ پر از گلها و
بوته های کوچک و همه سفید
مثل برف .
مادرکلان پرسید :
- حیدر ، چی رامی بینی ؟
پسرک جواب داد :
- گلها ، گللهای سفید را .
مادرکلان اعتراض کرد
گفت :
دین زمستان گل از کجا
شد ؟
گللهای سپید از پیش چشم
پسرک ناپدید شدند . تنها
نقشهای سفید روی دیوار باقی
ماندند . پرسید :
- گلها در بهار میبر آیند
ها ؟

مادرکلان جواب داد :
- در بهار . . . وقتی هوا
گرم شود .
پسرک پرسید :
- بهار که بیاید ، من چند
ساله میشوم ؟
مادرکلان گفت :
- یازده ساله .
و افزود :
- حالا کمپیرک پخته
میتکاند .
نقشهای برفی روی دیواره
بار دیگر ، در نظر پسرک جان
گرفتند . دیوار خاکیرنگ همچون
دشت فراخی نمودار گشت . به
نظر پسرک آمد که پیر زنی در
میان دشت نشسته است و مانند
کودکی بازیگوش روی پروا ، پارچه
های پخته را به دور و برش میریزد
همه جا را پارچه های سفید -
پخته گرفته بودند . پیر زن در
میان پارچه های سفید پخته
میلولید .
بقیه در صفحه (۴۳)

بود توجه ام رابه خود جلب میکند. بالاي سرمی ایستد. آنرا به خاطر جلب توجه رهگذرهای یک بایس را که از زانو قطع شده بود حرکت میداد و مانند ای یکواخت میگفت: «الله الله» هر رهگذری مانند من لحظه بی تاثیر نگاهش میکرد، اگر بول سیاه میداشت برای من میداد. در غیر آن باتکان دادن سر راه خود را میگرفت و کارش میرفت. من هم مانند دیگران پس از لحظه ای توقف راه خود را گرفتم و رفتم. همینکه به ایستگاه پوننتون نزدیک شدم، ناگهان ایستادم اگر توجه نمیکردم به گودالیک در برابر من دهن باز کرده بود میافتادم. این همان گودالی است که همشهریان ما بارها آنرا دیده اند و بارها شاهد حوادث این پرتگاه بوده اند، راه خود را که میکشیم به سرك مقابل بشتی تجارتی بانك روان میشوم، جوانی رامینیم که در رین سرك بدن سنگین خود را به پسر میکشید بول سیاهی در کلاهش میگذارم، لحظه بی در کنار من نشینم نام خود را (عظیم) میگوید، میرسم باعایت راجه شده دفتعا باچه تنبانش را بالا میزند و زخم التیام بقیه در صفحه (۷۴)

حتما با دیدن آن لحظه ای می ایستی و بارقت قلب به او نظاره میکنی، و آنگاه دست به جیب میری و بول سیاهی به کلاهش و یکدستش میگذاری تا روانت آرامش یابد. و واقعا یک اسکیت بود، بازوها و پاها که اصلا گوشه در آن دیده نمیشد، سرش باتکه سفید بند از پیچ شده بود، یک بازو و یک پایش نیز بایستد از پیچانیده شده بود، به روی بند ازها لکه های گویا خون تازه به نظر میخورد، خزیده خزیده جسد خود را به پیش میکشید، عابرین دلسوزی بول و دیگری نان را در کلاهش میگذاشتند. واقعا قلب انسان آتش میگیرد وقتی می بیند که یک هموطنش یک انسان، با چنین وضع فلاکت بار در پیاده روی، با مرگ تدریجی خود را میگذرانند، یادگارانهای که به خاطر بدست آوردن بول زخم هایی را در بدن خویش بوجود میآورند و چهره های غلظت انگیز خود را به تماشا میگذارند.

راهی بل باغ عمومی میشوم، پس از لحظه بی به آنجا میرسم، در پیاده روی بول و جوانی نیمه برهنه که با حالت رقتبار خوابیده، راهی بل باغ عمومی میشوم، پس از لحظه بی به آنجا میرسم، در پیاده روی بول و جوانی نیمه برهنه که با حالت رقتبار خوابیده،

دستخوش امواج متلاطم همچو یک زنده گیت... الان نبود که با هر یک از گداها سخن گفت. آن یکی مجبور است و آن دیگری خرفه اش است. در این سفر خواتم دید که این مجبوریت ها چگونه است، از مسجد بل خشتی به سوی بل خشتی میروم. در کنار پیاده روی مردی بالناس چرکین ایستاده است. گداها بی معوم از گلوش خارج میشوند. روی خود را باتکی چنان پیچانیده است که تنها چشمانش بی فروغ معلوم میشود، میخواهم بدانم که چرا دست هایش را پنهان کرده است، با اندکسی تجسس چشم به یکی از دستهایش میافتد، آنگاه میدانم که او گدای است، میرسم که چرا نزد اکثر نمیرود، چیزی میگوید که من نمی فهمم، حتما بینی اش را مرع جدام خورده است. از این گونه گداها در شهر زیاد وجود دارد اما تاکنون هیچ مرجعی به آن توجه نکرده است، از خود میپرسم: آیا مرکزی برای جدام ها داریم تا در آن زنده می کنند؟ اگر هست پس کجاست؟ چند گامی برنمیدانم که چشم به آدم دیگری میافتد، با چه سرو وضع غایطه انگیزی،

بده پیران خدا!!

باز هم صد میزند: لایه برای خدا! از او میرسم چند طفل داری میگوید: (سه، چهار طفل صغیر دارم)، دوازده میرسم شوهر داری؟ بایی - حوصله گی پاسخ میدهد: (شوهرم چند سال پیش مرده)، میگویم چرا کار نمیکنی؟ میگوید: (نمی توانم، بده برای خدا)، کودک معصوم با چهره زرد و زار و خاک آلود بالاي زانوهایش قرار داشت که در نگاه هایش هزار نوع ابهام و استفهام منعکس بود. از اینگونه کودکان معصوم، چند تایی دیگر نیز به چشم میخورد که واقعا از مشاهده آنها قلب آدم به درد میآید. این نگاه ها چقدر غم انگیز اند، زنده می آنها به زوری شکسته میاند که



بده پیران خدا!!

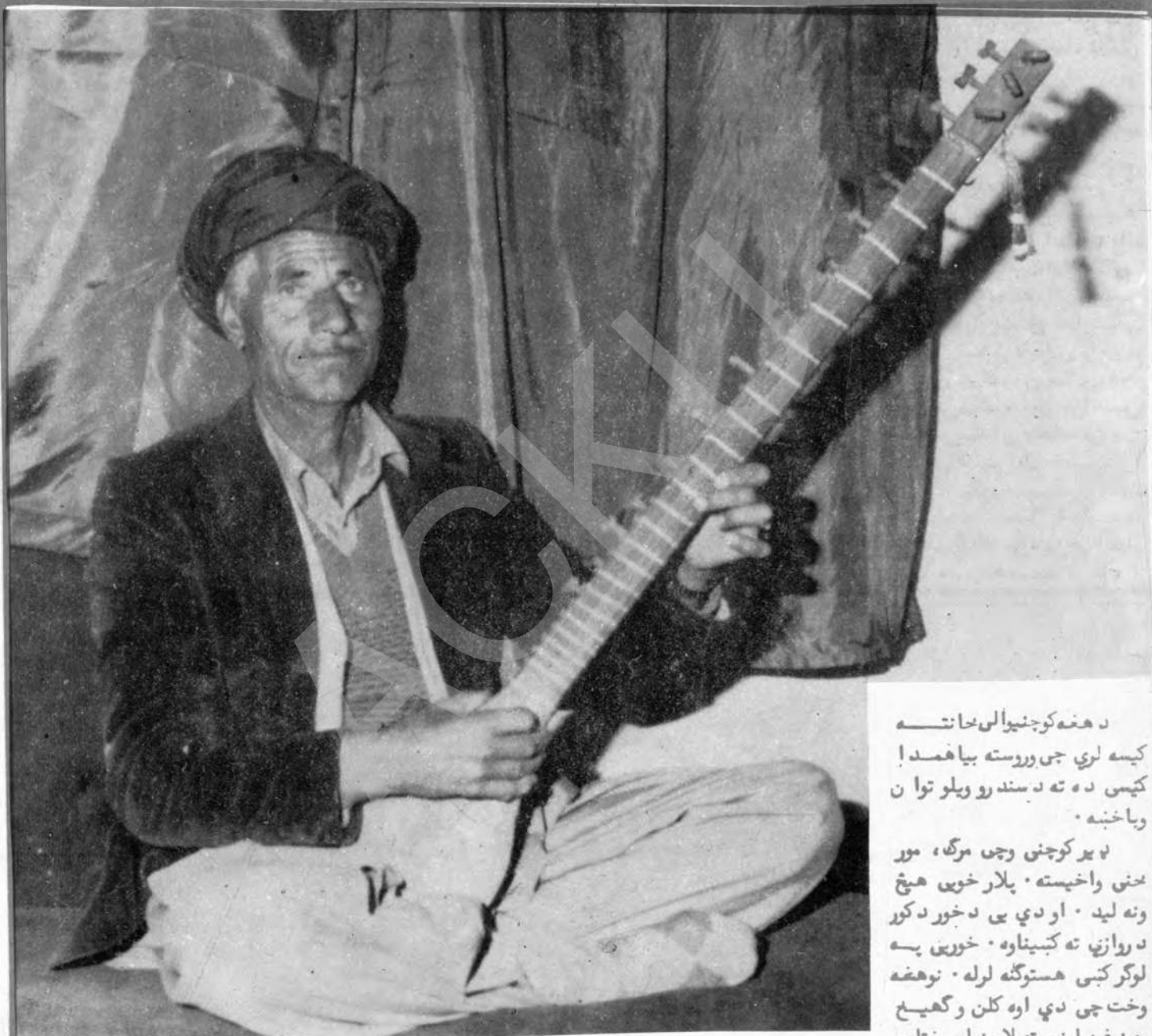
و ای تمام گداها از تنگدستی که ای مردم درازند مشکل چنانیک را باید حل کرد.

آیا در کشور مرکزی برای جدامیان وجود دارد؟

از جاده به سوی آبد میوند میرسم، از پیاده روی ها بیکه از بدت ها بد پندست نخورد، باقی مانده و کد و کبرش است. میگذرم، مسیر خود را به سوی مسجد بل خشتی تغییر میدهم، مانند عابرین دیگر وجود مجبور و مرده موترها از سرك عمومی استفاده میکنند، پیاده رویا مسدود است زیرا انواع شغل ها را با همان نگاه اول در آن میبایسی. لیلای فروش ها، ران یوسا زی و ران یو فروش های سیار، کبابی های سیار، فروشگاه انواع بوتها، گیرها و اشتوب های کهنه، غوری های مسی، کت فروش ها، فروشنده گان دور و گرد، دوا - فروش های سیار، مرغ فروش ها، نان فروش ها و... به مسجد بل خشتی میرسم، به داخل صحن مسجد عده ای مصروف گزاردن نماز اند عده ای هم وضو میکنند، از اینسو و آنسو صداهای «بده برای خدا» شنیده میشود، زنی با چادری ترسوده و رنگ روخته با کودک خرد سالرد ر صحن مسجد نشسته است، بول سیاهی بر کف دستش میگذارد و



پیکتوون

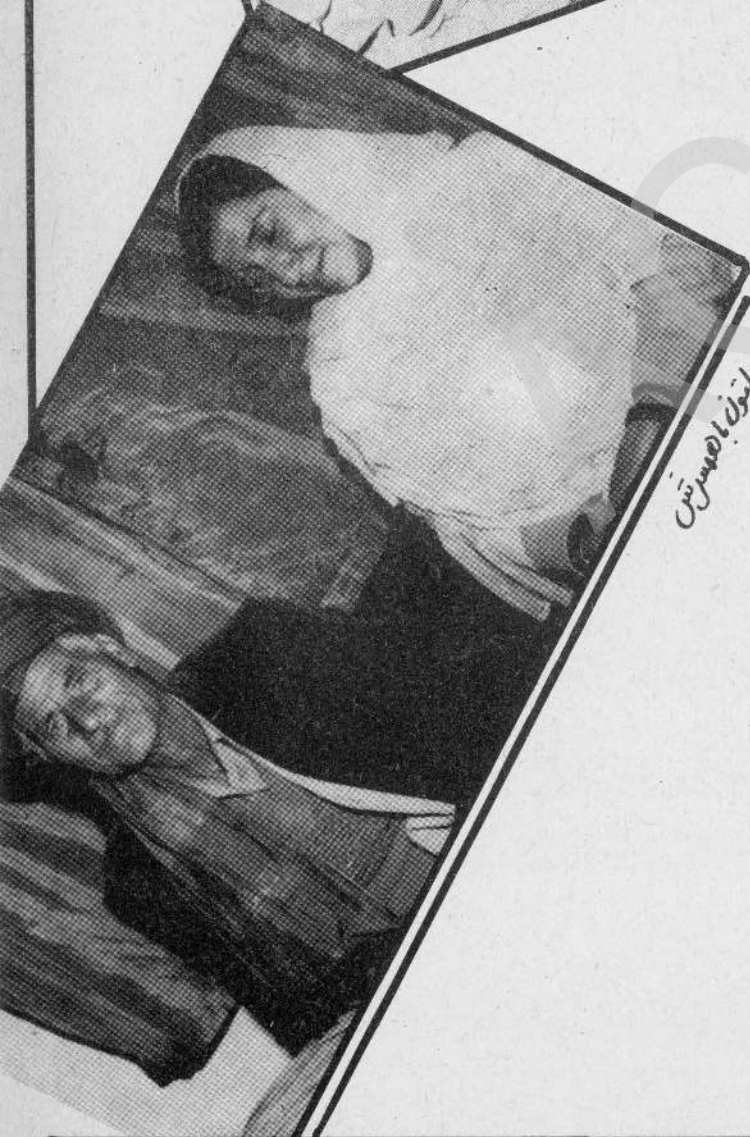


د هغه کوچنیوالی مانتسه
کیسه لري چی وروسته بیا همد ا
کیمی ده ته د سندر و ویلو توان
ویاڅنه .

د پر کوچنی وچی مرگ، مور
مخنی واخیسته . پلار خوږی هیڅ
ونه لید . او دي یی دخور دکور
د روازي ته کښیناوه . خوږی په
لوگر کښی هستوگه لرله . نوهغه
وخت چی دي اوه کلن و گهیځ
به دغره لمنی ته لار د لمر ختله و
ښکلاته به د پري شیبی بحیر شو .
د طبیعت ښکلا به دده احساس
هسی راوبارمول کم چی هغه
وخت به یی خپله شیبلی راوا -
خیسته دکمکی زړه پراخي اوتنکی
هیلی به یی په شنو لمنوکی تا و
راتاو شوي .

رېښتون / آواز / نه زړینې

موچل



د پرو ولاياتو ته تللی يم او کسرتونه
می اجرا کړي دي .
بيلتون صاحب تاسی په هغه
وخت کی څومره حق الزحمه
اخيسته؟

په لومړيو وختو کی د يوه ښه
سندرغاړي معاش (۷۰) افغانی
وی او څلور ورځه به مو سندرې
ویلی . خو د ايوغنی ماته دومره
زیاتی روپی راکړل کیدلی .
وروسته بيا زما معاش (۴۰) -
افغانیو ته جگه شو او بيا
(۱۰۰۰) روپیو ته ورسیدلی .

بيلتون صاحب اجازه راکړې
ستا سوځه داسی پوښتنه وکړم
چی څو اولادونه لري او دوي په
کم کسب او کار بوخت دي؟
اولادونه می اووتنو ته
رسیزي . څلور زامن می د سرتیري
په خدمت بوخت دي او نور په
ښوونځی کی دي .

ایا ستا اولادونه هم ستا په
ښان د ښه اواز خاوندان دي که په
یوزوي می زما په شان ښه
اواز لري خو پیاوړی
محبوبه دي زما ترخوا سندرې
نه وایی خو کله چه زه د کوټی نه
د باندې ویم نو زما په غیاب ستا
کی په سندر رو ویلوی پیل کوي دده
اواز کټ مټ ماته ورته دي . خو
داچی دي به په رادیو کی سندر
روایی که نه زه څه نه شم ویلی .

بيلتون صاحب د استاد
دري په هکله څه ویل غواړي؟
استاد دري زموږ ټولسو
استاد و. زما اواز ته د بهایی
جان شعرونه جان ورکړ خو د
استاد دري ساز زما اواز ته
همیشی ژوند وروباڅنه او د
هنرمندانو پالی ته می راوستم .
خو د استاد تر مرگ وروسته
زموږ به کارونوکی د پری نیمگړتیا
رپه برخه شوي دي .

که ستا څخه پوښتنه وکړم چه
د یوه هنرمند په توگه څه هیلی
لري نسوځه به ووايی؟
زه به داسی ووايم چی زما د یوه
ښه او یواغنی هیله داده . چی
د ژوند تر پایه د یوه سندرغاړي
په نامه یاد شم .

بیای نو ورو ورو د بهایی جان
د شعر لوستلو محفلونه لار پيدا
کړه او د بهایی جان شعرونه می
داسی په زړه کښیناستل چی د
هغه د حساس او دینی تیزی
زړه تارونه می وټخول نو د پسر
زړ دده د ښه اواز انگازه د لوگر
په سیمه کی خپره شوه او د یو په
داتلو سه کوله چی دده اواز
واوري . نوکله چی د ځوانی پخو
کلونه ورسید کلیوالو دي تموهڅاو
چی دده ښکلی اواز د راډیو
له څپو خپور شی . نو هغه
وخت رادیو ته راغی او د مکر فون
شاته ودرید .

د مومن جان د اواز د اورید و
انانس ورکړ شو او مومن جان څو
سندري پرله پسې واورولی -
اورید ونکو د ځانه سره لاسونه
وټکل او دده ته می د بيلتون نم
ورکړ دا ځکه چی دده په خپله لومړنی
سندره کی ویلی و :

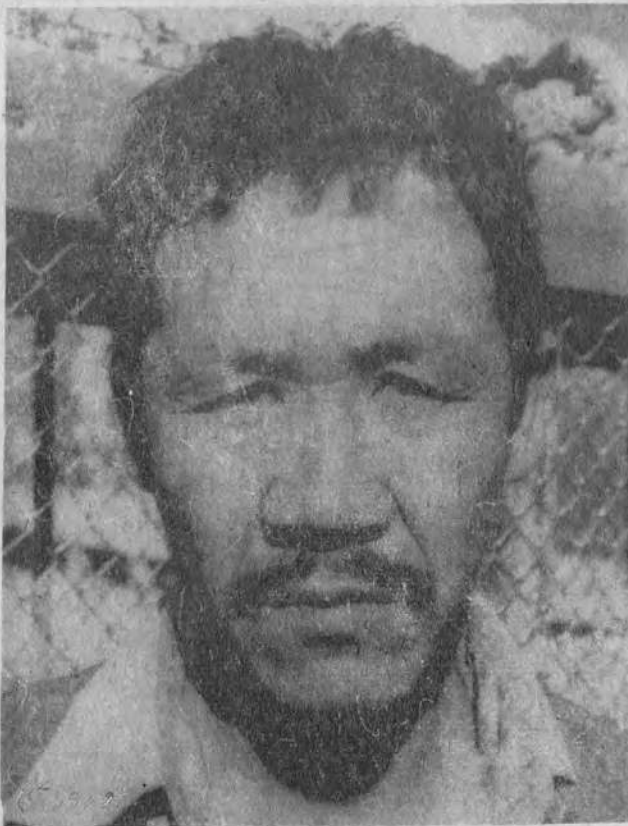
د عاشقانویه زړگی لگی د اغونه
ته ورک شی بيلتون نه
داچی څه وخت رادیو ته راغی
ښه می په یاد نه دي خو په
تلویزیون کی می په هماغه لومړنیو
ورځو کی چی تلویزیون افغانستان
ته راغی سندري ویلی دي .
کله چی له بيلتون څخه

پوښتنه کم چی ستا اواز ولی نه
زیري؟ دده په شونو وکی موسکا
ښکاري او وایی : زما اواز د پسر
سچه دي زما اواز ته د بهایی جان
شعرونو بخلا ورکړه او پوځ می کړ .
او هنري ارزښت می وروباڅنه .
ښه بيلتون صاحب تراوسه
دي کم امتیازات د رادیو او
تلویزیون له لیاري ترلاسه کړي دي؟
لومړی خومی دا امتیاز ترلاسه
کړ چی هنر خوښونکو خلکو ماته
د بيلتون نم راکړ چه د امانه
د پیر لوي امتیاز دي . بل داچی
په افغان موزیک کی چی پخوا -
رادیو هلته وه ماته د هستوگنی

بحای راکړ شو . څلور واړه پرله پسې
د کال سندرغاړي شم ، پناغه
مما لونه می ترلاسه کړل . بلغاریا
یوگوسلاویا او ترکی ته می سفرونه
کړيدي ، خو په هیواد کی دننه



اتفاق افشاده است



برو از خانه بدرت بیارگد ای
ها ۰۰۰ و فراوان زخم زبان د یگر
خشموم میگفت:
چند دفعه خانه شان رفتیم
که اینقدر زود زود خانه ما می آیند
ولی من پس در پی اصرار داشتیم
که باید کلید هارا بمن بیا
بدهد ۰ وحیرت زده مانده بودم
که بالاخره چه کنم ۰ یکبار بسویش
نگاه خیلی وحشیانه نمودم و به
طرفش حمله نموده بباستن
د هنجرا ورا خفه کردم و سرانجام
او د را غوش من جان داد ۰
من با همان خیرت زده کسی
که سرا یا غرق د روختن د هشت
بودم نقشه پنهان کردن او را می
کشیدم ۰

بالاخره عروس د رپیوند
با اعمال شیطانیش به اقرار
خود چنین ادا می دهد ۰
انسان تصور کرده میتواند
که عروس د را ن لحظات واقعه
چون یک جانی بود ۰ زیرا بعد از
قتل که آنهم بادستان خودشی
صورت گرفته نقشه د فن او را هم
بخاطر داشته است ۰

سرانجام وجدان گره زده ۰
شیطانی اش با نگی د یگر
می کشد و او را رهنمایی میکند ۰
آری ۰ او خود اقرار کرد که من
حیران مانده بودم یکبار بخاطر
گشت کاوراد اخل یکصند وق بیا
اند ام و سر برادر محکم بسته کشم
باشکستن استخوانهای د دست
و پایش این کار را کردم ۰ د رنز ۰
دیکی د روزه حویلی ما تکسی را
ایستاده کردم و به خانم همسایه
خطاب کرده گفتم که اگر خوشیم
آمد این کلید خانه را برایش بده
و بالاخره این صندوق را همراه
باجسد خشموم به شهدای صا ۰
لحین رسانیدم ۰ و همانجا در ۰
نزد یکی قبر احمد ظاهر قرار
بگیرد (۸۵)

خواند و در کل

نهی روختن ته و لیزدول شوه خو
د تیر، پختورگی او کلمو به برخند
سختو نهونو له امله هلته مرشو ۰
د لوبړې امنیتي حوزې امریت
د دې پېښې په باب د مجلسی
خبريال ته وویل ۰
پخپله د ۲۵ کلن وژل شوي
(د عبد البصير زوي عبد الواحد)
د وينا او د عیني شاهدانو بقول
د غلام سخې زوي نوروز علی د
هغه اختلاف له مخې چی تر
اوسه د تحقیق هیات ته معلوم
ندی، د ((پخته فروشی)) ۰
تشناوونو ته نژدې په عبد الواحد
باندې د چاقو برید وکړ ۰ هغه

د هغه شخړې په نتیجه کسی
چی د میزان په ۲۶ ترغرمی وروسته
په د وروچود ((پخته فروشی))
په بازارکی وشوه، یوتن د چاقو
په وسیله تپي شو ۰

د دغو گزارشونو په نتیجه کسی پسر
بحکمک و لوبه ۰ له دغه وخت څخه
په استفادې سره نوروز علی به
تپه تپي شوي و د پېښې له اعلای
څخه وښتید ۰

د هغه ورځې په سبا د سهار
په نهو بجو تورن د امنیتي احوال
له خوا و نیول شو او توقیف کړای
شو ۰ نورې د تحقیق په جریان
کی په خپل جرم منکر شوي او هغه
تپ چی په تپه یی د عبد الواحد
له خوا اخیستی و له پورې (زینې)
څخه د غورچید و له امله وښود ۰
د کابل ښار د خاوند وې د
قوماندانی له جنای جرایمو سره
د مبارزې د امریت د رپوت له مخې
نوروز علی د ۱۳۴۱ کال راهیسی
د کپسه پري، غلا، جگړې، د
الکولي مشروباتو د خپلو، جواري
(قمار) او نورو فحشوکی د جرم
زیات سابق لري او د متکرو
او خطرناکو جنایتکارانو له ډلې
څخه گڼل کیږي ۰

درین روزها

دست و پای حاله ام را

خسرو و خانم محکم گرفتند

ومن با کارد او را به قتل رساندم!

د لجان مقتوله که خاله ام
میشد د ریک حویلی واقع کوجه
اچکرای هابه تنهایی بود و باش
داشت به نسبت ارتباط نامشروع
که با عبد الغیاث داشت همیشه
به منزلش میآمد و شبها را با وې ۰
سپری می نمود، تمام مصارف
د لجان را عبد الغیاث میپرداخت
و حتی برای د لجان یکفر را بنام
رشید نوکر گرفته بود ۰

عبد الغفار برادر زاده مقتوله
نیز از ارتباط او با عبد الغیاث
آگاه بود هر دو تصمیم به قتل او
گرفتیم ۰ به همین منظور د روز قبل
از بازاریل خشتی کاردی را به
مبلغ ۱۴۰ افغانی خریدم و از ۰

تصمیم خود خوشم بریگل و فرید ۰
خانم را نیز خبر کردم ۰
طبق بلانی که طرح کرده بودیم
به خانه خاله ام رفتیم ۰ دیدم که
غیاث همراي وي نشسته بود ۰
خاله ام را به بهانه یی به خانه
خود آوردم ۰ بعضی اینکه وارد ۰
د هلیز منزل شد عبد الغفار
د هن و گلوي او را محکم گرفت
و بریگل و فرید د دست های را
گرفتند ۰ خودم با ضربات کارد
او را از پای د را وردم ۰ بعد از
با کمک همد یگر جسد ش را د رپین
لحاف پیچانیدیم و من و عبد الغفار
آنها د رجا انداختیم ۰

بر طبق اظهارات عبد الله
قاتل، عبد الغفار، بریگل
و فرید نسبت اینکه شرکای جرمی
بودند و نیز عبد الغیاث به جرم
ارتباط نامشروع با د لجان
داشت د سنگیر گردیدند ۰

جسد يك زن که توسط عبد الله
خواهرزاده اش به قتل رسیده
بود بتاريخ ۱۹ قوس توسط مو ۰
ظفین امنیتی از داخل چاه
مسجد کوجه اچکرای هابیدا
شد ۰

یکی از مسئولین حوزه اول ۰
امنیتی جریان واقعه را چنین
شرح داد ۰
حاجی خیر محمد باشند
کوجه اچکرای ها بتاريخ ۱۹ قوس
اطلاع داد که د لجان همسایه
او توسط خواهرزاده اش عبد الله
از خانه کشیده شده و تا حال
لادرک است ۰

عبد الله مشهور به عبد الوهاب
بر طبق اطلاع خیر محمد به اتهام
قتل خاله اش د سنگیر گردید و در
جریان تحقیق به جرم اعتراف
نموده و علت قتل را چنین وانمود
کرد ۰

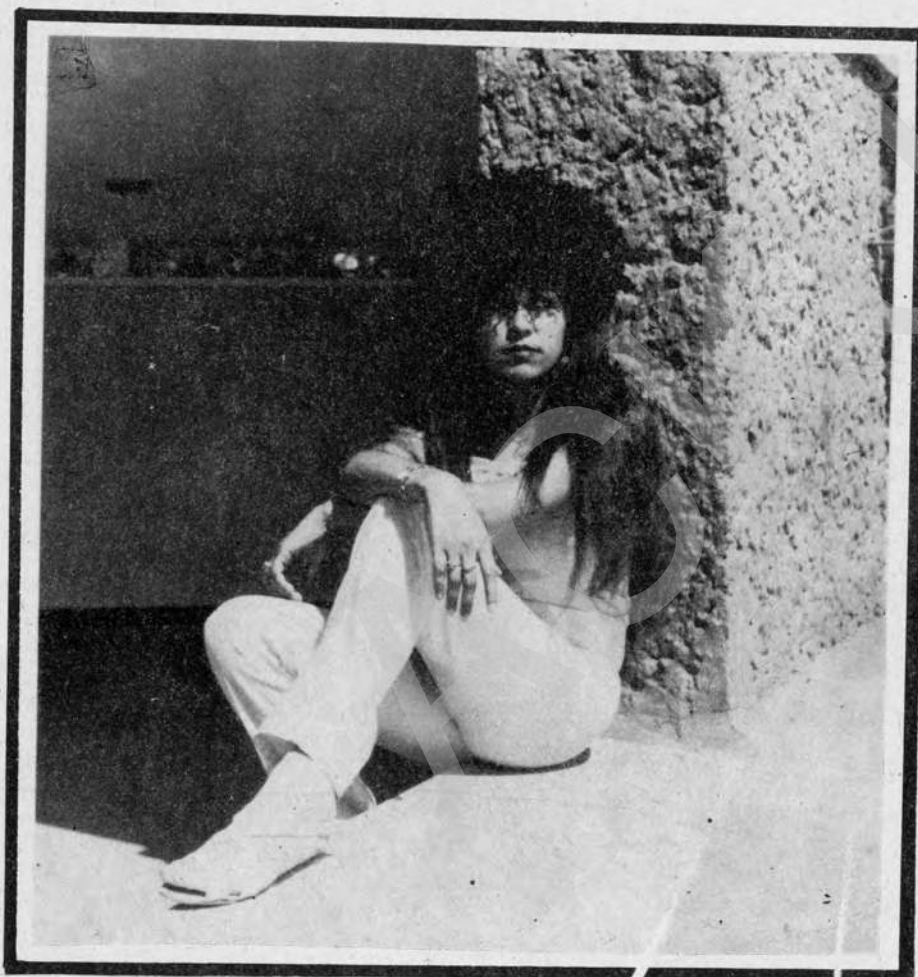
نداشت از آثار و علام چشماتش
می یافتیم که می خواهد مرا خام
قوت کند ۰

۰ مه فقط خشموم داشتم خشم
فوت شده بود ۰ و ننوي هم
د ر نصیم نبوده سرو صدای ما ۰
بیشتر آنوقت بالا می شد که شوهرم
بسوي کار سر روانه می شد ۰ بهر
ترتیب اگر زیاد بد نگفته باشم
باید بگویم که خشموم فقط به مال
و مکت اش فکر میکرد ۰ ملایر د رکه
نه بود مگر پول های اندک کن
را مثل توتی های یا قوت د دست
داشت ۰ همه چیز های ضروري
را د ر الماری قفل می بست ۰
روز عید بود ۰ قرار بود مادرم همراه
باید د ۰ خواهران و برادرانم
بخانه ما بیایند ۰ خواستیم
از الماری مقداری از خوراکی ایام
عید را برداریم ۰ لیکن خشموم
اصرار من هرچه تمام تر اصرار
می کرد و می گفت ۰
۰ گوشت خوک نبود آگاه
د انتقام ۰ یعنی اولام انکار
به دانستن و بعد اگر اقرار هم
می کرد می گفت ۰

۱۴ سال در زندان...

اندن، اندن، اندن، اندن، اندن، اندن،
میافت ۰ اینطور حکایت نمود ۰
یکروز نبود ۰ د روز نبود
تمام زندگیم د جنگ و جدال
باخشو سپری گشت ۰ لحظاتی
او را از پای د را وردم ۰ بعد از
با کمک همد یگر جسد ش را د رپین
لحاف پیچانیدیم و من و عبد الغفار
آنها د رجا انداختیم ۰
بر طبق اظهارات عبد الله
قاتل، عبد الغفار، بریگل
و فرید نسبت اینکه شرکای جرمی
بودند و نیز عبد الغیاث به جرم
ارتباط نامشروع با د لجان
داشت د سنگیر گردیدند ۰

همانها: هنرمند جوان و با استعداد



اردواج نکرده، در ۱۱ فیلم نقش
ها برجسته می رانده عهده داشته
ند به بار به خارج از کشور سفر
منوده است ...

مصاحبه از دکتیم

● **هما مستمندی هنر پیشه**
 هر دل پسندی است که
 استعداد سرشار و جاذبه هنری
 در هستی او عین گردیده است.
 این هنرمند از همان روزهای
 آغازین هنرنمایی بسان نگین -
 آلماس کوچک، مگر خوش ترارش و خیره
 کننده در قالب نقش **شما**
 درخشیده که نه تنها کار
 شناسان بلکه دوستداران هنر
 تشبیل رامجدوب و مسحور خود
 گردانیده است.

از عمره چند سال است که
 هنر او زینت بخش پرده های
 تلویزیون و سینما بوده است.

این هنرپیشه در سال
 ۱۳۵۹، که هنوز سرگرم آموزش
 در مکتب بود، در پهلوی سهم
 گوی در نمایشنامه **شما**
 تلویزیونی به جهان زیبای سینما
 نیز پایش گشایده شد. او برای
 نخستین بار در فلم **((عروس))** در

نقش مرکزی فلم یعنی عروس نمودار
 گردیده در محراق توجه
 تماشاگران قرار گرفت. سپس در
 فلم های سینمایی و تلویزیونی
((اختر مسخره))، **((فرجام))**
((مسافر))، **((زمین))**،
((کیفر))، **((نواي تلاق))**،
((بازگشت ناگهانی))، -
((دهکده من))، **((زخم))**
 و فلم کوتاه **((زمین آباد میشود))**
 که تا هنوز نمایش داده نشده
 است و تیاتر تلویزیونی **((عروس))**
 هنرنمایی کرده است.

ما با این هنرمند صحبت
 مختصری داریم که شمارا در -
 جریان آن می گذاریم.

پرسش: سابق در -
 نمایشنامه های تلویزیونی نهاد
 دیده میشدید، مگر در این اواخر
 در نمایشنامه ها اصلاً به نظر
 نمیرسید علت چیست؟

پاسخ: تا سال
 ۱۳۶۴ در نمایشنامه ها نهاد
 کار میکردم ولی افزایش ضرورتیستم
 در سفر و یا شوتنگ فلم ها باعث
 گردیده تا از نمایشنامه ها بدر
 بمانم.

پرسش: در خارج کشور
 چند بار به کجا سفر نموده اید؟
پاسخ: سه بار به -
 اتحاد شوروی سفر نموده ام. سفر
 اولم تفریحی بود. سفر دومی ام
 به مسکو به غرض اشتراک در -
 فستیوال فلم های تلویزیونی بود.
 سفر سوم به تاشکند برای -
 اشتراک در فستیوال فلم های -
 سینمایی بود که خوشبختانه
 درین سفر دو فلم هنری **شما**
(کیفر و مسافر) به دریافت جایزه
 هنری **مؤ تق** گردید. کمال افتخار
 من در آن است که بیرونی فستیوال
 بدست من برافراشته شد.

پرسش: شما که در نقش
 های هنری **تان مؤ تق** و **ورنیده**
 جلوه مینمایید آیا تحصیلات هنری
 هم دارید؟

پاسخ: من صرف فارغ

صف ۱۲ هستم در رشته هنر
 هیچگونه تحصیلی ندارم.
 موفقیت هایم زاده استعداد،
 علاقه مندی و پشتکار هنری ام
 میباشد. ناگفته نباید گذاشت
 که اتحادیه هنرمندان با تأسف
 کاندیدان بورس های تحصیلی را
 با اساس استحقاق و نوبت تعیین
 نمیکند. امید است در آینده این
 شیوه گزینش کاندیدان بورس ها
 را مورد تجدید نظر قرار دهند
 تا باشد زمینه فراگیری دانش
 هنری برای من هم فراهم گردد.
پرسش: آثار هنری زیاد
 شما طرف توجه هنردوستان -
 قرار گرفته است از نگاه خود شما
 کدام اثر هنری تان بیشتر ماندگار
 خواهد بود؟

پاسخ: اگرچه ارزیابی
 آثار هنری نه کار خود هنرمند
 بلکه کار تماشاگران و کارشناسان
 هنرمیباشد با آنهم در مجموع
 نقش خود را در فلم **((زمین))**
 عالی ارزیابی میکنم. زیرا جلال
 پیروز، **دایر کرم** فلم، درین فلم مرا
 بسیار خوب رهنمایی کرده که از
 ایشان تعالیت سپاس گذارم.
 بقیه در صفحه ۴۰





نتیجه تحصیل شان بوضاحت در
فلم نمودار میباشد .
این هنرپیشه با استعداد
که در سال ۱۳۶۱ در فلم
(نوای تشایق) جایزه شجوقی
در فلم ((زمین)) جایزه سوم سال
جاری را بدست آورده می‌کند .
در فلم هایی که من کار کرده ام
۸۰ فیصد آنها مستحق جایزه
گردیده اند .

وقتی از او خواسته شد که
پیرامون بهترین خاطره هنری اش
چیزی بگوید درحالی که چهره -
بشاش او هاله یی از زلفگان سیاه
نمودار بود با لبان متمسم اعضا ر
داشت : برای يك هنرمند
خاطره خوشتر و جالبتر از پذیرش
هشش از طرف مردم نمیباشد .
من خاطرات فراوانی ناشدنی
هنر ام را سفرهای خارج و
گرفتن جایزه در فستیوال
ها ، برقراری آشنایی با هنر
مندان کشورهای دوست و تمجید
هنرمایی ام از طرف آنها میدانم .
همچنان چاپ شدن عکسهایم در
مجلات کشورهای خارج و گرفتن
نامه ها از هنرمندان خارجی
خاطره انگیزترین چیزها در -
زندگی ام میباشد .

وقتی سوال پیرامون مشکلات
کارش مطرح شد درحالی که شانه
هایش را بالا انداخت به برشمره
مشکلات لب گشوده گفت : -
مشکلات زیاد است . در پهلوی
مشکلات تخنیکي ، دایرکتر ها ما
را درست رهنمایی نمیکنند . -
کمبود تحصیلات هنرپیشه ، فلم
بردار و دایرکتر بر مشکلات مـ
افزاید با وجود اینکه مشکلات
سینمای فعلی کشور درخور تمجید
است . کار فلمسازی بسوی تکامل
پیش میرود و آینده تابناکی را در
تهال دارد . چه در آینده -
مشکلات تخنیکي مرفوع گردیده -
اشخاص تحصیل کرده کارهای
هنری را به پیش خواهند برد که
در نتیجه سینمای کشور در یک
سطح عالی قرار خواهد گرفت . -
طبیعی است که اگر دایرکتر -
فلمبردار و هنرپیشه هر کدام در -
رشته بخصوص خود تحصیل کرده و
در کار وارد باشند بکمک همدیگر
از عهده کارشان بوجه احسن بدر
شده کارشان با کیفیت بهتر روی -
پرده به نمایش خواهد درآمد .
بگونه مثال میتوان از فلم ((بیگانه))
یاد آور شد که دایرکتر و فلمبردار
هر دو در رشته شان در اتحاد
شوروی تحصیل نموده اند که

انواع مختلف بوت های زنانه و دستگیره های
مدر روز را تهیه نموده و عرضه میدارد .

فرمایش مشتریان پذیرفته میشود



روز و شب پوش

آدرس :

عنایت مارکیت
چهارم از حاج میر تقی میر، شهر نو

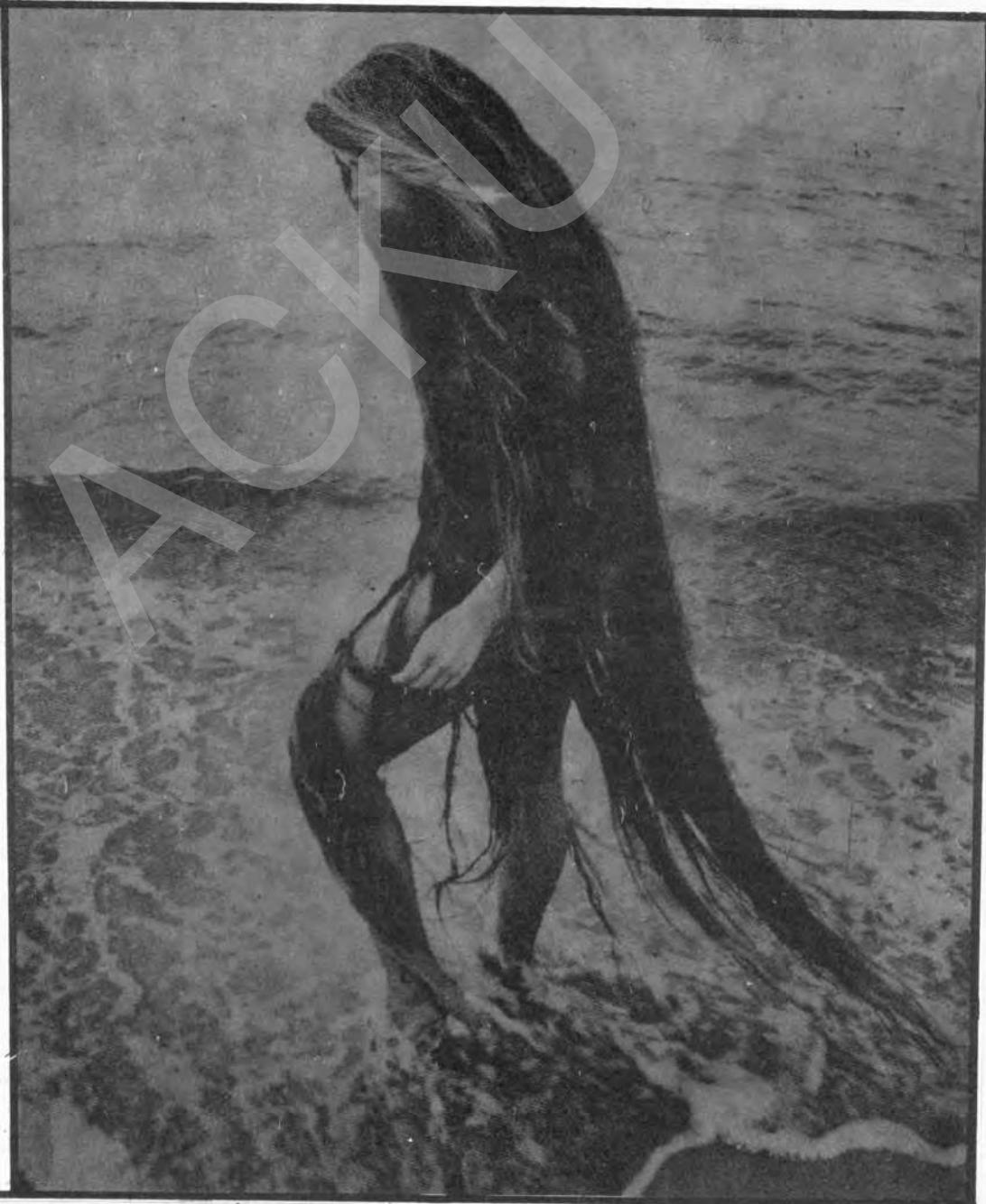


موج سفید

برنده شد

در نمایشگاه بزرگ عکاسی

چندی قبل در مسکو نمایشگاه
بزرگ عکاس گنایس یاوست
این نمایشگاه که چندین روز
پروپی بیننده گان باز بود بهترین
آثار مشهورترین عکاسهای
اتحاد شوروی، آلمان، سوئد، ایتالیا،
بولند، بلغاریا، فرانسه،
آمریکا، کانادا، استرالیا در
معرفی نمایش قرار گرفت.
باید متذکر گردید که در میان
عکس آثار که بواسطه نمایش،
در خواجوش عکاس لیتوانیا
اتحاد شوروی تهیه گردیده بود
در بخش خاص داشت.
یکی از آثار او به نام موج سفید
برنده جایزه اول گردید که مایین
تابلو را برای خواننده گان
سباورن به نشر میرسانیم.



«یوس تی ناس مار سین که ویس یوس»
شا عرلیتوانی در سال ۱۹۳۰ بدنیسا
آمد. نخستین دفترشعرش در سال ۱۹۵۵
منتشر شد ویس از آن در سالهای ۱۹۵۶
سه دفتر دیگرش انتشار یافت. در اینجا
نمونه‌یی از کارهای او را می
خوانید.

کبوتران برفراز شهر

شهر من ،
طلوع و غروب من ،
خطی برافراشته
از خیابانها ، با مها ، مردم !
من برای یافتن قلبم
درون ترامی کاوم .
من برج تونیستم
زیرا برجهای سخت خلوتند .
من سکوت توام ،
کانونی کوچکم
از هر آنچه در توست .
من یکی از آن پنجره‌های بسیارم
که توانها به جهان می نگری
ومی خندی و می گری .

ساعت درون برج
زمان را در می نوردد ،
ثانیه‌ها و دقیقه‌های زودگذر را .
کبوتران بر شهر فرو می بارند .
ما همه کبوتران خود را داریم ،
ما همه شهرهای خود را داریم ،
هر جا که شا مگان در خیابانها نمایان میشود .
و در پشت شیشهء مغازه‌ها
به جلوه‌گری می پردازد ،
بیان توده‌ای از گورها .

با مداد فردا ، دختران
چون به شهر آیند
مهربان و دلشاد ،
من در پس پیشخوانی خواهم بود ، و شاید ما نه و سوت زنان ،
هر پا رهء خورشید را که برگزینند ،
استادانه بهر شان خواهم برید .

ترجمه : غلامحسین مدری افشار

حمیرانگه د شکر لاله

درجم سبز نخله

راهم بده، ای همنفس، درخلوت غمهای خویش
تا خویش را من رده دم، در هجرت آوای خویش
از من برونم کرده ای، بر خوشتن آورده ای
تا آشنا کردی مرا، با شور و مستی های خویش
من از جهان دیگرم، بالاتر از بالاتر ————
پیوند دادی تا مرا، با عالم بالای خویش
دارم سرفسوی خدا، در آبی بی منت ————
درجم سبز لظه ها، با هیئت غوغای خویش
ره میرد غوغای من، تا عمق دنیا های ————
تا میری با خود مرا، در آبی دنیای خویش
پنهان من پیدا شده، خاموشیم غوغا شده
رنگ دگر را شاکنم، با هوووها های خویش

شادان

با هست من آسخته، آتش به خونم ریخته
راهی چنینم داده ای، درخلوت غمهای خویش

مهر با دست

انگشت های من ،
این شاخه های خشک
فریاد می کشند :
ما یاد گار قحطی دست محبتیم

هان ای خدای من !
دستم بگیر باز
که در هر کجای شهر
در جستجوی دست محبت شتافتیم
دستی به مهرمانی دست نیافتیم

م. آزاد

گل باغ آشنایی

گل من، برنده یی باش و به باغ باد بگذر
 مه من، شکفته یی باش و به دشت آب بنده
 گل باغ آشنایی، گل من، کجا شگفتی
 که نه سرو می شناسد
 نه چمن سراع دارد؟
 نه کبوتری که پیغام تو آورد به باغی
 نه به دست مست باد پ خط ایی پیامی،
 نه بنفشه یی،
 نه جویی،
 نه نسیم گفت و گویی،
 نه کبوتران پیغام
 نه باغ های روشن!
 گل من، میان گل های کدام دشت خفتی
 به کدام راه خواندی
 به کدام راه رفتی؟
 گل من
 تو راز ما را به کدام دیو گفتی؟
 که بریده ریشه مهر، شکسته نیشه دل
 منم این گیاه تنها
 به گلی امید بسته.
 همه شاخه ها شکسته،
 به امید ها نشستیم و به باد ها شگفتیم.
 دران سیاه منزل،
 به هزار وعده ماندیم
 به یک فریب خفتیم...

اسماعیل خویی

غزلواره

اشکم دمید
 گفتم: ((نه بای رفتن نه تاب ماندگاری
 درد خنده یی کف جوی این است)) گفت: اری
 اما دوگانه تا کسی؟
 یاموج و س روان شو یا در کنار من باش.
 گفتم: ((دلم گرفته ست
 مثل سکون ملولسم))
 گیسو فشاند در باد، اشفت ک:
 ((ای پریشان
 منشین فسرده چون یخ، در تاب سوجواتس هان بیقرار من باش
 - ((پرواز)) گفت:
 گفتم:
 ((اری خوش است پرواز، اما شب است و توفان، وین بالهای خونین))
 چتر نوازش افشاند
 ک ((این سایه سار بر برگ
 زار امس یقینت سرشار کرد خواهد
 تا بامداد پرواز - ای خوب خسته من - بر شاخسار من باش))
 گفتم: ((شب ارچه تاریک،
 زنگار جانم اما تاریکی درون است))
 خورشید رخ بر افروخت
 ک ((ائینه دار من باش))

آهنگ سایه

شبنا

شب از شبها
 تو مرا گفتی:
 - ((شب باش))
 من که شب بودم و،
 شب هستم و،
 شب خواهم بود،
 شب شب گشتم
 به امیدی که تو فانوس نظرگاه شب من باشی.

کبریا مظهری

بنکلا

ستا د بنکلا انگازي
هر لورته خوري وي
هرچا ستاد زړه ډړونکی بنکلا د لیدو
هيله درلوده
ټول ستا بنکلا نازیدل
او نا دیده په تامین شوي وو
هرچا دا هڅه کوله چی تاته در ورسې
اود خپل کړیدلی ژوند ستونزي او کړاوونه ستاد
بنکلا په پلوشوکی هیږي کړي
زه هم نادیده په تامینه شم
ستا د عشق او خوزي مینی ترانی می زمزمه کړي
ستا ستاینه می وکړه
تاته می د زړه په وینو شعر ولیکه
ته می درنگینو کلماتو په مخملی لمنه کی ونغښتی
ستا د بنکلا د نیم په اوریدومی زړه د مینی په تخته کی
په تاپسی بی واره توپونه وهل
ستا د لیدو په خاطر می ډیرې منډې وکړي
تاته در سیدو په لاره کی می هر ډول ستونزي
وزغملی
او مري قربانی ته می غاړه
کینوده ،
خو افسوس چی ستا بنکلا
هڅه نه وه کم چی ما اوریدلی وه
ستا بنکلا د عطوفت او مهربانی توده غیزه نه وه
ستا بنکلا د سپاوون پلوشه
او پسته وزمه نه وه
ستا بریننا لکه د تندر هسی وه
ستا بنکلا سور اوړوه
چی زما په سترگو کی بی سره بخږي وکړل
ستا بنکلا هسی یوه تیرایستونکی
انگازو وه
چی زه بی په جان پسې
راښکلم
او په ډیره بی رحمی سره بی
د فریب او چال په چپه زما هډونه
راږي کړل

ډاکړا پریدی

رڼا

خو مړه چی داسې سترگی آشنا لري
ډکی د خمار هو مړه ریا لري
هیڅ حاجت می نه شته دي شرابو ته
یار چی شرابی سترگی زما لري
وگورو یو بل ته چی په سترگو کی
تیتي راته سترگی کړي حیا لري
خه کم خندا د نورو بنکلو زه
یار چی گلابی شونډې خندا لري
خلک وایی بنکلو کی وفانه شته
بنکلی خوزما ډیره ونا لري
زه ډاکړه په جان ورته لوگی کړمه
خو پوري چی دا شمع رڼا لري

مردی چه ارسته اخب به نظری ایسی
 مرا از صحبت خورشید بدر می ایسی
 پیش رویت از محتاب بود کرد السود
 کیست در شعر که تقلید کفری ای
 تو بنار دگر دگر دگر گفتی ای
 رفتی بهین نماده ست اگر می ایسی
 ارزو
 استاد نوید

مهرسین

دزگی ژبی

ای زما دزگی وینی ، خه له سترگومی بهیژی ؟
 چیره چیره دی مزل دی ! نه تمیزی نه تمیزی

زره خولاره رانه ولاره ، د ارمان لیری کوخو ته
 ته هم درومی پی درومی ، نه رسیژی نه رسیژی
 داد چاله غمه نیکی ، اندیشه راته پیدا ده !
 چه که معانته کله درشم ، راته وایی : نه شرمیزی ؟
 بر ما عمر خه نیویژی ؟ هره سا یوه لبسه ده
 عشقه خه پته بلا پی ، چی نه اوری ، خویلیژی
 چاته وایم ؟ چانه پتا کیم ؟ یارم غم دیا یارم کم دی
 اوسکی ، ای دزگی ژبی ، ته پیدا پی نه پتیزی

حبیب الرحمن بآله

نامه

دل بمن گفت که سوي صنم دل شدگان
 آرزومندی و صلح طی يك نامه فرست
 گفتم اوباره كند نامه كس ناخوانده
 گفت بنهفته جود در در صد فجاه فرست
 گفتم اواز درد یده نه هد بار پیغام
 گفت چون نغمه بگوشه خود گامه فرست
 گفتم از نغمه بسیار گراتش شده گوش
 گفت چون نگه گل از گذر شامه فرست
 گفتم اندر حرمره نگشاید نگهست
 گفت اندیشه ژبی کم ، اورامه فرست
 لابه بنمود و تنها بسپرد در فرجام
 نامه گونه خود من همره حمامه فرست
 گردن داد دست به افسون دگر پیوند م
 خبر وصلت مادر (د هن عامه) فرست

خال هندوی پیار

خال روی گردن نشانه هم آهنگی کامل بین دستگاه های بدن و در عین حال شعور و احساسات تند و رقیق است.

خال بین دو ابرو نشانه خوش دوقی و دعوت فکرو روح اسحت در بر خورد با چنین شخصی باید انتظار چیز غیر منتظره را داشت.

خال روی گونه نشانه سلامت فوق العاده است. ضمنا چنین شخصی دانا، خوسرپا و راست و باید کاری کرد که کمتر گول بخورد.

خال زیر بغل علامت بیماری قلبی است. کسی که در زیر بغل خال دارد در مورد مسائل مادی و اخلاقی حساسیت دارد و به هیچوجه نباید عصبانیت بشود.

خال روی بازو نشانه کم حوصلگی است چنین شخصی باید ساعات خواب منظمی داشته باشد زیرا کم خوابی بلاي جان او بشمار میرود.

خال میچ دست نشانه خونگرمی و محبت فوق العاده است ضمنا دلیل آشفگی خامرو ناراحتی ذاتی نیز میباشد که برای رفع آن باید کوشید.

خال بهلوی راست ناف نشانه طول عمر است. این چنین شخصی میتواند با خیال راحت برنامه زندگی خود را تا ۱۰۰ سالگی از هم اکنون طرح کند.

خال زیر ناف نشانه بدکاری کردن کبد و مجاری صفراوی است. این شخص باید از رژیم غذائی بیروزی کد و جلونسا - راحتهای بعدی را بگیرد.

خال کناله ران راست نشانه احساسات تند و تندی است. کسیکه دارای چنین خالی است فوق العاده آتشین مزاج و عصبانی میباشد.

خال رخسار همواره سمبول زیبایی بوده است و ماتیافه شناسان و کف بینان درباره خال بدن و ارتباط آن با وضع روحی و جسمی و آینده سرنوشت انسان پیگیری های دارند اما درباره درست بودن یا نبودن آن ما تمین نداریم.



خال روی ران چپ که خیلی نادر است دلیل تند کار کردن قلب و بیماری این عضو است در اینصورت برای معالجه قلب باید اقدام کرد.

خال بین دوستان روی سینه علامت بعضی از ناراحتیهای قلبی و عروق است ولی بهیچوجه موجب نگرانی نیست.

خال روی پستان چپ نشانه جمود و رکود جسمی و روحی است و باید چنین شخصی را برای انجام هر کاری قبلا آماده ساخت.

خال زیر پستان چپ نشانه شادابی و جوانی روح است صاحبان این خال از سلامت جسمی و خوش خلقی و نشاط بهرمنندند.

خال بازوی چپ علامت بیماری دستگاه تنفسی و ریه است میبایست ضمنا از سردی مزاج و عدم تمایل بجنس مخالف نیز حکایت میکند.

خال سمت چپ ناف و قسمت بهلوی بدن نشانه اختلالات دستگاه تنفسی و سردی مزاج است احساسات جنسی در چنین شخصی خیلی کم است.

خال قسمت بالای ران چپ نشانه عفاف و نجابت ذاتی است ولی در ضمن ممکن است دلیل خوب کار نکردن لوزالمعده هم باشد.

یک خال مقبول و غیر برجسته در هر جای بدن نشانه احتمال نامرتب شدن سران قلب است.

یک خال قهوه ای رنگ روی زانوی چپ نشانه آنست که احتمال دارد شخص غمگین باشد یا عقیم شود!

خال داخل کاسه زانوی چپ دلیل بر ضعف اعصاب و ناراحتی است و ممکن است به تشنج و ارتعاش بیانجامد.

خال بالای زانوی چپ دلیل بد کار کردن اعصاب و اختلال اعصاب محرکه است.

۲۶ افغانی = ۱\$



مجله اقتصادی ماهیگیر

۱۳۶۰، به ۱۶۱۲۱۱ - افغانی
در اواخر سال ۱۳۶۰ به ۱۷۴۹
افغانی در اواخر ربع اول ۶۶ به
۱۷۶۵۸ - افغانی در اواخر
ربع دوم سال ۶۶ و به ۱۹۸۳ -
افغانی در اواخر ربع سوم سال جاری
بلند بود.

عوامل عمده بلند رفتن ارزش
دالر را در طی چند سال اخیر
در مارکیت کابل اینها تشکیل
میدهند:

۱- بلند رفتن ارزش دالر در
مقابل سایر اسعار در سالهای
اخیر بمقایسه سال ۱۳۷۸ و ۱۳۷۹
۲- تقلیل عرضه اسعار
منجمده دالر در کشور.

۳- موجودیت تقلضای
تزییدی به اسعار منجمده
به دالر.

۴- موجودیت نرخهای
تأخردی انحصاری در مارکیت
اسعار کابل.

۵- بلند رفتن ارزش اسعار
در کشورهای منطقه منجمده در
ایران و پاکستان.

اینکه نرخ دالر در دین اواخر
به اندازه قابل ملاحظه بلند
رفته و در اواخر قوس سال جاری
به مقایسه اخیر سنبه امسال به
اندازه تقریباً ۱۳ فیصد بلند
رفته عمدتاً ناشی از ختم سال
عیسوی است که درین زمان تصفیه
حسابات در بانکهای خارج آغاز
گردیده و همه ساله این پدیده
وجود داشته است. تصور میروید
بعد از آغاز سال جدید عیسوی
نرخهای اسعار رونه تنزیل
نهاد و در سطح معقول آن در
مارکیت اسعار کابل قرار گیرد.

۱۳۸۶ بالترتیب به اندازه ۴۰
فیصد، ارزش فیصد و ۲۰ فیصد
پائین آمده است.

بحرانات اسعاری که یکی از
ابعاد بحران اقتصادی در نظام
های سرمایه داری دایما موجود
بوده که از دهه هفتاد به این
طرف طول موج آن بنابر سراه
انداختن مسابقات تسلیحاتی
که مصارف هنگفت را نیازمند
است کوتاه گردیده و همه ساله
یک یا چند کشور سرمایه داری به
آن مواجه میگردد.

جنگنده رعمه این چند سال نه
در عرصه این چند سال نه
و اما وضع ارزش دالر در مارکیت
کابل:

تنها اینکه زندگی هزاران انسان
وطن ما را از آنها گرفت بلکه
خسارات عظیم مالی و اقتصادی را
نیز در قبال داشته است. در
نتیجه این جنگ تولیدات یک
بخش محصولات زراعتی که بخارج
صادر میگردد صدمه دیده و
ناشی از آن عواید اسعاری
تقلیل نموده است. در حالیکه
تقاضا به اسعار قابل تبادل
و منجمده دالر قابل تبادل
جهت توریید اجناس سرمایه‌سوی
و تجارتی بیشتر گردیده است
این عامل در بهلوی سایر عوامل
باعث آن گردیده تا عرصه اسعار
در کشور محدود و تقاضا به آن
افزایش یابد و نتیجتاً باعث تزیید
قیمت اسعار و منجمده دالر
گردد. چنانچه در قوس ۱۳۵۹ -
قیمت یک دالر در مارکیت کابل
۴۸۲۰ - افغانی بود این نرخ
به ۱۵۸۹ - افغانی در قوس

در سال ۱۹۸۶ سقوط نمود و
حساب جاری بیلانس تادیات
امریکا از مازاد ۶۹ میلیارد دالر
در ۱۹۸۱ به کسر ۸۷ میلیارد دالر
در ۱۹۸۲ و ۴۶۳ میلیارد دالر
در ۱۹۸۳ و ۷۰۰ میلیارد دالر

در ۱۹۸۴، ۱۶۶ میلیارد
دالر در ۱۹۸۵ و ۴۱۴ میلیارد
دالر در ۱۹۸۶ مواجه گردید -
سطح سرمایه گذاریها در بین
کشور طی این مدت پائین آمده و
سطح بیکاری روبه تزیید نهاد.
این فکورها باعث آن شد تا
ارزش دالر تنزل نموده و نرخهای
تکانه روبه تقلیل نهاد - این
پروژه بخصوص از نیمه اول ۱۹۸۶
بیشتر شدت کسب نمود - چنانچه
ارزش دالر در ۱۵ دسمبر ۱۹۸۷
بمقایسه ۱۵ دسمبر ۱۹۸۶ در
مقابل پوند - مارك - فرانک
فرانسوی و ین جاپانی بالترتیب
به اندازه ۲۷۹ فیصد، ۱۹۲
فیصد، ۱۶۴ فیصد و ۱۸۲ فیصد
پائین آمده است.

این بحرانات اسعاری اثرات
منفی بیشتر را بوضع تجارت
خارجی کشورهای روبه انکشاف
بجا گذاشته است چنانچه مطابق
ارقام صندوق جهانی بین المللی
ارزش فی واحد صادرات کشور
های نامبرده در سال ۱۹۸۲ به
اندازه ۱۹۱ فیصد بلند رفته و
در سالهای ۱۹۸۳ - ۱۹۸۵ و

نوسانات در نرخهای تبادل
اسعار و تکانه های یکی از پدیده
های بخصوص نظام های سرمایه
دار است که ناشی از عوامل
متعدد دی از قبیل برآه انداختن
مسابقات تسلیحاتی - کسر
بودجه - کسر بیلانس تادیات -
انفلاسیون و رقابت بین کشورهای
سرمایه داری بخاطر تسلط بیشتر
بر مارکیت های کالا در جهان
وجود میآید.

ایالات متحده امریکا بخاطر
تمویل کسر بودجه و تقلیل
انفلاسیون در آن کشور در سال
۱۹۸۰ نرخهای تکانه را بصورت
بی سابقه بلند برد چنانچه در
سال مذکور نرخ تکانه در امریکا
حتی در حدود ۲۱۰ فیصد
در سال رسید. امریکا توانست
با این شیوه انفلاسیون را در آن
کشور تحت کنترل آورده و ارزش
دالر را در سطح بلند تری
نگهدارد. اما بلند رفتن ارزش
دالر (آنهم در حدود ۲۵ فیصد
این ارزش بصورت مصنوعی نه با
اتخاذ تدابیر اقتصادی که
خوب اقتصاد دانان امریکایی هم
بدان معترف اند) اثرات
منفی را بالای تولیدات و بیلانس
تادیات امریکا بجا گذاشت -
چنانچه رشد تولیدات که در سال
۱۹۸۴ به اندازه (۶۸) فیصد
بمقایسه سال قبل آن بوده ۳
فیصد در سال ۱۹۸۵ و ۱۹۸۶ فیصد



هنرپیشه های هندی اینگونه در سینما ظاهر خواهند شد



تدریج در فلما نمایان میشود
به سینما ها هجوم بیاورند
این دو هکس گیسای
تربتهای پشت صحنه هنرپیشه
های زن فلم های هندی است
که ظاهراً برای بازی در فلماهای
نیمه سکسی هندی خود را آماده
میکند.

چنین کنند • تصور میشود که این
نواوری در سینمای صادراتی -
هندوستان که در آمد سرشاری را
وارد صندوق بودجه کشور
هندوستان میکند مانع از کساد
بازار فلماهای صادراتی هندوستان
در کشورهای انقیثائی و آسیای
شود و برای مدتی هم طرفدار
فلماهای هندی در این کشور ها -
برای دیدن برخی از نقاط بدن
زنان هنرپیشه هندی که به

هنرپیشه های سینمای کشور
هندوستان در فلماهایی که برای
صادرات به کشورهای آسیائی و
انقیثائی ساخته میشود با توجه
به سنتهای رایج در این کشورها
سعی دارند سکس را در مشق
و مشق را در نگاه هایی که ردو
بدل میشود خلاصه کنند • البته
گاهگاه صورت شانراهم به رسم
بوسه به یکدیگر نزدیک میکنند
که ادامه آن هرگز در دوربین
نمی آید و بیننده فلم خوش باید
هوشیار باشد و حدس بزند که چه
اتفاقی می افتد • ظاهراً این
نمایش تکراری حتی در کشورهای
انقیثائی و آسیائی هم دیگر تحمل
پذیر نیست و به همین دلیل برخی
از هنرپیشه های زن فلماهای -
هندی ((صادراتی)) تمهید
برهنگی در مقابل دوربین فلمبرداری
را میکنند • این برهنگی هنوز -
ممکنی نشده است و همه زنان
بازنگر فلم های هندی چنین
تمهیدی را شروع نکرده اند اما
گمان میرود آنها نیز در آیند •





گوشه‌های است؟

اگر می‌خواهید بدانید که گوشه‌های استند پر از آواز
در این گوشه‌هاست و چه می‌کنند
به صفحه ۵۲ مراجعه کنید.

توتوش «پناه»

جای کامل

«ایران به سر میبرد»

این حقیقت پس از انقلاب افشا شد

توتوش در آخرین سالها
مطالبه هنری خودیه
مواد مخدر پوله برده
بود و پنهان آهنگ پلوی
اوله مربوط به این دوره
میباشد و در آن تلویزیون
افغانستان پخش شد است

معروف ترین خواننده
و هنریشه ایران کجاست ؟
یکی از مجلات هنری اسپانیا
بدنی پیر با این سوال پرده از
رازی برداشت که پیر از سال
سیت، ملیونها ایرانی میخواهند
از آن مطلع شوند . این مجله
همین افشای این راز، برای -

نخستین بار پس از پیروزی انقلاب
در ایران و اعلام جمهوری اسلامی
در این کشور، عکس نیز از گوگوش
چاپ شده که با عکس عکسی که
تاکنون از این خواننده و هنریشه
ایرانی در مطبوعات ایران و جهان
چاپ شده تفاوت دارد. این عکس
(گوگوش) را در لباس و پوششی
نشان میدهد که ملیونها زن ایرانی
اکنون در ایران مجبوره استفاد
از آن می باشند . این پوشش
تحت عنوان (حجاب کامل) شهرت
یافته است . بدین ترتیب به
شیاعت مختلفی که در اضراف
گوگوش وجود داشت خاتمه داد .
شد و معلوم شد که او ملی الرزم معا
خواننده و هنریشه ایرانی، پس از
برقراری رژیم جمهوری اسلامی
در ایران از این کشور رختختم
و همچنان در همین خود زندگی
میکند .

مجله مورد بحث می نویسد که
عکس جدید و عجیب گوگوش توسط
یکی از ایرانیان مقیم اسپانیا
همراه اطلاعاتی درباره ایمن
معروف ترین خواننده ایران در
اختیار رس گداشته شده است، با
این شرط که نام، مشخصات و محل
زندگی وی در اسپانیا افشا نشود!

طبق این اطلاعات گوگوش در
جمهوری اسلامی ازدواج کرده
است و از تمام فعالیت های هنری
کناره گرفته است . شوهر وی فردی
ثروتمند و بانفوذ است و همین د
مسئله به او این قدرت را داده
است تا مانع از گرفتاری گوگوش پس
از اعلام جمهوری اسلامی در ایران
شود .

(گوگوش) تا پیر از انقلاب در
ایران پولساز ترین خواننده و
هنریشه سینما بود و حضور و شرکت
او در هر برنامه تلویزیونی و سینمایی
تضمینی برای موفقیت آن برنامه به
حساب می آمد . برای آنکه
بهرتر بداند گوگوش چگونه پولساز
بود، بد نیست بنویسم که او در بار
پیر از برقراری جمهوری اسلامی
در ایران مجبوره ازدواج با د
کاباره دار بزرگ تهران شد که
هر کدام برای موفقیت کاباره های
خود با انواع حیل و نیرنگ او را
تصاحب کردند و او که از ۷ سالگی
همراه پدرش روی صحنه های
رقص و آواز کاباره های تهران ظاهر
شده بود تا آستانه ۳۵ سالگی
خود، همچنان اسیر کاباره دار
های معروف تهران باقی ماند و
بدین که نوازنده کاباره ها بود

هرگز نتوانست او را از جنگال
این کاباره داران نجات دهد .
طلاق وجدایی

گوگوش در آستانه کسب شهرت
کامل در ایران با یکی از کاباره
داران تهران که محمود قربانی
نام داشت ازدواج کرد . او صاحب
کاباره (میامی) در تهران بود و
در جمع کردن بهترین آهنگسازان
و ترانه سرایان در آنرا و گوگوش
و همچنان تشویق وی به شرکت
هر چه وسیعتر در فیلم های سینمایی
نقشی تعیین کننده داشت .

گوگوش در سالهای که با وی زندگی
میکرد به اوج شهرت دست یافت
و بارها به کشورهای مختلف جهان
برای کسرت سفر کرد . او از جمله
به افغانستان و جمهوری های -
آسیای اتحاد شوروی مسافرت
کرد . همین سفرها شهرت
گوگوش را از مرزهای ایران عبور
داد . او که استعداد فراوانی
داشت اغلب در این کشورها
ترانه های به زبان های رایج در
این کشورها خواند .

هنر و شخصیت پولساز
(گوگوش) موجب شده بود تا سه
پلیونی ایران که بر کاباره های
آن کشور تسلط داشتند هر کدام
قرار دادند که در مقابل خدای
از گوگوش بدست آورند تا مانع از
آن شوند که گوگوش پیکاره اجرای
برنامه در کاباره آنها را متوقف
کند . سرانجام این کاباره داران
برای تسلط کامل بر گوگوش به جان
یکدیگر افتادند و همین مسئله
موجب اولین طلاق گوگوش از شوهر
شده . این کشاکش سرانجام به
محاکمه های ایران کشیده و
بزرگترین
کاباره دار ایران با به دست
دادن انواع چت و بسته، شوهر
گوگوش را در محکمه محکوم کرد و
حکم بارد داشت او را گرفت . در این
زمان گوگوش و شوهرش (محمود
قربانی) صاحب کاباره میامی
تهران (در ایتالیا) میسر شدند
و گوگوش در یک مسیوان فلم شرکت
کرده بود . گوگوش و شوهرش
سرد و پیکار جوی قدرت رفتند
(محمد کریم ارباب) را خریدند
و طبق قانون چند ساعتی در یکی
از محاکم تهران بازداشت هم
شده بودند این بار از ترس
بعیده در صفحه (۸۰)



تنهایی

ترجمه عبد الله شادان

چگونه تر تو را در دوار برین ببت
روان به سبیل که و درین نه شکست؟

بخاطر عبور از دیوار تنهایی
چه باید کرد؟

سازي فضاي زنده گي شخصي
تلاش ورزند، بلکه توانايي
هاي رواني افراد رايه منظور
تمرکز خودي و تجزيه و تحليل
خودي نيز برورس ميدهند.
تاکنون در تمام سطوح پيشتر-
فت اجتماعي، هيچ جزاي پسر-
مشقت تر از تجربه و محکم
کردن به تنهایی نبوده است.
ميگویند «نوجوانان از سیزده
تا نوزده سال» به صورت ویژه یی
در برابر تنهایی حساس میباشند.
يك فرد جوان، ناآگاه از اینکه
مشکلات او مشکلات تيبك هر
جوان است، احساس میکند که
نسبت به همتهایش بسیار تنها
و آسیب پذیر است. پيري معمولاً

لذت می برد و میگفت در میان
مردم بیشتر احساس تنهایی
میکنند تا در اتاق هاي خاموش
بيصداي خود شيساري از فيلسو
فان، شاعران و دانشمندان
بزرگ از زمانه هاي دور تادوره
نمیتوانند با این سخنان هم
آواز شوند.
نیاز به خلوت و تنهایی
بخاطر آسایش روانی و زنده گي
در مرز هاي ویژه وحدت روانی
«خود» آنقدر طبیعی است که
نیاز به آمیزش و محشور بودن با
دیگران.
فرهنگ هاي پيشرفته نه
تنها بخاطر تامین محرمیت افراد
«به گونه» مثال رهاي از قیود
تشریفات و آداب و رسوم جدا

فیلسوف انگلیسی - لارد را -
سل زمانی نوشت: «در تمام
دوران کودکی مرا احساس
فزاینده تنهایی و این یا نه که
آیا گاهی خواهم توانست با کسی
که رویرو میشم، بگ بزنم، فسر ا
گرفته بود. طبیعت کتاب ها
و (سپس) ریاضیات مرا از نومیدی
تمام نجات داد.»
از سوي دیگر، نویسنده
امریکایی هنري توریو میگفت:
از بهترین محافل که توجه او را از
اندیشه هاي جدي به سوي
دیگر معطوف میدارد، بزودي -
خسته میشود. آواز تنهایی

تنهایی



نی تن به چنین معالجه می-
نی دهد. درین دنیا و درین
عرصه جریانات ظریف و پیچیده
روانی حکمرانی میکنند. جاییکه
شیوه های عنعنوی تحقیق عاجز
میانند. بنابراین، بگذار
یکبار دیگر کلمات توت چف
شاعر را بیاد بیاوریم.
(دنیایی با تمامیت آن در-
قلب شمایه حصار کشیده شده -
است). این دنیایی است که
صرفاً توبه تنهایی میتوانی آنرا
بسازي. دنیایی که توبه اندیشه
های سترگ، شخصیت های بزرگ
و انگاره های جاودانه فرهنگ
جهانی که در زمان و مکان
پراکنده اند، میسازند. این همه
نا آگاه از وجود تو، به این دنیا
آمده اند تا راهی به سینه تو
و به زرفای قلب تو بکشایند. و اگر
به قلب تو راه گشودند دیگر
تنهایی نیستی.

این نظریه (که بسیاری از -
دانشمندان و فیلسوفان انرا تایید
کرده اند) تاکنون از طریق -
تجربه تایید و تصدیق نگردیده
و هرگز هم نخواهد گردید، به
این علت که این امر رابطه یی
با نوع ویژه گی های فردی -
ندارد و صرفاً در (درد صعب
تنهایی) درد بستان شفقت
دلسوزی و پیچیده گی یا احساس
هایی که اصول عالی اخلاق
روان شناسی و رابطه های
انسانی را شکل میدهند، درک
میشود.
شیوه درمانی قبلاً آماده -
شده می برای تنهایی وجود
ندارد. نکته مهم اینست که
دانش تجربی صرفاً با اسناد
و اطلاعاتی سروکار دارد که
میتواند مورد عمل و تجربه قرار
گیرد، ولی دنیای احساس انسان -

تنهایی

میکند اما به قول توت چف
شاعر روس (جامعه پذیری)
آن گاهی در برابر تنهایی قرار
میگیرد که (وحدت بایک روان -
مشابه) را بیار آورد. و نتیج
به یک جلومی قید و بند درونی
شود.
زمانی عقیده بر این بود که
تبیین خودی و آشکار ساختن
کامل درون، اثرات خوب و مثبتی
بر زنده گی دارد و برعکس در خود
پیچیدن، در خود بودن و کتمان
و خاموشی افراد را محکم -
تنهایی و تجرید میکند.
الکساندر بلوک میگوید:
(کسی که تنهایی را درک -
کرده، یا حداقل خویشتن را
تنها، پنداشته است، قلبی
بازتر و ظرفیتی بیشتر برای در -
یافت و ادراک چیز هایی دارد
که برای دیگران قابل دسترسی
نیستند.)

بهم پیوند میخورند
بسیاری از جامعه شناسان
تنهایی را بیش از هر چیز دیگر
و در وهله اول با حقایق و واقعیت
های برونی مرتبط میدانند.
شهری شدن و رشد کثافت نفوس
انسان را از محیط و فضایی
شخصی روانی او می ربایند.
برعکس رابطه های او را با جهان
پیرامونش وسیعاً افزایش میدهد.
ازینجاست که نیاز به محرومیت
و خلوت بخاطر ایجاد یک حصار
معین بین خود و دیگران، به
وجود میآید نیازی که قویاً
باسن و سال و سطح تعلیمی
و فرهنگی رشد میکند.
با اینحال ظرفیت یک شخص
و استعداد او برای (جامعه -
پذیری) به خودی خود همه چیز
نیست و معمولاً تزویر و پوششی برای
پوشش تنهایی واقعی خدمت

هفتصوفی میدهد، زمانیکه نمیدانند
یا اوقات فارغ خویش چه کنند
و یا هم زمانیکه محل رهائش،
محیط کار و محیط آموزش دروس -
آنها تغییر میکند.
تنهایی چهره های بسیار
گونه گون دارد. چنان سایه های
زودگذر و اشکال متنوع نمیتوان
همه را تحت یک نام مشخص قرار
داد.
تنهایی در واقع درد و حالت
تشخیص داده میشود: یکی
خلوت گزینی مبنی بر خواست
آزادانه یک فرد، در اقتصاد
از تماس ها و روابط های برونی
بخاطر تعمیق دیا لوگ درونی
توأم با تمرکز و وحدت با طبیعت
دو دیگر تنهایی به مثابه
یک احساس تنهایی و تجرید
درونی.
هر چند دو حالت فوق الذکر
عین همدیگر نیستند، اما هر دو

اوج تنهایی پنداشته میشود.
این زمانی است که به تدریج
دوستان و خویشان و از دست
میروند، کارها و مشغله های
معمولی کاهشی یابند و غیره
... اما با وجود این همه زبان
های عاطفی، انسان با سپری
شدن عمری آموزد که چگونه
خواست هایش را با امکاناتش
انطباق بدهد، و به حد کافی
توانایی آنرا بدست بیاورد تا از
چنین موقعیت های بحرانی جان
به سلامت ببرد. ولی این چیز -
یست که صرفاً با گذشت سالها
بدست میآید. از سوی دیگر
تین ایچبرز (جوانان بین سیزده
تا نوزده سال) معمولاً دلتنگی
ملال محض و یا ناکامی هایی شائرا
در بدست آوردن کار و مشغله و یا
یافتن دوستان، با تنهایی یکی
می پندارند. برای این جوانان،
حالت حزن و ملال معمولاً در آخر



زَنَ
آه



گرفتار
می بیند

شفاخانه رساندند اما دوساعت
تلاش دوکتوران برای نجات او -
((ظاهراً)) بجائی نرسید وزن
برای کالبد شکافی و انجام مراسم
تدفین به سردخانه انستیتوت
طبی منتقل شد. در همین سرد
خانه وقتی یکی از مصلان طبی
با چاقو قصد داشت قسمتی از بدن
جسد را ببرد احساس کرد بدن
زن تکان میخورد. همان ساعت
زن را به شفاخانه منتقل کردند
بعد از دو هفته زن به هوش
آمد و از مرگ نجات یافت.

زن نجات یافته حدود
۶ ماه نتوانست بخوابد و سر انجام
بنا بر خواست خویش به خانه
منتقل شد و در آنجا توانست پس از
تلاش بسیار بخوابد. او پس از -
خواب طولانی که حکم داروی شفا
بخش را داشت وزمانی که احساس
کرد کاملاً صحتمند است یک روز از
خانه بیرون آمد.

او اکنون و پس از ۱۰ سال
ان روز تابی را اینگونه شرح
میدهد.

((آنروز صبح پس از چندین
ماه از خانه بیرون رفتم تا انسان
بخرم در ایستگاه سروس زنی
منتظر ایستاده بود. وقتی از کنار
او عبور میکردم ناگهان دچار سر
چرخش شدم چه آنچه می دیدم
باور نداشتم. من آن زن را کاملاً
همان می دیدم وقتی بیشتر به او
نزدیک شدم از همان لباس و پوست
بدن او داخل بدن او را کاملاً
دیدم. اکنون که این لحظه
را برای شما تعریف میکنم تقریباً
از چندی مادی حرف میزنم ولی آنروز
تصور میکردم دیوانه شده ام و
کابوس می بینم.))

روزنامه نهی که شخصاً
به ملاقات این زن میب رفت
می نمود.

- ((حادثه مربوط به
مرگ صنیعی خانم)) (نود و نوا)
در سال ۱۹۷۸ اتفاق افتاده -
بود، اما من حدود دو سال
پیش نخستین خبر را راجع به این
ماجرا شنیدم. ابتدا باور نمیکردم
اما وقتی پنج الی شش بار از -
دهانهای مختلف اخباری مربوط به
قدرت مانق انسانی این زن را
شنیدم تصمیم گرفتم شخصاً به
دیدار او بروم و آنچه را با چشم
خود می بینم برای خواننده گان
بنویسم. او که دارای قدی متوسط
پوستی تیره و چشمانی قهوه ای
و مات میباشد همراه دختر و -
پسر محلش دهک اپارتمان -
زندگی میکند. پسر دیکش برای
خدمت سربازی اعزام شده بود.
همه چیز حکایت از زنده گی یک
خانواده مادی داشت. او مرا که
همانی ناخوانده بودم، با
مهربانی به خانه اش پذیرفت.
هنوز نهدانستم صحت را از کجا
شروع کنم که او خودش پیشقدم
شد و پرسید:

- میخواهید بگویم چند
ساعت پیش چه خورده اید؟
- حتماً (هنوز ناچار نخورده
بودم و این احساس که او دچار
اشتهای خواهد شد، اعلام آمادگی
کرده بودم)

- شما فقط یک نوشیدنی
قرمز رنگ خورده اید. چنی شیهه
((گهمل))
دهانم از تعجب باز ماند.
او درست میگفت. من چند لحظه
پیش در رستوران محله یک گهمل
((گهمل)) خورده بودم. لیکن
حقیقت بود، او با چشمالش -
معده و روده های مرا میدید و
این کار برای من بسیار مادی بود.
مادتی با یکدیگر گفتگو کردیم و -
حادثه ۱۰ سال قبل را مرور

کردیم. او گفت که حادثه برق
گرفتگی توان جسمی اش را فرسوده
کرده و شخص هرگاه که بعد برق
در آسمان ظاهر میشود با بر -
اثر هر جهان قنایطی دچار
سردرد شدید و رنج آوری میشود
که قابل شرح نیست. در پایان
این گفتگو از او خواهش کردم، -
اجازه دهد تا چند بیمار را نزد
او ببرم. او قبول کرد اما اضافه
کرد که دوکتور نیست و تنها آنچه
را می بیند میتواند بگوید.

چند بیمار به درخواست
من پذیرفته شدند. یکی از -
بیماران زنی بود که بسیار کم
راه حرکت. خانم ((یولیافنودو
رونا)) پس از چند دقیقه به این
زن گفت ((شما هیچ بیماری جدی
نداشته، دوا نباید صرف کنید
تحرك نداشته و همین مسئله موجب
ناراحتی جسمی شما شده است))
ان زن تأیید کرد که بسیار کم راه -
میروید و دوا نهاد میخورید. مورد
مانسانی که دل درد داشت
بیمار دیگری بود که خانم
((یولیافنودو رونا)) حاضر شد او را
بیند. مکالمه نوبت او و بیمار
رد بدل شد.

- شما هتد فده لوزا -
المعدیه چیست؟
- بله نهرا دکتور شفاخانه
محل راجع به آن اخیراً با من
صحبت کرده است.

- این غده شما ملتهب
است. شما دیروز شرب
نوشیده اید. در حالیکه
شریبات الکلی برای شما خوب
نیست.

مرد بیمار با چشمانی متعجب
تأیید کرد که روز گذشته کسی
شرب خورده است. اگر من با
چشمال خود شاهد این -
صحنه نبودم هرگز نمیتوانستم
بقیم ۱۰ سال

یک زن ۴۷ ساله دنیای
طبیات را دچار حیرت کرده است
او میتواند با چشمال معمولی خود
نه تنها همه انسانهای روی -
زمین را برهنه ببیند بلکه
چشمالش قادر است از پوست
و گوشت انسانها نیز عبور کرده
و آنچه را در داخل بدن انسان
است ببیند.

این زن که ((یولیافنودو
درونا)) نام دارد و تاکنون بارها
برای تشخیص بیماریهای پنهان
به دوکتوران شوروی کمک کرده
است. این زن میب را اخیراً
یک روزنامه نهی جستجوگر
ملاقات کرده و آنچه را با چشم
های خود دیده برای خواننده
گان جراید نوشته است.

((یولیافنودو رونا)) در سال
۱۹۷۸ در یک معدن ذغال
سنگ و بر روی یک جرثقیل کار -
میکرده است. او در این زمان
۳۷ سال داشته است. در یکی
از روزهای این سال، کهبیل
برق ۳۸۰ ولتی پاره شده و -
روی ((یولیافنودو رونا)) می افتد.
نقطه پس از پنج دقیقه او را به

خنده بکشد

روئیدن نباتات

د و نغز هقان د ربارو نواید
باران صحبت میگردند . اولی
گفت: اگر د و رز د یگر بازه همین
ترتیب بیارد هرچه د رزیر خاک
کرده ام بیرون خواهد آمد
د و می گفت: محسّر ای خدا
همچو آرزوی مکن که من چند
روز قبل زم رازیر خاک کرده ام .

راست بگوئید

خانمی را برای ادای شها-
رت به محکمه احضار کرده
بودند . وقتی که قاضی از او شنش
را پرسید ، خانم گفت : بیست و
هشت سال .
قاضی گفت :
- ایره قبول میکنم ، اما حالی
باید قسم بخورین که بعد از ی
هرچه از شما پرسیده میشه
راست بگوئین .

حرکت زمین

نزد کسی که دایم نشه
میکرد صحبت از گالیله شد که
حرکت زمین را ثابت نمود موزحات
زیاد ی متحمل شده است تا ثابت
نماید که زمین میچرخد . شخص
نشه گفت: گالیله بیهوده آنقدر
زحمت کشیده برای مشاهده
چرخیدن زمین صرف یک بوتسل
و سکی کفایت میکند .

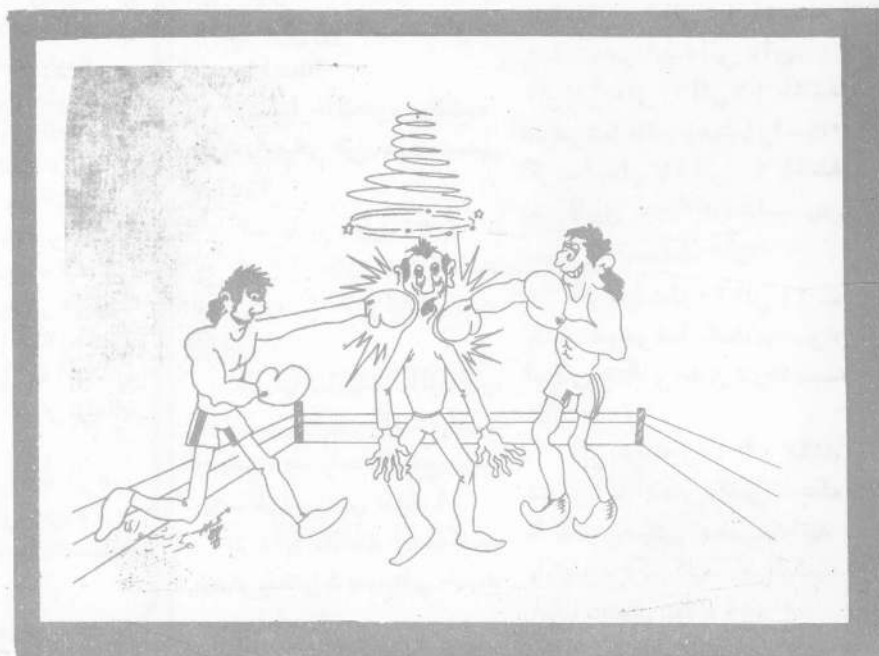
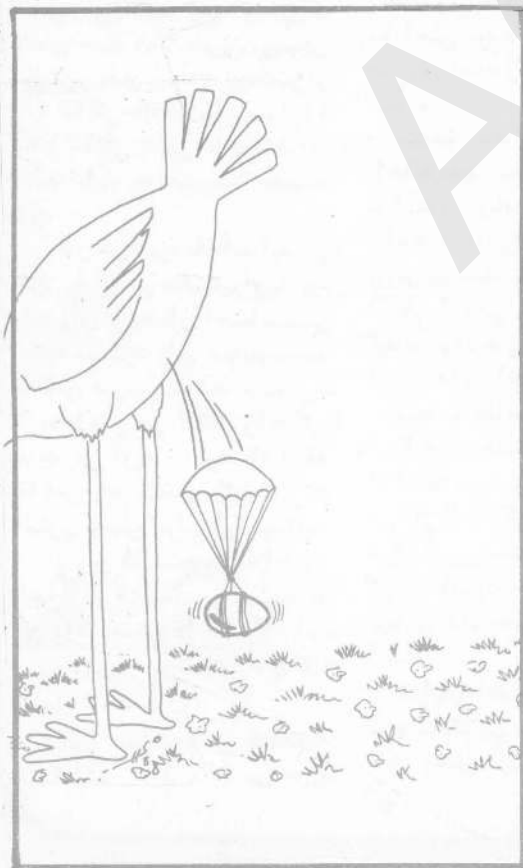
آدم و سواسی

شخصی که مبتلا به مرضی
روانی و سواسی بود انگشت
سبابه اش اتفاقاً در نجاست
فرورفته و آلوده شده بود . هر
قدر فکر کرد که به چه وسیله
میتواند از انگشت رفع نجاست
نماید چیزی به عقلش نرسید .
بالاخره تصمیم گرفت تا نزد
نجار رفته و انگشت خود را بااره
قطع نماید . به محض اینکه اربه
انگشت او تماس کرد و سواسی
تاب نیاورده با گفتن کلمه آخ -
انگشت را بد هان گذاشت .

چلو صاف



زیر نظر جلال نورانی
کارتنها از هنرمند شیخواری

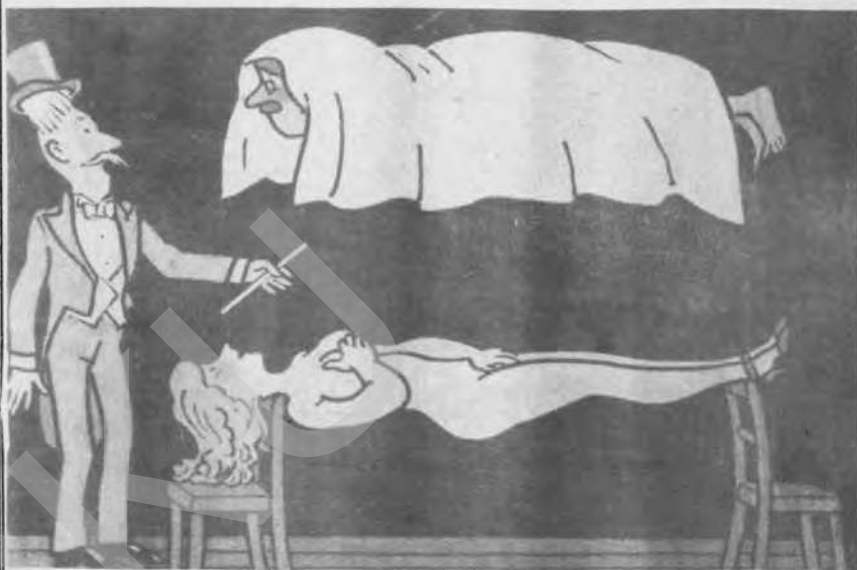
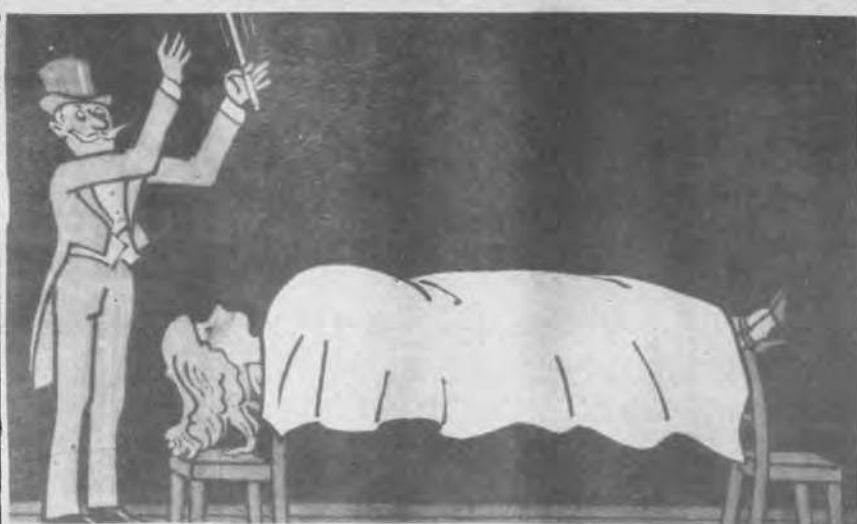


علی مشتری

دیلوم جفا

تخصص در فن عاشق کشی ای بیوفا داری
زدانشگاه جور و ظلم دیلوم جفا داری
به مسموم سنگاری گرفتی نمره اعلی
زکالج های عیاری شهادت نامه ها داری
بدست آوردی لیسانس محبت چون عزیزمن
بحال زار مشتاقان تغافل پس چرا داری
چودادی امتحان خویند رکانکور طنا زری
هزاران دل رودی باز هم جان اشتعادی
گرفتی تا که دوکتورایلم دلبری جانم
به تشخیص میر عشق دست منتها داری
معادل تابه (ام بی بی اس) از با کولته خوبی
گرفتی ماستر آف ساینس جفا را ادها داری
نمودی باس بوغنخی به فن فتنه و افسون
به بوغننون مهریان کون غوغایا داری
برفتی تا که فیلو شیب به نزد رب نو عشق
بدست خویش اسنادی ز زهره در سعاد داری
سکار شیب گرفتی در فنون عشوه و غمز
به تالیف کتب در عاشقی تصنیف ها داری
گرفتی تا که لیدر شیب بسی شاگرد ها همچون
بریزیت، مارلین، جینا، انیتا، سونیا داری
به یونیورسیتی رهنائی تران تحصیل حاصل شد
ستمهاد رستاز دوره حسنیت بماداری
اسپتانت تراکت گشتی وهم فیلسوف عشق
که بازار فلسفه بافی چه بریا ماجرا داری
شدی تاشیف کلنیک جانمن سوگند باجانت
به تیرو مای سین لعل خود جان راشفا داری
نگاه سحر کارت ترس بیارتو میباشد
قسم با چشم فنانت بلب آب بقا داری
به مترو کفرانس خود به سالون دل آزا داری
برای دل هزاران رنج و درد فم روا داری
بروینر شدی در علم نازی نازنین من
که دردوران استادی چه حاجت عاروا داری
به لبر اتوار هجرانت وجودم تجزیه کردی
هنوزم جستجو درات خاکی در هوا داری
تو چون ترکیب علم وحسن را کسول زیبائی
برای نسخه بیمار عشق خود دواداری
به چشم مست تو صد نشئه اسکاچ و سکی است
رموز کیمیای حسن در زلف رسا داری
نجات ده زمکروب رقیبان ای بز ششک دل
به مرورید دندان بنسلین بی بها داری
ز قتل بی گناهان کوی خود را کر بلا کردی
ز خون مایای خویش تنشور حنا داری
چرا میکردی ابرین دلم با خنجر مژگان
گراز خون شهید خویش جانمن حیا داری
ز مورین نگاهت خواهر فتنه جمله اعصابم
چه هینوتیم و افسونی بچشم سرمه ساداری

بقیه در صفحه (۸۷)

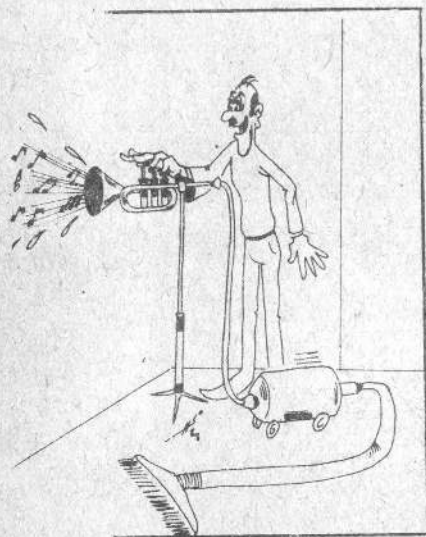


جای تعجب نیست

عالم برنج

گفت نه . گفت پس اول برو
آنجا وبعد اینجا بیا . شخص
گفت : پس آنکه که قبل از من
آمد چرا راهبزدادی ؟ شمعون
گفت او در دنیا زن داشت
و بالاتر از عالم برنج را طی کرده
بود . شخص گفت : من هم زن
داشتم عویش یکی سه زن ، زن -
اولی ام مرد ، دوم را گرفتم .
شمعون گفت : هر که عالم
زن داری را یک دفعه سببری
کرده باشد و خلاصی یابد
ولی باز دوباره خود را گرفتار
کند دیوانه محض است چه رسد
به آنکه خود را دفعه سوم هم
مبتلا نماید پس تو پاک دیوانه
هستی و ما بخاطر آسوده گسی
دیگران دیوانگان را به بهشت
راه نمیدهم باید زود تر از اینجا
یکسره به جهم بروی .

کشیش به مرد میگفت که :
حضرت شمعون دربان بهشت
کلید های بهشت را به کمر آویخته
خری وید یا اشخاص را منجیده
یعنی راه به بهشت و برخی را
به دوزخ میفرستد . پیشتر آمد
که وارد بهشت شود شمعون
برسید عالم برنج را طی کرده
در اینجا آمده ای یا نه ؟ شخص
گفت عالم برنج را طی نکردم اما
در دنیا زن گرفته و عیال داشتم .
شمعون گفت پس کافی است
بیا وارد شو .
شخص دیگری آمد شمعون
برسید : برنج را طی کرده ای ؟



کار روزی داشتیم باید تمام میکردم
بهر حال کدام دواي خوب را براي
ريز می دانی؟

تحویلدار خود را د ر یکی از جوی
ها جا بجا نموده و دستی به ریش
خود کشید و گفت:

— من دواي بسیار خوب
و مؤثري را می شناسم، به شرطی
که آنرا پیدا کرده بتوانی پسند.
فقط شش تا بلیت آن را بنوش جان
کید، ریزش پشت کارش می رود.
پرسیدم: این تا بلیت چه نام
دارد و ساخت کجاست؟

تحویلدار خندید و گفت:
اگرچه دواي ساخت وطن ماست،
ولی متأسفانه پیدا نمیشود.
و اگر پیدا هم شود تنها در بازار
سیاه یافت می شود.

دل راتنگی گرفت، گفتم:
بابا! اینقدر فلسفه نگو نام دوا را
بگو باقی کارها را بمن بگذار.

گفت: نوشته کشید، نامش
(کوزاویل) است. یک قسم
تا بلیت زورون داراست، اگر

یافتید زیاد تر بگیرید. اولاد
دار هستید بدردتان می خورد.

وقتی نام (کوزاویل) را شنیدم
خنده ام گرفت و گفتم: بابا
کوزاویل ساخت شرکت هوخت
افغانستان است پیدا کردی نیستی
چه مشکلات دارد.

تحویلدار بازم د دستی به
ریش مبارک کشید و گفت: خیر
باشد منم این ریز را در آسیاب
سفید نکرده ام آنچه میگویم
دیده میگویم.

خلاصه یکی دو ساعت دیگر
نیز بهر شکلی بود در دفتر
سپری شد و بعد از چاشت کلام
را تا گوشها کش کرده جبه یخن
بالا بون را بلند کردم و کمر بند
را محکمتر از روزهای دیگر بستم
و در اولین دوا فروشی که سرا
هم بود بهراغ کوزاویل داخل
شدم که جواب رد شنیدم. پشت
سم را خاریده به سرعت در حالیکه
دستمال را به بینی گرفته بودم
به دوا فروشی دومی رتسم،
انجانیزد را فروش باخونسردی
شانه ها را بالا انداخت
و گفت:

دوستهای

ماجرای کوزاویل

فردا وقتی به اداره آمدم
همکاران هر کدام از تجارب خود
به من قصه ها گفتند و انداخته
های تجربی خود را در اختیارم
قرار دادند.

یکی گفت: بدل من میکسی
فروا، خانه برو، مادر او را
بگو که کسی آنرا بخته کند. یک
کاسه نوش جان کن. لحاف را
سرت بپنداز و استراحت کن
تا فردا صبح واری جور می شوی.

دیگری گفت: نی، باید من دارد
فقط بعد از چاشت یکبار خود را
به دکان لاله (حکم چند) عطاری
برسان یک خوراک جوشانده سینه
بخور و شب وقت خواب یک
دو گیلان آنرا سر کن صبح رنگ
ریز درانی بینی.

سومی گفت: این کارها بیدرد
نی خورد کمی واسلین جوهر دار
(ویکر) پیدا کن. وقت خواب
مادر غلام جان را بگو که آنرا به
سینه و شانه ات مالش دهد. صبح
خدا ریزش را نیامده.

در میان این گفتگوها تحویلدار
ماحب باز شانه زد و چشم
های سرمه شده پیدا شد
و عینکه دستمال را در پیش بینی ام
دید از مصافحه با من خود داری
کرد. گاهی به عقب رفت ایستاد و
گفت: خیر باشد نه که ریزش
دارد؟

گفتم بلی، اوقات بسیار تلخ
است. و او بالحنی دلسوزانه
و اعتراض آمیز افزود:

— نام خدا شما آدم دانسته
با این حالت دفتر چرا آمدید
گردنم رایت کرده انگتم والله

د ر یکی از شبهای سرد هفته
های اخیر خزان خروس عشق
در بغداد یکی از دوستانم بانگ
برآورد که ناگزیر د ر یکی از ستیزان
های لوکر میگردم مراسم عروسی
خود را برگزار نمود.

در محفل عروسی برخی به
بهانه گرم سازی محفل بارتقص
و پایکوبی و عده من هم با سر
کشیدن بنهانی بیاله بی خود را
گرم می ساختند. اما آنهائیکه مثل
من نه استعداد رقصیدن
داشتند و نه خیال نوشیدن
مانند مرغهاییکه از باران به
سایه دیوار پناه برده باشند
گردن ها در میان شانه ها فرو
رفته دست ها در جیب ها عقب
میز ها نشسته و منتظر مرخص
شدن بودند. بالاخره آهنگ
(آهسته برو) خوانده شد و عروس
بیچاره در حالیکه د ک می لرزید
در رکاب امان قرار گرفت. مراسم
خانه یافت و مهمانان تبریک
گویان سالون را ترک گفتند.

حرف بین خود ما باشسد.
مخلص شما نیز از همان آدم های
ضعیف و نحیف و نازک نارنجی
هایی است که به یک پف سرد
و یک پف گرم میشود. آنشب
تا نکسی بدست آمد و تابخانه
رسید سرما کار خود را کرد و آب
چشم و بینی ام را جاری ساخت.
شب را هر طوری بود گذشتادم.



ما برای کوزاویل

حال است، قیمت تابلیت
دو افغانی است نمیدانم مرجع
وجود دارد که برسان ...
و هنوز جمله اخیر را تمام نکرده
بودم که سید دوار بر داشت
رفت. اینسو و اتسو چشم
به جستجو برداخت، ولی دوا
فروشد یگر رادان نزد یکی
نیافت. بشیمان شدم، برگشتم
تا هر طوری شده حداقل یک
تابلیت بگیرم. دیدم طرف
سرویس دارالامان میرود. بی آنکه
به چیزی توجه کنم به شتاب
طرف او دیدم و داد زدم:
بچه جان! بچه جان!
و هنوز چند قدمی ندیده
بودم که پام روی پوست کیسه
آمد، بی محابا به فرق خوردم
و دیگر ندانستم چه شد. وقتی
چشم کشیدم اشخاص را با چپین
های سفید در اطراف خود یافتم
ناله‌کنان روم راسوی شان
گشتانده پرسیدم: تابلیت
کوزاویل دارید؟

با ملایمت گفتند: متأسفانه
معالجه شما با تابلیت کوزاویل
نمیشود. زیرا هم سینه و بغل
شدید هستید و هم جمجمه
تان شکسته که مدتی در شفا
خانه خواهید ماند.
ومن یارد یگراز هوش رفته ...

سرویس رساندم. روز واقعه
ما وقت شده بود، نیم ساعت
در ایستگاه منتظر ماندیم. یار
و پس آمد که از درود روزه اش
ادم او زبان بود. در جیبم صرف
صد افغانی داشتم. با مشکلات
زیاد یکی از تاکسی رانها را راضی
ساختم که در برابر نمود افغانی
مرا به پل باغ عموی برساند. با خود
محاسبه کردم که از ده افغانی
باقیمانده اگر فی قریب تابلیت دوا
افغانی باشد، چار قریب تابلیت
کوزاویل خواهم خرید و دوا افغانی
دیگر را کرایه سرویس نموده خود
را خانه خواهم رساند.

وقتی در پل باغ عموی از تاکسی
پایین شدم هوار و به تاریکی میرفت
از دوا فروش های سیار اثری
نبود. چشم عقب بچه های دوا
فروش می‌گشت. سرم گیج شده بود
ناگهان یکی از آنها را یافتم، و به
عجله خود را نزد ترسانند
و رسیدم:

بچه جان، کوزاویل داری؟
وقتی شنیدم که گفت دارد ...
چشمانم برق زد.
گفتم برکت بینی، دانه چند
است.
با اختصار جواب داد: دانه
شش افغانی.
داد و دریادم برآمده چه

جان برادر، دوا هائیکه من
دارم بدردت نمیکشود. (کوزاویل)
بیدار کن (کوزاویل) از شدت
عصبانیت داد زدم: برادر اینجا
دوا فروش است یا توکان بقالی
باشنیدن اعتراض که امیخته
با عصبانیت بود، دوستم سرش را
بلند کرد و با خونسردی توضیح
کرد. او برادر دانه زن، تابلیت
کوزاویل را به دوا فروش ها
نمیدهند. گفتم حتما از قصابی
ها باید برسانم.
دوستم باز هم لبخندی زد و -
افزود: نه در قصابی ها رحمت
نکن فقط نزد دوره گرد عادرل
باغ عموی برو.
بدون خدا حافظی دوا خانمرا
ترک گفتم و خود را به ایستگاه

متأسفانه کوزاویل ندارم.
بی آنکه دلیلی بگیرم
و با بشنوم برآمدم و در جستجوی
سومین دوا فروش حرکت کردم.
از آنجا به دوا فروش چهارم، از آن
به پنجم، ششم و هفتم تا اینکه
بالاخره نزد یک بود مایوس شوم.
از بس های شهری کمک گرفتم
و به سراغ دوست دوا فروش به
(سرای غزی) رفتم. به مجرد
یکه داخل دوا فروش شدم
دوستم تکلیفم را تشخیص کرد
و گفت: نه که ریز کرد مایه.
گفتم آنچه عیان است چه
حاجت به بیان است. آمده ام -
دوا میخواهم. دوستم که مصروف
اجرای نسخه های مراجعین بود
بابی اعتنایی گفت:



بهترین کست های موسیقی را تقدیم مینمایم:
فرمایشات علاقمندان را
در تهیه انواع کست های
موزیک
موسیقی سازی و آوازی را به سیستم تهریو فونیک می‌پذیرد.
فرهاد موزیک به برنده گان جوایز مجله سپادون
استرپو
مطابق نظرشان کست جیره میدهند

آدرس: مارلیت جمهوری

له نيم کسبو کرکی

د سهار رڼا لگيدلې وه. د درندو قد مونږ اواز نه کوي ته راتلو د کوټی يولگريپ د اوسپنيزي دروازي کرکی ته ورپورته شو. نور هم د خه نوي خبرې منتظرو. ولاړ ملکسري ناستوته د شاله خوا لاسو خوراوه. غلی وپوښيد، خه يې روښل:

— قدم وهي ښکاري!
د کوټی درې څلور تنه ملکسري نېل ورپورته شول د هغه د ليدو انتظار مويوست. لکه چې د د هليز د ټولو کوټونه سر ته راپورته شوي وو. اوتولو د ښيښه يې کرکی خخه د د هليز په کم سارپ سطحه سترگی گڼولې وې. کرکی کوچنی وه. — هنداره هم د يوه کوچنی او کم سارپ وه. يوازي سترگی پسري نښتی شوي، او بهر د هليز تيري معلوميد. دوه تنو په يووخت کې نه شواي کولی چې له کرکې خخه په يوه ډول د هليز ورپسې او خپلې سترگی به د هليز وگڼي. هرڅو تانی او يا يوه دقیقه وروسته د اوزد او تنگ د هليز خخه هغه په درندو او پخو گامونو تيريد. او بيا بيرته راستنيد. —

غوښتل يې ښه چاپک اوچالان لارشی. غوښتل يې ځان سترې کسري. غوښتل يې په دي ډول د اوزدي شپې اوورځي د کښينا ستو اوچرت وهلو فضا بدله کړي. هغه ښه چاغ او منډلی او قوي

د کرگړ ليکنه

● د تنگی کوټی د اوسپنيزي دروازي له کوچنی ښيښه يې کرکی خخه يوازي د کم سوري د هليز لږه برخه برينيد. د هليز تنگ وو. خو اوزد و. يوازي دوه تنه په کی مخامخ تير ویر کيدلی شول

سري وه د هغه د خ لويه ښکلی او هييتناکه کاسه هم بشپړه. — د کوچنی هنداري خخه — برينيد. خوموز ټول د هغه له نامه سره پوره بلد وو. د هغه په باب موږ يره خه اوريدلې وو. پ يوي کيس مو اوريدلې وې. هغه مشهور سري و. اوبه ښه نیک او ميسره نامه ياديد. د اټپل او ټول د هغه ليدو ته زموږ د تندې سبب وو. موږ ته د هغه خبرې هم عجيبې برينيدې. د يوه تلو سه مودر لود، چې دي به څرنگه خبرې کوي. د کشرانوسره به څرنگه خبرې اترې کوي. دوايادي به د خپل وخت د ښه تيريدلو لپاره د خپل پام افکر د بدلولو لپاره په قطعې سات تيروي اوکته. اوس طرح به هم. دا او داسی نورې د يوي پوښتنی له موز سره وې. زموږ د هريوه په ذهن کې دا ډول د يوي پوښتنی گرځيدلی.

هغه وخت موږ د يي يوازي له کرکې خخه ليدلی شو. اود هغه په ليدو به موږ له هريوسره په سلهاو پوښتنی راتولی شوې. اوچي کله به موږ د هليز کې په تصادفي توگه پوخ راغی، ټولو به ورته د يوه مشريه توگه د درناوي سرکښته کاوه. هغه به هم په د يوه ميني سره همد ډول جواب وايه. په فکر کې به روان وو. قدم به يسی

واهه. خوموز ته د اپوښتنه ترهر څه زياته تکراريد. چې هغه لاتر اوسه ژوندي دي!

بويسين د هليز چې د تازه او نم جنو سمند د لنده بل اود لمدو خاورو مست بوي تري خاته او د د هليز د ټولو د وارو خواوکړسو او سپينيزي تنی او پر هغه سر بيره د د هليز د روازه چې د اوسينو د کلکواو پنډو ميلو خخه جوړه شوي و. د د هليز هره کوټه دوه په دوه يادري متروکی جوړه شوې وه. يوازي د يوه تن له پاره جوړه و. خود اوسيدونکو شمير په کی څلورون تنو ته رسيد. اود خوب په وخت کې به د يوه سختی سره به د د او ښتلی شول.

خوياوري او قوي هيکه — ښوونکی به موږ هر سهار په همدې شان ليدلو. يوازي د — کوچنی هندارې له شاه خخه خو د دي اجازه نه وه چې د هغه سره څوک له نژدې وگوري نژدې دوه مياشتې په همدې شان تيري شوي.

په همدې شان چې لمر له کوټو ليرې وو. له تشنابون ليري اوله د هليز نه ليرې وو. د لمر انتظار او هغه ته ځان لوڅول او ټولو هيلو نه د مخه وه.

يوه شپه چې د منی يخنی لگيدلی وه. مياشت زړه شوي وه.

وچه يخنی لگيدلی وه. تورتم د لويو اووړونکی کلا په بيلو خپلې ووري غوړولی وې. په د هليز کې هم چوپه جويواوه. د پيره داريه اجازه په غلجکی توگه د لاس وينځلو په بهانه د تشناب د مخی د هليز ته چې له عمومی د هليز خخه ورته لاره تللی وه ورغلم. په همدغه شيبوکی ښوونکی په د يويو پخو قد مونږ د تشناب د مخی د هليز ته چې د وجو ډول يو اود باتسی خوراکی شيانو خوږ بوي تري خاته رانوت. غلی ودرید. د سترگسو په اشاره می ورته خپل درنا وي پرخاي کړ. هغه هم سرخوخواوه. د منی پخ اوسوږ ياد جنگاري کاوه. د ياد خجود د هليز د کوچنی اوچکی کرکې تنی نخولی. خو د هغه په ليدو د اواز جهيران شم.

زه هم غلی ودریدم. زړه می به ټوپونو پيل وکړ. هغه می له نژدې وليد. د پير متين او باوري له ما سره د هغه د ليدو د يوه تند موه. د اوارمی له نژدې وليد. خواکی راسره ولاړ وو. يوازي په سترگوس ورته درناوي وکړ. خموره خوشاله شم. نه پوهينم. له هغه وخته اوس يروخت تيردي. يوانسان می وليد. پيپياري او دارادي خاوند انسان. يو می پخواخو عاشق انسان. په درنگ سات کی

می خپلې دوه سترگی څلورکړي او د هغه د ټول قد او قواري به تماشه بوخت شم. فکرکوم خه وينم. خوب دي اوکته خيال. هماغه ميره چې مايسی د يوي کيسی اوريدلې وې. د هغه د ويلار اوشهامت کيسی د وطن سره د ميني.

باس اوچتی کرکې چې د منی سرو ياد ونويه خيبرو هله. کرس يی ناري کړ. د هغه پام به يی لږيدل کړ. پورته به يی وکتل او بيا به يی بيرته ځان ته فکرشو پرسر به يی لاس تيرکړ. سگرت يی لاس کی وه. يی پرواي خنبلو. يوه گړی به يی په خه خبره فکرکړ. او بيرته به يی د سگرتو لوگی په وړاندي خپلې سترگی پتي کړي.

غوښتل می چې وي پوښتم. خه پوښتنه تري وکړم. خوله به می پوښتنی ته جوړه کړه. خو بيرته به غلی شم. هغه متين ولاړو. هغه پوهيد. چې زه خه وخت دي د هليز ته راغلی يم. خو ما يوازي د هغه په باب کيسی اوريدلې وې. د هغه د ژوند خيال می نه کاوه. فکر می نه کاوه.

چې هغه به ژوندي وي. خو هغه سات می په سترگوليدلو. د خوب او خيال په خير. هماغه چې هروخت به په غونډ او محفلونوکی ياديد. شاگرد انويه ياد اوه. افسرانو به ياد اوه. عادي خلکو به ياد اوه. يوه خرلې مجرب معلم. خود اوخت می هغه يوازي دوه قدمه وړاندي ليدلو.

په درنگ سات کی می د هغه د فکر وواو سوچونو جاج واخيسته يوه شيبه فکرکړي و. خه چرت اخيستی و. نه پوهينم لکه چې د وهلو ټکولو او شکجو حالتو نه ورياد شوي و. حتما چې ورياد شوي به وو. حتما چې ورياديدلی به. خود ويره يی نه زوړولو. د ويره يی د برښنا په ټکانونو. وهلو ټکولو ختلواوکړيد لو فکر نه کاوه.

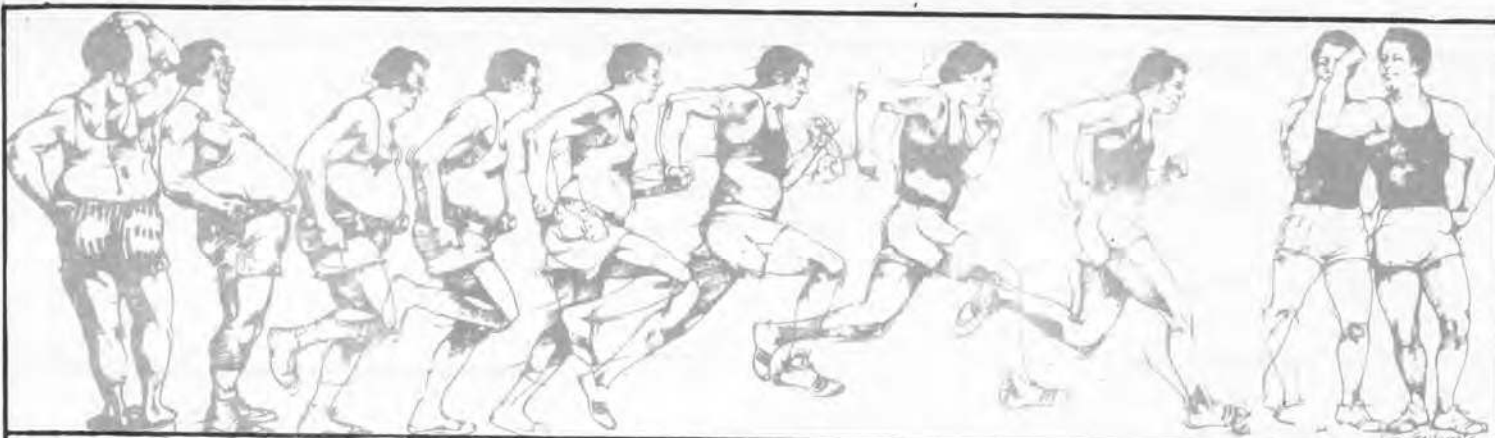
هغه له نورو کسانو گونسی گرځيد. له چاسره د يره نه کيناسته

له چاسره يی زياتی خبرې نه کولی. يوازي د بهرته راوتلو وخت کی به يی يوه ديوال ته تکیه وهلی وه. غلی به ناست وه. سگرت به يی خنبلو. او بيرته به غلی پاڅيد. ټولو کسانو د هغه درناوي کاوه. ټولو ورته درناوي کاوه. خو هغه به هم د سر په خوخولو د ټولو زندانيانو درناوي مانه ټولو ورته يوشان درناوي کاوه. خود دي ټول درناوي سره هغه يوتکی يوي خبرې او يو مطلب خوړولو. هغه خه چې هغه پري اوزدي اوزد ي شپې سباکولی. ورځی ورځی به يی پري ماښام کولی. په دي ډول يی مياشتی مياشتی يوه پر يلی يسی شاتعبري اينی وې.

هغه شکجن او وهلو ټکولونه وروځوړولی. د برښنا ټکانونه يی د ير ليدلی وو. په ساعتونو او شيبو شيبو يی هوشه شوي وو. ټول صورت يی داغ داغ وو. د پيرکسان چې له نژدې يی پيژندل د هغه په تير د موزوسره ختلی وو. هغمی به خيبرو وهلی وو. وينی يی له پزي اوڅولی جاري شوي وې. خود دي ټولو د ويره نه وروځوړولی. يوازي يوي خبرې خوړولی و. هغه خبره چې هيڅ چاته يی نه شوه کولی. په له شرمه يی نه شوه کولی. په خوله يی نه راتله. اوبه خوله يی نه راوړله. يوازي يوه خبره چې د خپل ټول ماضی او مستقبل سر می تړلی بلله.

خولکه چې همدې خبرو او سوچونو په ټولو شپو او ورځوکی پرسر اخيستی وو. — اياخلک به پري باوروکی. هنري به داومن!

— اوحتما چې بيا به يی د خپل بند يتوب په ټوله دوره فکر وکړ. د خپل بند يتوب خخه د مخه دوران باندې به يی فکرکړ. له هغه د مخه به يی د خپل ټول کار او فعاليت په دوران فکرکړ. خپله دنده به ورياده شوه. ټولگی به



چرا چاق می شویم

چگونه ۹ لاغر شویم



چقدر انسانها از چاقی رنج میبرند؟ متأسفانه احصائیه دقیقی را در دست نداریم، ولی مطمئناً که میلیونها تن، اما بیایید بدانیم که چاقی چیست و چرا پدید می آید.

از نظر علمی چاقی یا افزایش وزن بدن زمانی رخ می دهد که مقدار انرژی گرفته شده (به شکل غذا) بیشتر از مقدار انرژی مصرف شده باشد. در عمل به عموماً هر ۳۵۰۰ کالری انرژی اضافی که وارد بدن ما می شود یک کلوگرم چربی (چشم) در صورت پخت ذخیره می گردد. اما باید به اطلاع شما خواننده گان همجنان برسائیم که افزایش انرژی گرفته شده تنها سبب بوجود آمدن چاقی می گردد، یوتیکه چاقی ایجاد شده در ان صورت حتی اگر انرژی گرفته شده و مصرف شده مساوی نیز باشد باز هم شخصی چاق باقی می ماند.

برای معینن اسباب چاقی همجنان باید عوامل زیر را در نظر گرفت.

۱- تاثيرات معالیه عملیات در درمغ انرژی؛

در حدود نصف انرژی که روزانه مصرف می شود، صرف فعالیت های عملیات بدن

می گردد. نزد افراد یک کار جسمانی انجام می دهند هر ۳ کالری به این منظور مصرف می گردد. به همین علت دانشندان معتقد اند که چاقی از افزایش تناسب غذای گرفته شده به مقایسه فعالیت جسمانی ناشی می گردد.

۲- چاقی بنا بر اختلال تنظیم تغذیه؛

چقدر باید غذا بخوریم وجه وقت باید سیرشوم، اینها همه در حالت طبیعی توسط میکانیزم های تنظیم کننده تغذیه بدن ما تعیین می گردد. نزدیک شخس نارمل عمل تغذیه به تناسب ذخایر غذایی بدن تنظیم می شود و اگر ذخایر غذایی بدن در حد لازم برسد، عمل تغذیه بصورت اتوماتیک متوقف می گردد. اگر این میکانیزم نقصان داشته باشد، در آن صورت تغذیه به متعادل انجام نیافته و چاقی بوجود می آید. این میکانیزم در دو حالت نقصان مییابد.

الف؛

چاقی روحی؛ قسمت زیادی از چاقی ها ناشی از عوامل روحی است. احتمالاً شایعترین علت

روحی، چاقی، عقیده می است که در میان عوام موجود است. منی بر اینکه هر روز باید سیر وقت غذا صرف شود و هر بار غذا نیز باید کافی و سیر کننده باشد. اطفال در اثر اصرار والدین - بنابرین عادت شده و آن را در سراسر عمر حفظ می کنند. «پلاوتا» وزن بعضی اشخاص پس از استمرر های شدید مانند مرگ یکی از والدین، بیماری شدید و حتی در حالات رخت روانی افزایش خواهد یافت. شاید این افزایش وزن بدن به علت پناه بردن شخص به غذا خوردن برای رفعی از فشار روانی باشد.

ب- چاقی در اثر سایعات هیپوتیلاموس؛

نقصان های هیپوتیلاموس سبب آسیب مرکز تعذیه در دماغ شده و بالانثر چاقی راه پاره می آورد.

۳- تاثیرات عوامل ارثی در چاقی؛

می گویند که چاقی بصورت برشته شکل فامیلی دارد و غالباً به صورت ارثی انتقال مییابد.

اما درمان چاقی؛

نسخه تدایوی چاقی در قدم اول عبارت از اینکه دریافت انرژی را از مصرف انرژی کمتر سازیم. برای این منظور رژیم های گوناگون پیشنهاد شده است که اساس همه آنها را تقلیل مقدار کل انرژی دریافت شده - تشکیل می دهد. رژیم غذایی باید طوری باشد که بیشتر حاوی سلولوز بوده و از نظریاتمین ها غنی باشد. چگونگی رژیم را در کشوران برای بیمارار معین می نمایند.

همچنان طریقه دوم استفاده از دواها برای کاهش آنها - است، ولی دواها باید زیر نظر دکتور مورد استفاده قرار گیرد، زیرا بعضی دواها می خد چاقی سبب تحریک سیستم عصبی مرکزی و بلند بردن فشارخون میگردد. بالاخره بطور مختصراً بگوید می کنیم که هرچه شخس کار عملیات بیشتری انجام دهد، مصرف انرژی روزانه بیشتر شده و چاقی اوسریتر از بین خواهد رفت. بنابراین اجباری کردن کار جسمانی و منجمه انواع ورزشی از اصول تدایوی چاقی محسوب میگردد.



دریچه برون

و خاکروبه ها را بیاورید ، عوضش
آلوهایی قشنگ ببرید !!
مردم با تعجب بسوی آن صدا
نزد یک شدند ، با تعجب به
دهن آن مرد نگاه میکردند ، یکی
میگفت : این پیر مرد دیوانه
است و گرنه آلوهی بخته و خوشمزه
راکی در مقابل کتابات و خاکروبه
های منزل میدهد .

عده ای از دخترکان بسوی
خانه دویده و به جاروب کردن
منزل شان پرداخته ، باخس
و خاشاک و کتابات برگشتند ، آنها
زیاد کار کرده و بخاطر عجله زیاد
که فروشنده از نزد شان نرسود
باتلاش زیاد خود شانرا دلسه
و مانده ساخته بودند .

مرد دهقان گفت :
هر کدام که کتابات
بیشتر جمع کرده ، آلوهی بیشتری
برایش میدهم .

دخترک ها باز رفتند و زود
زود به جمع کردن کتابات و خاکروبه
به ها پرداختند .

لحظاتی بعد یکی در حالیکه
یک حوالی خاکروبه را بدست
داشت ، یکی یک خم کوچک
ود یگری دامنش را برآز کتابات
نموده بود ، بسوی کراچی
نزد یک میشد .

یکی میگفت : بین بد رجان
من چقدر کتابات زیاد را جمع

کرده ام ، اینها یکساله کتابات
منزل ما بود که در هر گوشه کوی
شده بود . هرگاه روز دیگری
بیایی ، کتابات دیگری هم
در منزل دارم . دیگری گفت :
من هم یکسال است وقت
پیدا نکرده ام که گرد و خاک
و کتابات منزل خود را پاک
کنم ، از پیره همه انرا آورده
نشانستم .

مرد خندیده و به هر کدام
شان آلو بالودان و دل شانرا
خوش ساخت ، دخترک ها
خندیدند ، و دیگران هم
خندیدند .

کراچی آن مرد برآز کتابات
شده بود ، اما الوهاکم مانده
بود .

درین اثنا یک دخترک
قشنگ تازه رسید ، او فقط در یک
دستمالک خرد یک کمی خاکروبه
را آورده بود ، مرد دهقان بسوی
دستمال نگریسته ، گفت :
آخ ، دخترک قشنگ !

تو سیار کم خس و خاشاک آوردی
و برای آن آلو هم میخواهی .
دخترک جواب داد .

— نخیر ، من دنبال آلو
نیامده ام ، تازه میشنوم که در
مقابل کتابات آلو میدهند ، من
جستجو دارم که درین بیسرل
کتابات انرا ببندم ، من این

کمک را به همسایه خود انجام
داده و در رفتن خانه اش او را
کمک کرده ام . در منزل ما گرد هم
روی چیزی نمی نشیند . بسی
نظافتی اصلا کار خوبی نیست
بد رجان !!

وقتی پیر مرد این حرف را
شنید ، بی نهایت خورسند و خوش
شوکت شده با خود گفت :

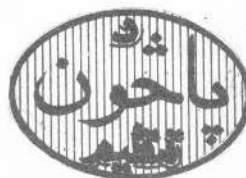
— یافتم ، به مرادم رسیدم ،
چه فکر خوب وجه جانس طلائی
بی !

خوب شد چنین آزمایشی
را کرده بودم . باید همین
دخترک پاک و نظیف و کاری و —
باری عروس من شود ، او یک خانم
خانه خوب خواهد بود .

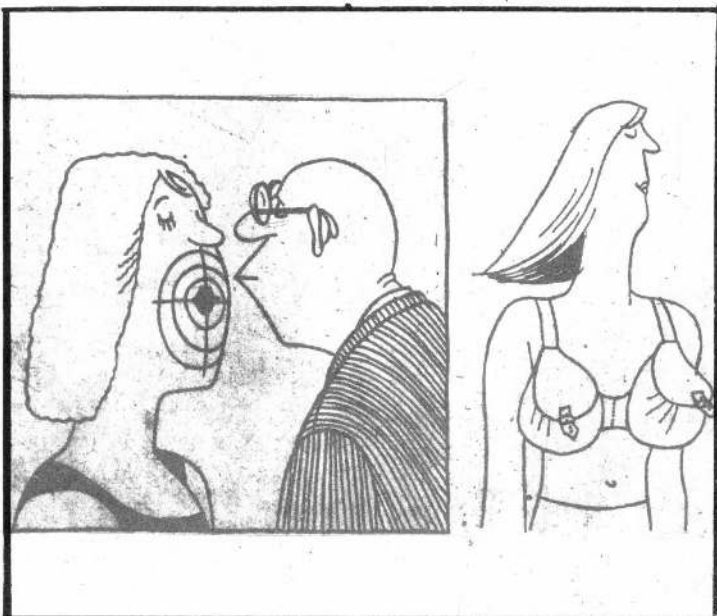
مرد دهقان از دخترک
خواهش کرد تا سوار کراچی اش
شده ، با او به منزلش برود و نسا
جاست را با او بخورد .

بزودی عروس آن دخترک
قشنگ و ستره باسردهقان که
مثل او خوب و لایق بود برپا —
گردید .

دهقان اکنون بخاطر
خوشبختی و سعادت یگانه
فرزند خود و خانواده آن ، خرسند
است و با انتخاب چنین یک عروس
مهربان و زحمتکش ، خانواد
کوچکش را خوشبخت می بیند .



خو وړې خبرې



شره ټکونکي څه ده وايي؟

سگرت څکونکي هغه گرځنده بخاري ده چې تودوخه او حرارت یې چاته نه رسېږي، خوله نیکوتین لرونکې دود څخه یې دهیڅ جا سږي یې گټې نه دي پاتې.

سگرت څکونکي په درې ډوله دي:

۱- لومړي ډله سگرت اخستونکي سگرت څکونکي دي چې پخپلو پیپو سگرت اخلی او دودوي یې.

۲- دوهمه ډله وړیا څکونکي دي چې د لومړي ډلې مصنوعي سپوږمۍ هم ورته ویلي شو. که چیرته ددې په څنگ کې څوک سگرت ونه څکوي نو هیڅ کله به یې دود له خولې ونه ونی.

۳- درېمه ډله سگرت څکونکي (نیم سوخته) څکونکي دي، چې کولای شو ښکاري ډله یې هم وپولو، ځکه چې دغه ډله تل د سینما گانو ترڅ او دواتونو په غاړه د نیم سوخته سگرتو ښکار کوي.

باید زیاته کړو چې د سگرتو گټې بیخي ډیرې دي:

۱- لومړي ډلې جیپونه د پیسو له باطله کاغذونو څخه پاکوي.

۲- دوهمه گټه یې داده چې په سگرتو کې د سزولپاره په کافی اندازه نیکوتین لرونکي خواړه موجود دي.

۳- او درېم ډلې تر ډیرې اندازې پورې د انسان یې حاصله او بی گټې هرکلی.

پولوي شیدې خالصې وای، دغه پولوي شیدې چې حقدارانو ته خپل خپل حق پکې ورسیږي او کومه قوطی منی ورته پاتې شوه نو د یو بیلر او بولپاره یوه قوطی کفایت کوي، خو د اوبو رنگ ورڅرکوي او د کابل په ښاریانو کې د شیدو په نیم لیتره پنځلس افغانۍ وپلوري.

تحویلدار ټوک دی؟

د تحویلدار نه مخکې باید دا خبره سپینه شي چې تحویلخانه یانې څه؟

خانه کورته وای، او تحویل هغه څه چې په دغه کورکۍ تحویلېږي. اوس په پټو سترگو وپلای شو چې تحویلدار یانې د تحویل شویو اجناسو لرونکي دغه اجناس که څه هم په یوه رسمي موسسه پورې اړه ولري، خو دغه حق له مخې چې پورته هم یې تحویلدار ته ورکوي، د هغه شخص مال بلل کېږي. اوس نو دا د حیواني ورته ده چې نوموړي - اجناس په تحویلخانه کې وي او یا هم په (خانه) یانې کورکۍ

وړ یا طبی مشورې

مجرد او متاهل، یې ښه او ښه لرونکي، یې سمر او میرمنې واره او زار، لنډه دا چې ټولنه د اتوصیه کېږي چې په ژمی کې د ښکلولو په محالې غښلو ته مخه کړي. ځکه تجربه ثابتې کړي ده چې په ژمی کې د سري هوا له رارسیدلو سره د ښکلولو او مچۍ کولو په وسیله محبت او صمیمیت نه، بلکې خطرناک کرپ او والکې د جانبینو ترمنځ تبادله کېږي. که چیرته بیا هم د ښکلولو او مچۍ کولو ټینګه مینه د زسره پیدا شوه نو سد ستی لارښ او په پخلنې کې د اوماچ او اش د کاسې تودې شونې ښکل کړي، یې له دې که ناروغه کېږي او یا بل چاته ناروغی لیزېږي گناه مو پخپله غاړه ده.

یولیتراوبه په ۱۵ افغانۍ

دغه خبرې او خبرې یوځای په اصطلاح د فام شیدې دي چې د علوالدین د شاه گانو او پوتۍ له وخت څخه تیرو چوپړونو کې شیدو رنگ ورکوي. خو کاشکی دغه

بني دغه پند او غټ -
 هډوکی د فیل دي اوکه
 دکوی زری مینه... ده
 دي لپاره چی تاسی
 هم وپوهیږه چی دا د

خه شی غوښه ده له یو غټ او
 بی غوښو هډوکی سره خبرو ته
 ستاسی پام راوړو: چې
 که زحمت نه کړي بحان به محترمو
 لوستونکو ته وروبیږي؟

هډوکی: که خه هم د قصابانو
 د چرواو تیرکوله لاسه د
 خبرو کولو حوصله نه ده را پاتی

خو باید ووايم چی زه د یوه زار
 او بد بخت اوس د ورون هډوکی
 یم چی د تن غوښی یم مخکی

له دې چی دلته راشم د بی
 انصافه قصاب له خواتراشل شوي
 او د بوتی (سرخي) به نم پلورل
 شوې دي.

خبريال: مکرزه چی وپم همد ا
 اوس تاسی د پري بدی:

لرزي نیولی یاست مالومیزې
 چی د پره سخته تبه لری. ایما
 دلته کم د اکثر یاد حفظ الصحن
 مسوول ستاسی پوښتنی تیرانکاره
 کړي اوکه نه؟

پاتی په (۸۷) څخ

اوشته کید وڅخه وژغور لو
 او دلته بی راوړو، اوس نو
 په بی غه زړه، نن یا سبا
 خپل اصلی بحای ته چی
 میاشتی، میاشتی مود هغی
 انتظار ایست وړد رومو.

خبريال: له دي بحاي نه ستاسی
 مطلب کم بحاي دي؟

کچالو: مطلب هغه گیدی دي
 چی له دي پخلنځی څخه
 تغذیه کړي.

خبريال: ایا په دغو ناروغیو چی
 تاسی اخته یاست د هغوي

حال به څنگه شی؟

کچالو: د هغوي د حال پوښتنه
 بیا په روغتون کی له د اکثرانو
 وکړه.

خبريال: محترم کچالو! دا چی
 حاضر شوي له مونږ سره
 مرکه وکړي له تاسو یو
 دیک مننه کوو.

XXX

خبريال: گرانولوستونکو! دغه
 شیهه زه د پخلنځی په
 یویل کونج کی د یوه
 زار او غوږیو د پاسه
 د غوښی په وړاندې
 ولایم، سړي نه پوهیږي

خبريال: لکه چی زه وینم دلته
 یوزیات شمیر کچالو د پیر
 بد حالت لري او د سیاتیک
 خطرناکه ناروغی ورته پیښه
 ده. اوله ناروغی څخه بی
 مالومیزې چی له دي بحایه
 پخوا هم دغه ناروغی ورته
 پیښه وه، که د خپل تیر
 ژوند په هکله څو خبري
 وکړي خوشاله به شو.

کچالو: دغه کچالان چی اوس بی
 تاسی دلته په دغه بد
 حالت کور پخوا د -
 ترکاری په مارکیټ له دي
 هم په بد حالت کی
 ژوند کاوه، او هیڅوک
 نه و حاضر چی په مزر -
 خوارانو زړه وسوځوي اوله
 هغه بد ژوند څخه سو
 وژغوري، خو کور دي د
 خرید آري د هیات ودان
 وي چی مزر بی لمر ستید و

محترم لوستونکو! زموږ جانگړي
 خبريال شرم گل (سرگردان) د
 پري رسمي موسسې د ماکول پخولو
 په پخلنځی کی له پتاتو (کچالانو)
 او غوښی سره مرکي کړي دي چی د
 هغو لوستلو ته ستاسی پام را -
 اړوو:

خبريال: د پري پخلنځی، ستاسی
 مبارک نم څه دي؟
 کچالو: نم می خاوري کچالو،
 خبريال: د پرينه، ایا ویلی شی
 چی خوروسی کړي دلته مسو
 تشریف راوړي دي؟
 کچالو: خدای می دي غاري نه
 بند وي چی پخلنځی او که
 شپار سوری وشي چی په
 دغه پخلنځی کی له او یو
 د ک او نم جن غولی د پاسه
 وږم او د بی انصافه
 اشپزانو له خوا د بی بحایه
 او پتاتو له کبله د -
 روماتیم ناروغی نیولی یم.

اوهرکزنگداشت

پایه تیاتر فرافته

پرزوار (ربیع صادق) برستند و زیبایی و حقیقت بود. بقول (کروچه) فیلسوف ایالت لیاپی (۰۰۰) در جهان امر حقیقی تشریف از زیبایی نیست. زیبایی به هر رنگی که باشد چه طبیعی و چه انسانی را مجذوب می سازد. میکائیل آنژ در برابر این بدیده قامت کمان کرد و میسرانه زنده گی را ترک گفت. بزرگمرد بسیاری هر کدام در پی شناخت کامل آن شتافته اند. اینان چقدر آرزو داشتند این زیبایی را لمس کنند، معرفی کنند، لذت ببرند و در خدمت آن قرار گیرند. این خاصیت هراسناک آگاه و احساسی است و ستائیم استاد (ربیع صادق) را که یک ساعت قبل از مرگ در خدمت زیبایی بود و رهتوشه بی از آن بجا گذاشت.

استاد عاشق تیاتر و نوازنگر و دوستار کودکان بود. او نخستین نمایر تیاتر کودکان را در سال ۱۳۳۷ اجرا کرد که سخت مورد پسند قرار گرفت و از این رو نخستین پلی را در بین دنیای رنگین بی خبری و خیال های سپهرین کودکان و دنیای تاریک و آگاه و غرقه در واقعیت های تلخ و درد آور و سرسخت محیط اجتماعی انسانها... (برای کودکان ایجاد کرد که) کودکان باید از این بل بگذرد و آگاهانه و چراغ دیده ست به دنیای تاریک بزرگتر ها برسد... (صد بهرنگی) استاد آرام نمی نشست و با آواز پیدایی شعری ننداری یا (صحنه بلدی) (بهرنگی ننداری) و (مرستون تیاتر) تا هنگامیکه بسوی مرگ رخت سفر بست هرگز نگذاشت تا بایه غای تیاتر فروات

از زنده گی واقعی خود و جامعه اش مایه می گرفت و چنان ماهرانه تحویل می داد که بردل ها جنگ می انگذد و روح را شعله شیرین آرام می بخشید. عشق به حقیقت، عشق به انسان و زیبایی ها چنان وی را مجذوب ساخته بود که میتوان گفت زنده گی (عشق) بود و جز حقیقت و زیبایی آزاد از هر چیز دیگر او همانند آن دیگری لحظه (انتظار) را برای عشق بیازنی نمرد. بلکه باید همواره با آن می بود و در می یافتن. وی عشق را نیست در یافت عشق او را. ترین عشق ها، عشق به هنر، وطن و مردم بود که کارمایه تمام جوانی بزرگ زنده گی او را تشکیل می داد. او همانند بسی از هم میهنانش از تنگ دستی روزگار رجال کسب تحصیلات عالی را نیافت و از سال ۱۳۲۵ به بعد در مجله برگ سبز و موسسه مرستون مشغول کار شد و در همین جاست که عشق را نیک در یافت و بسوی هنر روی آورد. در عالم تیاتر گام گذاشت. بروی صحنه ظاهر شد، نقر بازی کرد و هنر بیازی شیفتهی دریافت و شعرتی بهم رسانید.

اگر با تامل بتوان اعجاز را در چگونگی تیاتر آفرینی یک هنرمند برهنه دید براد انست بدون شک استاد ربیع صادق از آن بهره های دارد نیکو نگارنده این سطور که از هنگام کودکی و نوجوانی تا هم اکنون با زبان گیر و دلپذیر (ربیع صادق) آشنایی دارد از گفته های استاد سخت تاثیر پذیر است و بدون هیچ مبالغه و بیاسمی است در روند تبلور و تشکل شخصیت علاقمندان و رهبران نوجوان و جوان هنر. آنگونه که گفتیم، استاد

در کوچه اندرابی

عزیز

به سوال های پاسخ بدهد. این مرد محترم حاجی مسجدی یغمانی نام دارد. سوال اول: خود را در مورد اینکه بین از این شغل چه کاری میکرد چطور این شغل را آموخت مطرح میکنم.

محترم یغمانی در پاسخ میگوید: من قبلاً یک دهقان بودم و زمانی که عسکر شدم در عسکری چند رفیق پیدا کردم. بعضی اوقات مردی بنام سید میر اکبر آقای کوهستانی پیش ما میامد و به رفیق های مارگری را یاد میداد. چندی بعد من هم آهسته آهسته به این شغل علاقمند شده از حاجی صاحب کوهستانی خواهش کردم تا مرا هم بشاگردی خود قبول کند. بعد از اینکه حاجی صاحب خواهش مرا قبول کرد و شاگرد شدم از همان وقت تا حال این کار پیشه من گردیده است.

سوال دیگر خود را چنیق طرح میکنم: خوب حاجی صاحب همین که مارگیر مارا میگیرد اول آنرا چطور تحت تاثر شیر خود میآورد و راستی زهر آسیرا چطور میکشد؟

در پاسخ میگوید: همین که یک استاد اجازه، منترا برای من داد البته منترا بارسیله است قران مجید صورت میگیرد یا کاربرد منترا بر سر تسلیم میگذارد. ماهرگز زهر مارا نمی کشم، این کار را بعضی از مارگیرها مینمایند بخاطریکه بسیار گناهی عظیم دارد. باید یاد آور شویم که زهر مار با خواندن منترا هرگز کار نمیکند.

سوال میکنم: شخص مارگزیده را چطور تداوی میکنید؟ میگوید اگر مارگزیده نزد ما بیاید مرعاء صاف دست یابی راگزیده باشد آن قسمت را به چند بند تقسیم میکنیم بعداً هر بند را با باکی سه بار باره کرده و تنباکو را در یک طشت جوشان داده مقداری نمک در آن میریزیم و اندازیم. وقتی که آب شیرگرم شد تمام همان قسمت را با آن میشویم و بعد حلوائی مثل حلوائی خوردنی بخته میشود که برای دوسه روز تمام همان قسمت را حلوائی زد با آنکه بسته میکنیم که بالاتر من سر شفا می یابد.

بنام کوچه اندرابی همه آشنائی داریم. کوچه اندرابی یکی از کوچه های قدیم مرکز شهر کابل است. این کوچه را بعضی ها بنام کوچه کریم مارگیر هم یاد میکنند. از کریم مارگیر نام بردیم از کسی که سالهای قبل بیاد دارم که بدو رویش دکان وی تعدادی از هموطنان مرخصی ما بخاطر دمو و عا حلقه بسته انتظار میکشیدند. مگر سالهای چند میشود که کریم از جهیان امروزی چشم پوشیده است. روحش شاد باد!

بخاطر مصاحبه با محمد ذکریا سرخلف الصدی کریم مارگیر داخل کوچه اندرابی میروم. وقتی که نزدیک دکان او میروم میبینم که دکان قفل است از

ناوائی مقابل دکان میروم که او کجاست؟ وی میگوید کسه مدتی است دکان را سرباز شده است. چند گام پیش میروم که تصادفاً چشم بدکان دیگری می افتد و داخل دکان میروم. مرد ریس مغربی با کارد بزرگی

که در دست دارد و مرصردر مقابلش ایستاده است در حالیکه زبان خود را با خواندن آیت شوری میهد. کارد دستن را از سر تا پای مرخصی بائین و لایمیرود. لحظه ای چند انتظار میکشیم تا آن مرخصی خلاص میشود. گرچه یکی دو مرخصی دیگر هم منتظر نشسته اند من البته پس از اینکه خود را برای مرخصی میکنم خواهش مصاحبه بی را در مورد کاری مینمایم. وی به بسیار خوش حاضر میشود که



حمید مهرگان

یادی از رفیق صادق

نمیشود فراموش کرد
شمع تیاتر و فروغ
هنرتمیل، استاد (رفیق صادق)
را ۲۰ وی پیر از چهل سال
باعشق بی پایان درخت هنر را
در عرصه تیاتر، با خون دل -
آبیاری کرد فانوس وار سوخت
وروشنایی بخشید تار هروان -
جوان راه دشوار گذر تیاتر
در تنگناهای تاریک آن به
بیراهه نروند.
آثار او و نقش عای او آگه
از سوزها و سازها، دریافت ها
و سنجش ها، احساسات و تخیلات
نیت انسانی و تعبیر و تصاویر
زیبا و هنرمندانه است. او تنها
روایتگر حقیقت و واقعیت نیست
بلکه در تعمید دارد، دگرگون می کند و
آدم را به کردن کاری و جستن
راهی در زندگی ره نمون میشود.
وی در همه جا از زیبایی در برابر
زشتی، از داد در برابر بی داد،
از ترقی در برابر تدنی و از نیکی
در برابر بدی دفاع کرده و هنر
یادیر با احساس را به عنوان یی
طلبیده است. وی در هلو ی
هنرمندی، برخاسته نسته
و مبارزه خستگی نابدیر علیه
کاستی و ناپساامانی بود. خدنگ
انتقاد او به جان هر آنچه ناپسا-
مانی بود احابت می کرد و سخت
انرا به سخریه می گرفت.
هنر استاد (رفیق صادق) هنر -
مند نسته و وهیوی راستین هنر.

فروشگاه بزرگ افغان

• اموال و اشیای مورد نیاز
مانرا از فروشگاه بزرگ افغان بخرید

• رستوران بزرگ افغان مراسم
عروسی و شربنی خوری شمارا
بطور مجلل برگزار مینماید.

فروشگاه بزرگ افغان

به بزرگترین صفحه "چرچطور میشود"
مجدد **نفساوت** جایزه میدهد.

- ۱- صرف نان داشت ۶ نفر در
رستوران فروشگاه
- ۲- یکم پوره بونم
- ۳- یکم درجین پیاله چای خود
- ۴- یکم دانه تر مور

بده بپناه خدا!!

بقیه از صفحه (۳۳)

یافته‌ی را در رانر نشان داده
میگوید: «بایم مری خورد و این
بای دیگر نیز مری خورد و کدام
رگ اسر قطع شده چندان قوت
ندارد.» «میرسم بدر و صادر
داریم و میگوید: «مادرم و پدرم
مرد است. چند تابراد روخواهر
دام که بپرمایم در خیرخانه
است.» «میگویم حالاکه پاهایت
خوب است چرا ایستاد نمیروی؟
میگوید: «ای کاشی کم قوت
است.» «این گونه بی دیگری
از گداها اند که با وضع تاشراور
خود را در میاورند تا از روی دل
سوزی مشت بولی ترا چنگ
آورند.»

از دیگری می پرسیم:
چرا خوابیده ای؟ با غضب
جواب میدهد: «(مریم هستم.
نمیبینی که چشم کور است.)
میگویم یک چشم کور است اما
پاهایت سالم اند، چرا نمی
نشینی؟ جواب میدهد: «(میرسم
هستم و توارم.) از این گونه
گداها کم نداریم. شما چه فکر
میکنید که او گداست؟ مجبور
است اما زیرا کاسه این گداها نیم
کاسه وجود دارد و احتیالا با
شبکی وابسته اند که توسط
همچو اشخاص بول بدست
میآورند. فردا، پس فردا روز
بعد و بعد تر از آن دیگری از
وی ندیدم و گویا آب شده بود
و به زمین فرو رفته بود.»

به پیاده روحمارت کمیته
دولتی کلتور میام و در اینجا
مردی که در حدود چهل سال
عمر دارد نشسته است و در سر
تکه بی فرسوده پیچیده است و
هر دو دست را به خاطر بر
انگیختن حس ترجمه و گد رها
پیش کشیده بود و پنجه های
دستش را مرر جدام خورده -
است حتی دهن و چشمانش را
مرر جدام صدمه زده است.

به او نزد یک میثم و در آغاز
نامش را می پرسیم و خود را جلند ر
شاه معرفی میکند و می پرسیم
چند سال است که مریر استی؟
به مشکل جواب میدهد:
«(۸ سال شده.) می پرسیم چرا
تداوی نمیکنی؟ میگوید:
«(هشت سال شده که تداوی
میثم و شفاخانه مرکزی برایم
نیا داده و نکرده.)»

نمیدانم اگر این مرر خیلی
مهم و خطرناک است. چرا به
خاطر جلوگیری از شیوع آن وزارت
صحت عامه توجه نمیکند؟ راگزر
مهم نیست، پس چرا در کشور
های پیشرفته جهان برای
جدامی عاه و ذر از شهر جای را
تعیین کرده اند تا متباقسی
زنده می خود را در آنجا به سر
برند؟ پیر از آنکه این مرر کنند
تدریجی به دیگران سرایت کند و
باید حلو آنرا گرفت.

به سفر خود ادامه میدهم
به کویر ویرانه محمد جان خان
داخل می شوم و در کار یکی
از دیوارهای آن چند مرد جوان
و پیر نابینا در حالیکه بایک دست
عسار و دست دیگر بسته هبای
التری دارند صدا میزنند: «(لا-
تری بخیرید و بخت خود را آزمایش
کنید.)» در راندیشه شدم که
اینجا نیز محتاج اند اما دست
به گدایی نمیزنند و از این راه
مشروع بول بدست می آورند و امرار
حیات میکنند.

به پیاده رو مقابل شاروالی
کابل میام و در اینجا مردی بکا
در خرنج و شش ساله خود
نشسته است. یک پایش را که
از زانو قطع شده است بیرون
کشیده و بای دیگرش را که سالم
بود تانوک پنجه های تکه
بیچانیده است و از او می پرسیم
بایت راجه شده است؟ میگوید:

«بایم را در عقب بار سال مایس
برانده و در آنوقت من عسکریو دم
و این بای دیگر رانیز مایس اوکار
کرده که تا حال خوب نشده است.)
زمانیکه با این گونه گداها رو برو
میروی حتما دلت برایش میسوزد
و به خصوص هنگامیکه به طفل
معصومی که در کنارش نشسته
است نگاه میکنی و مجبور میشوی
که در راه خدا به او وقف
معصومی که از خنک میلزد کشت
کنی. اما یک چیز واضح است
که معلولین را انقلاب در شهر
وجود ندارند و تا حال هم ندیده
نشده که دست به گدایی زد
باشند و برای معلولین حسرت
از سوی دولت معاصر، کوشش
و حقوق قاعد داده میشود و علاوه
بر آن برای اکثر آنها خانه
و بعضی امتیازات دیگر قبول
شده است. بر اینها از کد ام
فشار انداخته ای اند که بکا
بهانه های گوناگون و خود ساخته
احساسات مردم را بر میانگیزند
تا از این طریق آسان بول بدست
آورند.»

سیر سفر خود را به سوی
پیاده رو کاربارت و رنگارنگ
میدهم و این پیاده رو نیز مانند
پیاده روی دیگر وجود ندارد
حالا عابرین پس از میروند و های
بوقلمون است و در اینجا نیز
گدای دیگری را میبینم که در پیش
پیاده رو نشسته است چادری
رنگ زعفرانی و فرسوده به سر دارد
در کنار روی فرسوده پیاده
رو که کد خود سالی به خواب
رفته و یک مقدار بول سیاه در
اطراف کدش به صورت پراکنده
انتهاده است وزن باعده ای که
توگویی میگرد و بیهم فریاد
میزند: «(خیرتین، خیرات جو-
جای تانه بختین و بنام خدا خیر
کنین)» و اتعاه که بادیدن کدش
معصوم و امتاد مبروی فرس سر

هر قلبی خرنجه دار میشود شاید
آنها را در آن حقیقی آنها نباشند
چرا باید کدکی بدون هی گناه
تقسیری محکم به نیا باشد؟
کدکی که هنوز دنیا و محیط خود
را آنچنانکه لازم است نمیفهمند.
این ها مرداچه کسانی برای -
اجتماع مان خواهند شد. اگر
این حقیقت مسلم باشد که گویا
این نودان معصوم کسانی اند
که توسط زرق مورقین در این هوای
سرد به روی سرک خوابانیده
میشوند سخت درد آور است
وسود جویی غیر انسانی و خیلی
تکار دهنده است.

باز دیدار از این رگداها را در
هین مجدده میگردم و میگردم و اکنون
راهی فریادانی خاوندی شهر
کابل میروم. یاد گوم فرسان
شیراز معاین این فریادانی
مساله گداها را مدین میسازیم.

وی بر از توضیح علل اجتماعی
آن گفت: «(با نظریه هدایت وزیر
داخله و جلسه های مشترکی را
با کمیته حزبی شهرد ایر کردیم
و پلانها و تدابیری اتخاذ نمودیم
تا گداها را جمع آوری کنیم.
حوزه های امنیتی، گرمه های
سیار و امریت جنایی و سرورسل
کنترول منطقه وظیفه دارند که
در زمینه اجراءات کنند. در سال
گذشته ۸۵ نفر گدا را از شهر
جمع و به مرکتون تسلیم دادیم
و در اپایل همین سال نیز یک
تعداد را به مرکتون سپردیم.
اما معلا در باره در شهر دیده
میشوند. با به خاطر تا میسن
امنیت نیز این وظیفه را به عهده
داریم. تا حال که به جمع آوری
گداها میسر نشده ایم و علت
آن عدم همکاری بعضی از مراجع
مسئول است. در باره گداها
باید گفت که آنها با بهانه های
مختلف و وسایل مختلف بول
جمع میکنند. یک تعداد آنها
حرفی اند و تعدادی دیگران
شاید مربوط شبکه بی باشند.
در هر صورت برای جمع
آوری گداها باید اقدامات
لازم صورت بگیرد. جای رعایر
و کارایی و تداوی آنها باید
جستجو گردد.)»

به سوی سازمان رفاه
اجتماعی مرکتون روان می شوم
تا وسیع گداها و زنده گی آنها را
از نزدیک تماشا کنم و هم مساله



عدم جمع آوری گداها را با این
موسسه در میان بگیریم.

رئیس مرستون عبد الرحمان
تا بهیروا این ساله نیست
گفت: «قسمت که از این ساله
مرستون نداریم. مرستون فعلاً
گداها ۳۰ نفر را دارد که همین
اکنون بیشتر از ظرفیت آن در
اینجا زنده می‌کنند یعنی
۲۰۰ نفر بیشتر از ظرفیت مرستون
در اینجا موجود است. از سال
۱۳۵۸ تا اکنون به این موسسه
تخمین داده نشده است.

مرستون فقط با کمک ناچیه
سره می‌است به پایستاد است.
فعلاً در رستورانی در حد یک
درار گدا وجود دارد در سال
۱۳۶۶ تخمین می‌شد که در رستورانی
هیچ گدا را به ما تسلیم نکردند
است. فعلاً جمع آوری گداها
و لیقه مانیت. اگر گدا بی دوباره
در رستورانی می‌شود مطابق
به اسانامه خود در صورت
مراجعه خوشاوندان آنها
در مقابل زمین ما آنها را
می‌گیریم و اگر بار دوم در رستورانی
شدند متعین می‌کنند و آن مبلغ
بند هزار افغانی جریمه می‌دهند.
ما کتاب را جستردیم هر گدا ای
که به ما تسلیم داده می‌شود
فوتو و هشت مسئله آن در آن
در می‌شود. ماه مشکلات بسیار
در دست و گیران هستیم. یکی
از آن جمله مساله جذامی‌هاست
که نگهداری آنها وسیله مرستون
نیست ما در این باره چندین
بار حتی در وقت ما خیرد و بار
رسمی با وزارت صحت عامه
تأمر گرفته ایم که آنها باید
به مرکز جذامی ما فرستاده شده
و تدابی شوند. اما تا حال
هیچ نتیجه‌ای نه داده‌است.
ساله دیگر ما موجودیت دیوانه
هاست که آنها را به ما تسلیم
داده‌اند که در بین آنها
(دیوانه‌های زنجیری) آزاد
است حال آنکه این وسیله
صحت عامه است تا آنها تحت
تداوی بگیرند. معده دیگر
ما را نبودن خای کافی برای
الفاظ بی سرپرست و گداها
تشکیل می‌دهد که در این باره
چندین بار پیشنهاد شده و حتی
امر صیدارث موجود است
اما هیچ مرجعی به آن توجه
نکرده است. از دو سال بدینسو
داشته‌ایم تا مرستان مرستون

را تدابی کند. یک تعداد
فامیل‌های غیر مستحق باغ
خت‌هایی که دارند در اینجا
زنده می‌کنند که تعدادشان
فعلاً به سیزده میرسد و بین
باردرباره تأیید کردیم اما
نتیجه‌ای نداد. برای فامیل
های مرستون حتی کف زستانی
نداریم. از کف‌های بلا عسور
که در وقت اتحاد شوروی ملی
در سال هجده گانه نمی‌شد
است. حال آنکه این موسسه
به کم بیشتر نیاز دارد. ما
پیشنهادی به وزارت تجارت
فرستاده‌ایم گفته شده که در
تأمر با صدور اجراءات
خواهد شد. خانه‌های که
فامیل‌ها در آن زنده می‌کنند
متروک است فعلاً یک تعمیر
جدید در جوار این موسسه
تحت ساختمان است و
کلینیک‌های نیز دارد که در
سال ۱۳۶۲ افتتاح خواهد شد
که با انتقال آن بازم مشکلی
نداریم رفع نمیشود زیرا با انتقال
آن یک قسمت زیاد این مرستون
تخریب میگردد. ۱۱۰

باز رئیس موسسه بعدین

در چهار مشکلات می‌باشیم. زنان
و مردان این مرستون که مستعد
به کار هستند در دستگاه‌های
تولیدی بعضی از موسسات
شامل می‌باشند که تعدادشان
به ۳۱ نفر میرسد که بعد از وقت
رسمی دوباره به خانه‌های
شان مراجعه می‌کنند. اطفالیکه
سن شان مساعد به مکتب است
امل مکتب‌اند. خانه‌های رایکی
بی دیگر می‌بینم تا اینکه به اتفاق
دیگری می‌رویم که طفلی زار زار
گریه می‌کند. یک تعداد زنان بالای
سیزده صرف می‌کنند. رئیس
مرستون می‌گوید اینها همه به
امراض عقلی و عصبی دچار اند
و آن طفل نیز.

میرسم آن طفل بدرو یا صادری
دارد می‌گوید انه ما او را از
کلاس سر آورده‌ام. ۱۱۰
آه چقدر سخت است که کسی
از جگرگوشه ابریا ثمال بی رحمی
بشم می‌پوشد و آنرا می‌کند و چه
در دنا است حدایی فرزندی از
مادر. قلب آدم بادیدن غمجو
بی رحمی‌های طبیعت و جامعه
آتش می‌گیرد.

زنده می‌فامیل‌ها و اشخاصیکه
در مرستون زیست می‌نمایند روان
میشوم. دیدن فامیل‌ها خیلی
درد آورده که به مشکل می‌توانست
در هر خانه تربیت کم دیدن
اطفال بی سرپرست که از کلام
محبت آمیز مادر و پدری و بوسه
های شیرین آن محروم گشته
اند سخت درد آورده هنگام
غذای پاشت بود، همه مصروف
خوردن غذا بودند و بول
باگوشه در خانه بی داخل
میشوم که چند تا اطفال معصوم
قد و نیم قد بایک زن در ورسک
در سترخوان نشسته‌اند. از
رئیس مرستون می‌روم که این مادر
آنما است می‌گوید نه! این
اطفال شامل پرورشگاه و شن‌اند.
برای یک هفته پرورشگاه رخصت
است در هر خانه سه و چهار نفر
آن باد بگوان یک‌بانا می‌خورند.
تمام اطفال اینجا شامل
پرورشگاه یک تعدادشان شامل
کودکستان اند به استثنای
اطفالیکه مادران شان نه‌خواسته
اند. اما اطفال معلول را نه
پرورشگاه تسلیم می‌شود و نه
صحت عامه و ازین ناحیه نیز



میلیونه شوگان

د انسانانو تر خواړو ډنډ کوی



شويدې • د مثال په ډول بايد دوايو چې پيشو له سپي او اس-
خه ډير وروسته له انسان سره
دوستي كړيد • خپرونو ښودلې ده
چې پيشو ۷ زره كاله پخواكه چې
انسانان د موزگانو له زيان څخه
د خپلو غلو د انو د ساتلو د چاري
په لټه كې روانان ته نژدې شواو
په حقيقت كې انسان د خپل لټان
د پايښت لپاره د هغه د وجود په
خاصيت پوه شو • خود انډر يوالی
او احتياج د پيشو د اهلې كيدو په
مانا نډې لټه چې شواهد ښيي
چې يوازي ۱۰۰۰ تر ۲ زره كاله
پخوا په مصر كې پيشو د انسانانو
كورته پل كينودلې دي • وروسته
بيا پيشو د تجارتي بېر په وسيله
يونان ته وړل شوي او له دې هيواد
څخه ټولې اروپا ته خپاره شوي •
په قوي اټكل سره مانوگانو د موزگانو

باتي په (۸۷) مخ

داسې بېلگې پدې برخه كسى
شته چې د نري ژوي پيژندونكى
په دغه باب خپرنې كوي • د ساكي
په توگه يو پيشو له ټولې فرانسې
څخه په تيريدو سره خپل كور
پيدا كړ او هغه ته ستون شو • يو
امريكايي پيشو هم چې په زرگونو
كيلومتروله هغه ښار څخه ليرې
چې ژوند يې پكې كاوه له پورې
باروونكى لاري څخه وډانگل ،
اوله درې كالو وروسته يې لټان
خپل كور ته ورسوه • ژوي پيژندونكو
تراوسه نه پوهيږي چې پيشو كوم
غريزي له مخې كله چې له لسو
لټي څخه غورځيږي په څلورو -
لاسونو او پيشو پر حمله كېښي •
هغه څه چې د پيشو په باب
نډې معلم كولاي شول هغو
څخه د اوس لپاره تير شواو د -
پيشوگانو په باب به په هغه څه
خبري وگړو چې انسانانوته معلوم

پوهيږي چې له مكيزه ك او
په عين حال كې مغرور حيوان
چې يې له بلنې په سرنكساره
كولو سره ستاسې له كور څخه -
تيريزي او يا لټان د هغې څښتن
گي او د هغې په يو كور كې
لټان ته لټي جوړوي ، كم
حيوان دي ؟
د اكبر جن حيوان چې په
ښارونو او كليوكې د انسانانوتر
څنگ ژوند كوي ((پيشو)) دي •
پدې وروستيو څښتنوكي يولس
خپرنې د دې حيوان په باب -
خبري شوي دي • د دې خپرونو
نتيجه حيوانونوكې د ه اوشك نه
لرو چې تاسې هم د دې رښت
له لوستلو وروسته كه چيري پيشو
په كوڅه ، چم او كور كې وښي
په زيات بحير سره به ورته وگوري •
پيشو د بوي په پيژندلو كې د
حيوانونوكې توان لرونكى دي •

آدرس: میان چار

راهی ها انصارو
حاجی یعقوب

تلفن ها:

دفتر: ۳۲۴۶۸

منزل: ۳۱۳۳۲



دفتر در خرید و فروش نازل

و شما معامله

مولانا استبدولی

نازل منته شانت

رهنمای

حاجی بسم الله یادگار

مکر

شرکت برادران پاداشتن کارگران
وزربده و محرب در خدمت هموطنان
قرار دارد.



ادراک

تقدیم میکند

شرکت تولید انواع نجاریهای
دیواری، کولردایرکنندیشین برادران آه تازره به
فعالیت آغاز نموده هر نوع نرمایشات فلزکاری شما
رامیدرد.

آدرس: قلعه فتح الله متصل لسیه زرغونه
تلفون ۵۶۱۴۳۳

شاهداتهام

چطور این نامه ها نزد شما پیدا شد
- غیر نامه ها چیزهای دیگر هم است. تو یکبار بد آن که این زن هرجائی در آن شام کجا بود. اینرا در سینما تیاتری که در سرک پائین رود واقع شده پسران کن. در آنجا او را باید بخاطر داشته باشند. خوب. لعنت به این زن!
- این نامه ها عنوانی چه کسی تحریر یافته است؟
- عنوانی کسی که آنها را نزد من گذاشته است. - میسن مگسون دستش را به گونه زخمی زخم شده اش را آورده در این وقت انگشتانش همان حرکات را انجام میداد که مستر مایهرن حالا دیگر آشنائی حاصل کرده بود.
- این کار درستان همان مرد است. سالهای زیاد گذشته و من فراموش نکرده ام. همین خارجیسی زن او را از نزد من ربوده است. روزی من آنها را تعقیب کردم و او به قسم انتقام کدام کثافت را به جهره من بآشید. ولی این زن لعنتی میخندید. من بسیار دیر خور صله کردم تا اینکه با وی محاسبه ام را بخاطر همه و همه انجام دادم. قدم به قدم تدقیق میکردم. مگر حالسی او در دست من است و جواب همه چیز را خواهد داد.

راست میگویم مستر.
- ممکن او را بخاطر ارتکاب جرم سوگند شکنی به زندان بیاورند.
- فقط همینکه قانقور تکرار را بچق کند، مستر. اوی کجا رفتید. بیهوش را نمیدیدید! مستر مایهرن دوست ده فوتی را روی میز گذاشته

برآمد. وقتی از کار دروازه بعقب برگشت، اندام خمیده میسر مگسون را روی نوتها دید.

وکیل مدافع تصمیم گرفت فرصت را از دست نداده بیهوش سرک لاین - رود برود. آنجا در بان از روی عکس فوراً رومین هیلگر را بیاد آورد. در آن شام رومین بعد از ساعت نه با سینی تیاتر آمده بود. مردی پیاوی بود. راستش در بان او را خوب نگاه نکرده بود. لاکن زن را خوب بخاطر دارد. او هنوز پسران هم کرد که کدام فلم به نمایش است. نمایش فلم در جریان ساعت دوازده ختم شد. این جفت تا آخر نشسته فلم را دیدند.
مستر مایهرن خود را کاملاً راضی احساس میکرد.

شهادت رومین هیلگر دروغ از آب برآمد. از اولین تا آخرین کلمه دروغ و علت این همه تنفرویی نسبت به وی بود. پسران چرا وی او را اینقدر آزار داده ساخته. بیداره وقتی فمید که زن راجع به کسی چنین صحبت میکند که او برای خود همسرش میداند کاملاً روحیه اش را از دست داد. به هیچ صورت نمیخواست اینرا بآورد کند.

بالاخره مستر مایهرن تصور داشت که پس از نخستین دقایق دستبازه گئی، اعتراضات وی آنقدر راست و حقیقی نبود. بدین شک او همه چیز را میدانست. میدانست لاکن نمیخواست در پیران بداند. اسرار هر دو مانند گذشته اسرار باقی ماند. آیا این اسرار را زمانی

مستر مایهرن خواهد دانست جریان قصا بر لئونارد وی که به قتل امیل فرنچ متهم گردیده بود سروصدای فراوان برآورد انداخت.

او را به قتل کدام بیهوش زن متهم ساخته اند. بلی او را که اصلاً مگر راهم آزار نمیدهد! آخ. بالاخره موقع انتقام فرارسید! من میگویم که او آتشب سرا بیا فرق خون بنزل آمد. و خودش به عمل خود معترف بود. او را به دار میفرستند و امید اند که من رومین هیلگر راه مرگ را بروی بفرستاده، وی از بین میروند و آنگاه ما خوشبخت میباشیم عزیزم! بعد از این سالها و همیشه خوشبختی ما و تو، ماکس!

کارشناسان آماده بودند در همان لحظه سوگند هم یاد کنند که خط واقعه به قلم رومین نوشته شده. لاکن ضرورتی بعاین کار وجود نداشت. رومین هیلگر اعتراف کرد که گفته لئونارد وی حقیقت دارد. معده ترین شاهد اتهام دروغ گفته است.

ولی مکرر مورد باز پرسش قرار گرفت ولی یک مرتبه هم نشسته صحبت بیجا رفت و نه در برابر سوالهای جریان تحقیق موضوع از نزد سرچرند. با آنکه تمام فاکتورها از وی حمایت نمیکرد هیئت قضا تقریباً بدون کدام بخشی فیضله اسرا صادر نمود. محکوم نیست!

مستر مایهرن با عجله جانب وی رفت تا بیروزی را برای سر تیرگی بگوید. مگر نزد یک شدن به وی آنقدر ساده هم نبود.

رومین در حالیکه لبانش میخندید پرسید.

- چرا من این کار را کردم من مجبور بودم او را نجات دهم. وکیل مدافع تصمیم گرفت تا وقتی همه مردم براهگنده شوند منتظر بماند. اینکه به پاک کردن عینکش پرداخت میتوان نتیجه گرفت که روحا خسته شده است. مستر مایهرن نزد خود متوجه شد که این ژست جز عادتش شده. همینکه حرفی بمیان میاید فوراً عینکهای خود را میگیرد. همسرش نیز همین حرف را میزند. بلی. همین

حرف را میزند. بلی، ایمن عادت تھا خیلی دلچسپ است و سبب جلب تجسس میگردد!

بلی. بهر صورت حادثه فوق العاده دلچسپ بود. این زن این رومین هیلگر. چقدر سعی نمود خود را در محکامات نشان دهد و چقدر احساسات بیان آورد.

همینکه مایهرن چشمانش را بست. همان لحظه در برابرش سیمای زن بلند قد و رنگ پریده غرق احساسات هیجان انگیز مجسم شد. آیا عشق بود. تنفر بود. و آن حرکات عجیب دست.

او این حرکات را در وجود کسی دیگر هم متوجه شده بود. مگر در وجود کی در همین نزدیکی ها.

مستر مایهرن بخاطر آورد و نفس بند آمد. میسر مگسون ارستین!

غیر ممکن است! آیا واقعه! حالا او فقط یک مطلب را -

بقیه در صفحه ۸۴

د ((سرباز جام)) تورنمنت
هرکال د افغانستان جمهوریت
داردو د ورزش د لوبو مدیریت
له خوا په خاصو پرمختیو مراسمو
سره جوړېږي.
سرباز جام د دغه تورنمنت اوومه
کالیزه د میزان په میوېسمه
د افغانستان جمهوریت د دفاع
وزارت د لومړي مرستیال او د
افغانستان د جمهوریت د
اردو د سپورت د عالي

پاڅی د پوهې له مخې نه

ورپاڅي شو. هغه ټولگی چسپي
محصلين اوشاگردان به په کی -
ناست وو. ټول حالتونه ورته
تکراري شول. داسی نه چسپي
هغه وخت یی د وطن په وړاندې
د خلکو په وړاندې څه گناه کړې
وي. چي اوس یی عذاب وینی!

نه داسی هم نه!
او بیا به یی د خپلی استاد په
د وران ته بڼه په غور وکتل. د
شهر به یی هروخت له خانه
سره په چرت کی شو. په همدې
ډول یی شپي شپي او ورځي
ورځي تیري کړي. خود هغه
د چوتیا په راز هیڅوک ونه
پوهیدل. هغه ډیر مغرور -
سرشاره او بی پروا انسان وو.
شاهیني نظری درلود. هیڅ
څوک یی پرېځان نه پوهول.
- داسی نه چي گوندې څوک
فکروکی چي په زندان کی تنگ
شوي دي. له زندان نه یی ترهه
کړي. نه! او بیا به یی چي کله
د چاشونډي وچي ولیدل. نوغلی
به ورته د احم ویل:
(! به تاسی د سرو اومپرونو حساب
شوي دي. زموږ سره ښکته
کوي!!)

خو د هغه په دروني وسوسه
هیڅوک نه پوهیدل. هیڅوک
یی پرېځان نه پوهول یوازي ټول
افکار او تصورات له هغه سره وو.
هیڅ چاته یی نه ویل.

کله کله به یی د خپلی کوتی
مخ ته په پویل زندانی سترگی
لگیدل. هغه له ده سره په
یوه قضیه کی زندانی وو. په
اصطلاح یوه قضیه. د هغه حالاتو
او کړکړتیه به یی پام شو. ځان به
یی له هغه سره یوشان ولید. ځان
به ورته ډیر کم اوکو چنی ښکاره ښو.
وږه زوریده غلی به شو. او بیا به
فکرونو په مخه واخیست:

- اولاد ونوته یی څوک پیښور
ورته کړي. چي پلاری. . . .
داسی وکړل. او بیا به یی د کلیو
ساده خلک پر نظر کی راوستل. له
ځانه سره به یی وویل. هغوي

به پوه شئ داسی قضاوت به نه
کړي. نه! هغوي حق بین دي
بد قضاوت به نه کړي!
سره زمره کاوه:

د اوطن زیارت زموږ
د اوطن نعمت زموږ
د اوطن په دي دنیا
دي لکه جنت زموږ. . . .
د اوطن صفا وطن
زړه د اشیاء وطن
ژوند د ملنگ جان دي
د افغانستان دي

اود دي ترانی د زمږی سره په
غبرگ د خپلو درسونو وخت ذهن
ته ورغی. (د افغانستان
نقشه ده. د ازموږ وطن دي. دا
موږ ته له پلرونو راپاتی دي. د
همدي وطن د ساتنی له پاره په
خپل سرونه ښندو.
سرښندنی به کوو. لکه د خپلو
پلرونو په خیر. د ده له پولو به
ساتنه کوو د نیکونو په خیر ویاړلی
ده چي د ده د ساتنی په لار کی
د خپلو سرونو کله منار جوړ کړو.))
او بیا به ورته هم د اترانه غبرگه
ذهن کی حاضر شوه چي:

د اوطن زیارت زموږ
د اوطن نعمت زموږ
به ذهني لټه کی په شو هیڅ
به یی پیاد نه کړل. له خانه سره
به وپوځید.

- نو همدازما گناه ده.
- خومره مقدسه گناه!
د یوه ښوونکی گناه. د وطنپرستی
درسونو کولو گناه ښه خیر دي. -
عادي خبره ده.

خوبیا به یی هماغی وسوس ته فکر
شو: نو خلک به پري وپوهیږي
- هغوي به په دي وپوهیږي
چي زه. . . .

- نه خداي خبر!!
ځان به یی له ډیرو تیوسونو
سره مخامخ ولید. بیا به له خانه
بیا به یی په ډیر شک او گومان
سره په ټوله ماضی یوځل غلند
نظرو کړ. هیڅ شی به ونه زوره
مرگ وهلو. ټکولو. سپکاوي. بدو
ردو، کتلو. . . . خویشنی او

هغه څه چي په ټوله زندانی
موده کی یی هغه زورولو. خبر
هیڅ چاته یی څه نه ویل.
هغه به د تلویزیون د لیدلو
په وخت کی هم موږ د اشان لیدلو
هرڅه هرڅیر او هرې سندري ته
به فکر وړي وو. څو کله چي به
د اترانه غبرگیدله چي:

د اوطن دي ځان زموږ
د اوطن ایمان زموږ. . . .
نود سروښته به یی هم نیځ ولاړو.
ننوتی سترگی به یی راوتلی وي.
اوبه به خیر تعبیر به یی کتل.
شوندي به یی رسیدلی. او داسی
به برښیده چي گوندي یوه
شیبه تسکین یی وشو.
د ځان دردونه یی غلی شول.
په زړه کی به پوځیده.

د ازموږ اشنا وطن
درد له موشفا وطن
زړگی یی پري روښان دي
د افغانستان دي

او کله چي به د تلویزیون د پاي
وخت راغی. ملی سرود به پیل
شو. دي به سم دم ودرید. د یوه
عسکر په خیر. د وطن د یوه سرباز
په خیر. خپل درناوي به یی پر
ځای کړ. د وطن بیرغ ته به یی
سرښکته کړ او بیا به غلی خپلی کوتی
ته ننوت. داسی لکه چي تمل یی
شوي وي.

تسکین یی شوي دي. او روح یی
ارام شوي وي.
پزهغه د اعدام حکم شوي وو.
هغه ته اورول شوي. هغه ته له
ځانه د دفاع حق نه ورکړ شوي.
ټولو زندانیانو هغه ته په یوه
ډول کتل. د هغه روانی حالت ته
یی کتل. په خپلو منعوکي به یی
سره گونگوسی کول. خبري به یی
کول.

- هجیه روحیه لري. په اعدام
هیڅ چرت ته وهی. لکه چسپي
د هیڅ نه وي خبر.
- بل به پري راودانگل. نه بڼه
خبر دي. پوهیږي خو ډیر میړه.
سړي دي. ډیر باشعاسته دي.
چاته سر نه ټیټوي. چاته غاړه

نه زدي. اوبل به هم دا ډول
راتوپ کړ: نه! هغه نه غواړي
څوک یی وښی. هغه له چا
ښښه نه غواړي. هغه عجیب
شخصیت دي. هغه زموږ د تاریخ
یوه خیره ده. . . .

خو خپله یونځ درلود. یوه تلوسه
یی درلوده. یوه تشویش او -
اندیشی زورولو. او د هماغه یوي
خبري په خاطر یی سترگی
پتیدل غوره کتل. هغه څه چي
چاته یی نه ویل. کله چي به د
زندانی په انگر کی هغه راڅرگند
شو. ټول به چوپ شول. لکه چي
ټولگی ته راننوتی ټولوبه سره
پویل ته کتل. په اعدام محکم
ښوونکی به یی ولیده. ټولوبه
د سترگو په کونجونو کی هغه ته
وکتل. خو هغه یی پروا کښناست
سکرت به یی لگاوه. د زندانی په
اوچتو دیوالونو به یی سترگی
گنډل وي. د اسمان په وسع
به یی فکر کاوه. اوحتما چسپي
هره شپه به او هره گړي به د
خپلی رنگینی ماضی ټولسې برخي
اوخوږي شیبی یاد ته ورتل. فکر
به یی کاوه. بیا به هم د خپلو
خدمتونو. درسونو روزنوا و
زده کړي ورکولو خوند وړي شیبی
په هغو به یی فکر وکړ. لکه چي
د هغه د ژوند ډیري خوږي شیبی
هماغه وي. په ټولگی کی ودریدلو
شیبی زده کوونکو ته د درس -
ورکولو شیبی او بیا به یی پري
غور وکړ.

د هغو بوښتنو ته خوا بونه ویل
څه یی ویل. د خانه سره به یی
فکر وکړ. حساب به یی پیل کړ.
- یوازي وطنپرستی. د وطن سره
عشق. د خلکو سره مینه. د خلکو
د غرور او میرانی سره مینه. د خپل
وطن د ماضی اوستقبل سره مینه
او همدابه یی گناه وه.

خو هغه یوشی زورولو. او
هیڅ چاته یی څه نه ویل. نه
پوهیږم چي هغه به له څه زوریده.
له شکجی، اعدام، زندانی. . . .
خو په دي شیانو پوهیدم چي له
دي هغونه زوریده. ډیر موده

پوه نه شم
له ماسره د اپوښتنه وه . چي ايا
دي به هم له خه زوريزي اوکته .
خود پوي شپي به سبا
وبوهديم . د مني پخه شپه وه .
سورپاد لگيده . تازه واوره شوي و .
بیره اسمان شين شوي - يخ باد
لگيده .
له ماښام راهيس تولى برښنا
لگيدلى پاتى شوي . د د هليز
تولو زندانيانوته د ژور ویده کيدلو
امرو شو . تول پروتل . خولکه چي
تول وپي پاتى شول . شپه پخه
شوه . له نيم واوښته له کوچني
شپينه يي کړکي . په هماغه ډول کم
ساري د هليز معلوميد .
چي د زندان له پراخي او اوښتيز
د روزي دوه جنازي وويستل شوي
يوه ډيره درنه وه . اوله هم
سپکه وه . کوچني وه . د نيم کښو -
کړکيو تولو شوکړ کوونکو په درنه
جنازه سترگي گندلي وي .
تولو يو بل ته ويل . همدغه درنه
جنازه د هغه ده . هغه چي خو
سربازان تري تاودي تول
سره پسيدل . همدغه جنازه ، درنه
جنازه . . . د هغه ده .
سربازان ورپلي نه شوه . درنه وه ،
هغه د هماغه ښوونکي جنازه وه .
خوسهار چي تول بند يان د زندان
انگړته راوتل . تول غلي اوچوپ
وو . تول پرېشانه برېښيدل . خو
د تولونه مي يوه خبره اوريدله . . .
يوازي يوه خبره .
اوله هغه وروسته پوه شم چي
هغه ، د خه په باب نکر کاوه .
يوازي يوه خبره او هغه د اچي
تولو په ويل .
هغه هيڅکله خاين نه وو . او
هيڅوک به د هغه په باب د خاين
قضاوت ونه کړي . په هغه وطن
ډيرگران وو . بحينو به ويل : موږ
د هغه شاگردان وو . هغه يوازي
يو حقيقت پيژاند : د افغانستان
حقيقت ، او هغه وخت بيازه -
وبوهديم چي هغه يوازي د خيانت
توتونو زورولو . خو هغه هيڅ -
خيانت نه و وکړي .



شاه اتهام

بقيشه از صبحه ۱۱

ميخواست ، ميخواست روميښ
هيلگير رابه بنيد .
مگر ملاقات آنها پسرانگشت
زمان نسبتا زيادي صورت
پد يوقت که به اين ترتيب محل
ملاقات اهميت بخصوصي ندارد .
رومين گفتم .
چه اين ترتيب شما حد
زده ايد که من چهره ام را تخنيو
داده بودم ، مشکل ترين کار اين
نيود . روشني چراغک گاري مزاحم
شناخت کريم ميشد . اما ما سايه
مطالب . . . فراموش نکيد که من
اکتوبر بودم . ام .
- لاکن براي چه شما . . .
شهادت همسري را که بي
نهایت به دوه روفادار بوده
ويي از حد دوستي داښته
چه کسی باور ميکند خود شما
نخست اينکه متهم
جوان د لېسې بود . دوم ، اين
مرد جوان و جالب رابه قتل

بسيار وحشتناک متهم ساخته
بودند . و بالاخره روميښ
علت گرمي و د لېسې بودن
محکمه . رومين هيلگير عده مترين
شاهد اتهام بود . اکثر روزنامه
ها عکس او را نشر کردند . در -
نشرات راجع به گذشته اش
معلومات (موتي) به چشم ميخورد
اول همه چيز طبق معمول
جريان داشت . قبل از همه
محققين نتايج کارشان را قرائت
نمودند . بعد ژانيت ماگييزي
را خواستند و او همه آنچه را
به مستنطق گفته بود کلمه به کلمه
تکرار کرد . وکيل مدافع طبعي
سوالهايش توانست او را يکسوي
د و بار به ضد و نقیض بودن
شهادت متهم سازد . فشار
عده و وکيل مدافع بالاي ايښ
حرف بود که با وجود شنيدن آواز
مردانه توسط خدمه هيڅ نوع
اثباتي ميني برايکه گويي آواز
مربوط به ول است وجود ندارد .
او همچنان توانست هيښات
قضائي را به اين امر متقاعد
بسازد که اساس شهادت خدمه
رايد ميني اس نسبت به متهم
تشکيل میده نه فاکها .
شاهد عده را فرخواندند
- نام شما رومين هيلگير
است .
- بلي .
- شما تبعه اطریش هستيد ؟
- بلي .
- سه سال اخير را شعفا
بحيث همسر پاتهم سپري
نموده ايد ؟
رومين براي يك لحظه بالثونارد
چشم به چشم نند .
- بلي !
تحقيقات ادامه يافت .
رومين حقايق وحشتناکي را
در اختيار قضا قرار داد . در شبي
که قتل صورت پذيرفت متهم
باميله فلزي از خانه برآمد .
ساعت ده و پيست دقيقه برگشت
و معترف به انجام قتل شد .
ناگير بيراهن او را که آستينش
باخون خشکيده لکه سياه خورده
بود آتش زدند . ول با تهديد
او را مجبور به خاموشي ساخته
بود .

روحیه هيښات قضا که در ول
خوب بود به اساس ترسيم بنظره
وحشتناک شخصيت متهم قطعاً
د مگرگون گشت ولي مطلب ديگري
هم بنظر ميخورد . بر خورد نسبت
به رومين هم تغيير کرد . زيرا
بي غرضي و صداقت در صحبتش
کفايت نميکرد . در هر کلمه اش
خصوصيت نمايان بود .
وکيل مدافع با سنگيني و متانت
بر خاست و اظهار داشت که همه
گفته هاي شاهد ساخته هاي
خصمانه مغز است . در آن شام
فلاکتبار او اصلاً د ر منزل نبود
طبعاً نميداند که ول چه ساعتی
برگشته است . او همچنان
به هيښات قضائي اطلاع داد که
رومين هيلگير با مرد ديگري منا -
سيات عاشقانه دارد و به خاطر
ان مرد ميخواهد متهم را بي وقار
ساخته به اتهام جنايتي که اصلاً
مرتکب نشده است به اعدام
سوقش نمايد .
رومين باخون سرد ي تعجب
آوري تمام اتهامات وارده را رد -
نمود .
آنگاه د ر سکوت کامل که
تصور ميشد تالار قضا حتی نفس
هم نميکشد ، نامه رومين هيلگير
قرائت شد .
(ما کړدوست داشتني ام !
سرنوشت خود بخود او را بدست
ماميد هد . او زنداني شد ما ست
براي من اينرا نعماند يد . اما
من انسانهارا خوب ميشناسم .
از من اعتراف ميگيريد . مطلب
خجالت باري رابه من نسبت
ميد هيد . بگذار من بد ترو
ناشايسته تر از آنکه عليه او
شهادت ميگيرند ، باشم . مگر
اين انسان برائت ميگيرد)
- مگر نامه چطور
- فقط يك نامه . نامه بيکيه
بالاي همه نامه فرار داشت
به اصطلاح شما جعلي يا ساخته
گي بود . همان نامه هم تمام
مطلب را حل کرد .
- اما آنکه نامش ما کس بود ؟
- چنين کسی نيست و هيڅ
گاهي هم نبوده .
- بهر صورت ما بدون ايښ
د رايه هم ميتوانستيم او را نجات
بد هم .
پايان

رهتمای معاملات روح لا فقیری



در خرید و فروش
خانه، زمین و
موتور شامال رهنایی

نمایند • آدرس:
شهرنو چهارراهی حاجی
یعقوب مقابل شنبس سروسس

تلفن و فکس: ۳۲۵۲۹
تلفن منزل: ۲۵۳۸۳

شارپ سنتر
ورکشاپ

رادیو، تلویزیون
و ویدیو کستهای

به قیمت ارزانه بطور
مطمین ترمیم نمایند

آدرس: چهارراهی -

حاجی یعقوب
تلفن: ۳۲۶۷۳

مادم برای من همیشه سزاوار -
ستایش و احترام بوده است -
- شما کدام چهره هارا در -
سینمای کشور معرفی نمود اید ؟
من کسی را معرفی نکردم -
خودشان خود را معرفی کردند
یعنی کارشان معرفی شان کرده
من صرف زمینه معرفی را فراهم
کرده ام - درین زمینه حرف من
جدی و درست است نمیخواهم
برکسی منت بگذارم -
- کدام چهره های جدید
را در سال جاری شما معرفی -
خواهید کرد ؟

هستند دختران و بچه هائیکه
در تازه ترین فلم که از حماسه های
جادو آناه سمت شمال خواهد بود
مردم با چهره های شان آشنا
شوند ، خدا کند انتخاب ما مردم
پسند یابد -

- آیا گاهی از کار خسته -
میشوید چه وقت ؟
من از کار خسته نمیشوم ، کو -
شمن میکنم بر اعتمادم تسلط باشم
مخصوصاً ، وقتی که در جریان فلم -
برداری باشم کوشش من اینست
خوب باشم تا دیگران آرامش
احساس کنند و فضای سینمایی
ساخته شود ، میگوئید که اعتمادم
ناراحت باشد آنگاه هی چیز
در مخم ظهور نمی کند ، فراموش
میکم ، کی هستم ، چی نمیکم ، کسی
را نمی شناسم ، حرف رانی شنوم
یاد روزم درستیز میباشم تا بخوام و
آرامش روحی پیدا کنم ، فقط صبر
و نفسی کلی من همین است -
آینده سینمای ما را چگونه -

از یابی میکند چه کبوت ها برای
کار سینماگران وجود دارد چگونه
این کبوت ها را میتوان رفع کرد ؟
حالا سینما با همه نارسایی ها
و کبوت های پرمایه گرفته ، نباید
رها کرد ، با اقتاد و تخنیک
نیرومندش ساخت ، زمینه های
تولید بیشتر را مساعد ساخت
و سینما را باید مسیر داد ، هویت
افغانی را باید ثابت کرد ،
از مردم نباید دور نگاه داشت -
خواست های مردم را با شکلی باید
ارایه داد که ذوق شان بهتر
از بروز برورش یابد ، باید زندگی
خود شانرا به تصویر گرفت که
بیگانگی احساس نکنند ، از مردم
سیاسگزار هستم چون همیشه
برای فلم های خود شان ارج -
عذاشته اند ، تشکر -

برابهای سینما

سقوط اش مترسم نه به این معنی
که فشارش را روی شانه های خودم
احساس میکنم بلکه سقوط به معنی
ابتدال گرای ، که هویت ملی و
حیثیت افغانی ما قربانی نگردد -

- چند سوال مشخص:
- شما ازدواج کرده اید ،
زنه کی شخصی تان چگونست ،
چند طفل دارید ، آیا به آن
ها میرسید یعنی به زنه کی
شخصی تان بیشتر میرسید یا نه ؟
- بلی شش سال میشود ، دو
پسر دارم ، کوشش میکنم به آنها
برسم ، منحیت یک کارگردان -
احساس شانرا درک میکنم -
فوق العاده شوخ استند ، به
من علاقه دارند ، برایشان پدر
مهربان هستم هیچگاه خوش
ندارند دست خالی داخل خانه
شوم ، همه خسته گی های روز
بامستی آنها رفع میگردد ، انرژی
تازه برایم میدهند ، باور کنید
در خانه یک لحظه از من دور
نمیشوند حتی هنگام نوشتن -
- عشق از نظر شما چیست
یک سینماگر که در فلم های شان
نیز این ساله جادارد چیست
و چی فکر میکنید ؟
عشق انسانی ترین بدیده
است اگر قلب من این احساس را
نمیداشت شاید کارگردان نبودم
عشق مرا نیروی پخند ، قلبی
سرد است که در آن عشق وجود
ندارد ، روح تو شاد باد احمد -
ظاهر که عاشق عشق بودی -
- خوب میگویند شما در کار
انتخاب هیروئین بسیار سختگیر
نیمتید این درست است ؟
از چیزی که کم پیدا میشود
آدم زیاد سختگیر نمیشد ، اما
دلیل اصلی اینست که من
به زن احترام قایل هستم ، چون

عشق از شیرین پدیده
است که اگر قلب
من این احساس را نمیداشت
شاید کارگردان نبودم

بقیه از صفحه (۲۱۴)

بلکه برای سینماگر نیز میگویم
وقتی احساس کردید به سینما
عشق ندارید ، بگذارید و راه
دیگری برای زنه کی انتخاب -
کنید ، پس برای اینکه فلم بسازیم
باید سینما را بشناسیم این دید
سینمایی برای سینماگر سینماست
بدیده های تازه یی گل کرد ،
صدیق برمک ، همایون مروت ،
نمره یی میوه را از شاخ ببرم آن
میتوان حدس زد -
- آیا شما از کارتان خسته
نشده اید ؟

نه من خسته نشده ام ، چون
هنوز آغاز نکرده ام با موج دست
و پا میزنم ، سینما بحر است ، کارش
طاقت فرما است ولی خسته کن
نیست ، چون هر لحظه تازه گی
دارد ، در برابر سینما مسوولیت
احساس میکنم ، بایه هایش را
اساسی باید بنا کرد ، چون از

۱۴ سال دانشان

بقیه از صفحه (۳۶)
دارم ، و خودم از آن جا رستم
غافل از آنکه در یور تکسی
به وی مشکوک شده مقامات
نیصلاح را آگاهی میدهند
عاقبت جسد را در آن میابند !
مجرم اندکی بعد تر از انجام
جرم دستگیر میگردد و در زندان

عدالت در پیشگاه محاکم به اقرار
می نشیند . محاکم ابتدائیه
و مراجعہ اورا محکوم به حبس
۲۰ سال نمودند اما عروس تمیز
طلب گردیده و فریاد می کشد که
ای قنات آخر اراده من سلب
گردیده بود . من مریم (جنون
دوره دارم) . دکتوران معالج
نختر را تأیید نموده و بالاخره
او با بیان چند سخن و ذکر مرض
توانست حکم محاکم باصلاحیت را
تغییر داده و به ۱۴ سال حبس
محکوم گردد .

ورزش کونگفو

بقیه از صفحه (۸۶)
آن بیشتر شد و تا حال که اضافه از
۴ سال میشود به همین این سبوت
می پردازم و کوشش دارم تا به معیار
های آخری خود را برسانم در همین
زمانیکه تحت نظر عبدالرحیم یوسفی
تیمناش را انجام میدهم خودم نیز -
رهبری کلب را به معده دارم و شاگرد
تربیه مینمایم .
- حرکات ورزش کونگفو از کدام -
ورزش گرفته شده ؟ - ورزش کونگفو
بطور مشخص از کدام ورزش دیگری
گرفته نشده ، بلکه این ورزش خود
دارای تکنیک های خاص میباشد و
بعضاً حرکات آن شبیه دیگر ورزش
های رزمی میباشد .
- فرق ورزش کونگفو با ورزش های
دیگر رزمی مانند تی - کواندو و کاراته
در چیست ؟
- در تی کواندو ۷۰ فیصد از -
تکنیک های پایا لگد استفاده شده
و ۳۰ فیصد از دست کار گرفته شده
میشود به همین ترتیب در کسارامه
۷۰ فیصد از تکنیک های دست و -
۳۰ فیصد از پا و لگد استفاده بعمل
می آید ولی در کونگفو چنین نیست .
در آن ۵۰ فیصد از تکنیک های دست
و ۵۰ فیصد از تکنیک پاها استفاده
میشود و بعضی فرق های دیگر نیز

دارد . در کونگفو وجود انسان برور
زمان در برابر ضربه مقاومت نهاد
پیدا میکند .
- اگر واضح سازید که ورزش -
کونگفو یکدام سبب پیش میروند ؟
- کونگفو - توا از ابتدای الی
پرومیسوری دارای هفت خط و چندین
اناقای دوم اتادو و سوم سوتو
چهارم سام ساماید و پنجم
مایاند هست و ششم کواندملیانه
هست و هفتم بنام مای باتها پنجه
مرگ میباشد که در جهان تا همین
اندازه کار شده است . و شالهند
ها هر کدام اول سفید و سبز و دوم
سبز و سبز (سبز سبز) و سیم
قهوهی و سبز (سبز قهوهی) چهارم
سپاه و سبز (سبز سبز) و پنجم
سبز میباشد که جمله ۷۳۰۰۰ -
تکنیک شامل دفاع و ضربه و عکس -
العمل میباشد . در این ورزش نیروی
سلطه بالایی خود نیز رول دارد که
همانا نیروی فیزیکی وجود انسان
است .
- بنظر شما این ورزش بر نظم
جامعه تأثیر سو نه گذارد ؟
- بخاطر جلوگیری از انحرافات
اخلاقی و اجتماعی در کونگفو هنگامیکه
امتحان اخذ میشود همه سوگند یاد
میکند و شعارشان این است -

زنی که همه را...

بقیه از صفحه (۵۸)
شرح چنین دیداری را بیاور -
کم .
باخاتم ((نثودوروتا)) خد ا
حافظی کردم به دوکتور شعری
مراجعه کردم . او برایم گفت
که خانم ((یولیانثودوروتا)) -
انسان منحصر بفردی است که تا
اکنون حتی یکبار هم در تشخیص
بیماریها اشتباه نکرده است .
همه بیمارانی که او نزد ما
فرستاده همان بیماری را داشته
اند که او خودش قبلاً تشخیص -
دراده است . دوکتور مشویل -
شفاخانه شماره ۹ شهر نینزه
من گفت که خانم ((یولیانثودوروتا))
یک شخص دهنده
بی نظیر بیماریهاست . خانم
((پراسکها ایرانوتا)) هسله -
زن خارق العاده ایست که من
ملاقاتش کردم و از قدرت عجیب -
چشمهایش برای شما نوشتم . او
برایم گفت که ((یک روز من حامل
بد شد . کمک نفوی آمد . -
دوکتوران حدود ۶ ساعت
بالای سرم بودند . آنها تصور
میکردند که سکه قلبی کرده ام
من خواهش کردم تا خانم
((یولیانثودوروتا)) را بالای سرم
بیاورند . او آمد و پس از چند
دقیقه که به من خیره شده بود
گفت که سکه قلبی نکرده ام بلکه
دچار تشنج معده ورمی شده ام
بعداً ثابت شد که تشخیص او
درست بوده است))
متخصص شوری که روی
این زن مطالعه میکنند معتقدند
به اثر حاد آن که ۱۰ سال
پیش برای خانم ((یولیانثودوروتا))
رخ داده و بر اثر عمل مقابل بار
های الکتریکی بفرز او توانائی -
شعشع شده تحت قمر زبافته
است و به همین دلیل او میتواند -
آنچه را که نیروی پست و گوشت
بدن انسان وجود دارد ببیند .
محمد نصیر احمد

گوگوش در پاهای حجاب کامل

از محکمه گرفت و برای ازدواج، بار دیگر به اروپا بازگشت و همراه خود یک عاقد و دو شاهد ازدواج نیز به اروپا برد.

(محمد کریم ارباب) به مجرد رسیدن به ایتالیا و نشان دادن برگه قانونی طلاق به قربانی و گوگوش، آن دو را از تصمیم محکمه مطلع ساخت و گوگوش بناچار طبق قولی که داده بود در حضور دو شاهدی که (محمد کریم ارباب) با خود به اروپا برده بود به عقد ازدواج (محمد کریم ارباب) درآمد و پس از مدتی به ایران بازگشت تا در کاباره ها برنامه اجرا کند و از حمایت مالی و نفوذ دولتی شوهر جدیدش برای زندگی در ایران برخوردار شود.

در سالهایی که او میخواند و یاروی برده تلویزیون و سینما ظاهر میشد کمتر بیننده یی میتوانست حدس بزند که ملکه ترانه های دلنشین و شاد ایران چگونه اسیر است و چند کاباردار ایران با استفاده از قدرت مالی و افسانه های خود چگونه او را به زنجیر کشیده اند تا از او برای پول بیشتر درآوردن استفاده کنند.

این اولین طلاق و دومین ازدواج گوگوش نبود. او پس از بازی در چند فیلم معروف و پولساز ایرانی از نزدیک با (بهروز وثوقی) معروف ترین هنرپیشه فیلمهای ایرانی آشنا شد. این آشنایی و نزدیکی به عشق جنون آمیز ختم شد. گوگوش که تقریباً با بهروز وثوقی زندگی میکرد تصمیم گرفت از (محمد کریم ارباب) طلاق گرفته و با بهروز وثوقی ازدواج کند. (محمد کریم ارباب) با استفاده از قدرت مالی خود بار دیگر وارد صحنه شد تا مانع این ازدواج گردد و خود همچنان مالک گوگوش باقی بماند. اما سرانجام به اشاره (دربار) ایران و در مقابل تصمیم قانونی

بقیه از صفحه (۵۳)
دستگیری، بازگشت خود را به ایران به تعویق انداختند. گوگوش در ایتالیا اعلام داشت که از ترس کاباره دارها و زندانی شدن حاضر نیست به ایران بازگردد و همین خبر باعث وحشت بسیاری از تهیه کنندگان فیلمهای ایرانی، صاحبان استودیو و همچنین کاباره دارها و ترانه سازها و آهنگ سازها شد و همگی به (محمد کریم ارباب) فشار آوردند تا دست از تعقیب گوگوش و شوهرش بردارد و اجازه بدهد آنها آزادانه به ایران بازگردند. (کریم ارباب) در مقابل همه این خواهشها مقاومت کرد. در همین زمان گوگوش در ایتالیا اعلام داشت که محمد کریم ارباب میخواهد مرا از شوهرم جدا کند و خودش صاحب اختیار من شود. (گوگوش) در این زمان هرگز قادر نبود چکها و سفته های را که (محمد کریم ارباب) از او در اختیار داشت برداشت کند. او این چکها و سفته ها را طی چندین سال به عنوان تضمین اجرای برنامه در کاباره های محمد کریم ارباب به او داده بود و حالا با قطع اجرای برنامه در این کاباره ها طبق قانون مجرم بود و باید یا به زندان میرفت و یا چکها را می برداخت. (محمد کریم ارباب) سفر کوتاهی به اروپا کرد و در همین سفر گوگوش موافقت کرد از شوهرش طلاق گرفته و همسر (محمد کریم ارباب) شود تا بتواند به ایران بازگردد. (محمد کریم ارباب) نیز موافقت کرد که از شکایت خودش از گوگوش و شوهرش صرف نظر کند و تمام چکها و سفته های گوگوش و شوهرش را به آنها پس بدهد. (محمد کریم ارباب) با وکالتنامه گوگوش برای طلاق به ایران بازگشت و طلاق گوگوش را غیباً با



و جدایی سم شد. پس از این - جدایی گوگوش جزینده ترانه بیشتر نتوانست بخواند و چندین بار نیز برای نجات از اعتیاد ی که پس از جدایی از بهروز وثوقی به آن روی آورده بود در بیمارستان بستری شد. مشهورترین ترانه گوگوش در این دوران (بشنوای همسفر) نام دارد. این ترانه را گوگوش ضبط تلویزیونی نیز کرده است و تلویزیون افغانستان نیز بارها آنرا پخش کرده است. در این ضبط تلویزیونی گوگوش موعای خود را به رنگ طلایی درآورده و حرکات نشان میدهد که در حالت معمولی نیست و در نوعی خلعه قرار دارد.

این دوران مصادف است با اوج حوادث انقلاب سال ۱۳۵۷ ایران و نباید دیدن گوگوش و بی خبری از او. اکنون با چاپ عکس جدیدی از گوگوش در پوشش (حجاب کامل) بار دیگر از او خبری در مطبوعات راه یافته است. این عکس نشان میدهد که گوگوش کاملاً سرحال است و گذشت حدود ۸ سال چندان تاثیری در چهره او باقی نگذاشته است. اما آیا گذشت زمان روی صدا و هنر او هم تاثیر نگذاشته و او درآینده بار دیگر خواهد توانست در صحنه هنر ایران ظاهر شود و همان تسلطی را داشته باشد که در گذشته داشته است؟

که از گوگوش برای ادامه برنامه هایش در کاباره های اوگرفت به این جدایی تن داد و گوگوش برای ازدواج با بهروز وثوقی آزاد شد. ازدواج جدید در ابتدا باد شواری همراه نبود اما پس از مدتی این دشواریها شروع شد. کاباره دارها بار دیگر برای انحصار کردن گوگوش تلاش خود را شروع کردند و شوهر او (بهروز وثوقی) رانیز تحت فشار گذاشتند. در این نبرد اینبار صاحبان استودیوهای فلسازی ایران نیز که سخت محتاج بهروز وثوقی بودند وارد صحنه شده بودند. این نبرد نیز به سود صاحبان پول و ثروت ختم شد و بهروز وثوقی و گوگوش از بیم جان خود از یکدیگر جدا شدند. در این دوران کاباردارها و سلاطین سینمای ایران چند چهره جدید را بعنوان رقیب گوگوش وارد صحنه کرده بودند و همه امکانات را برای شکستن شهرت گوگوش بکار گرفته بودند. (لیلا فروهر)، (شهره)، (نازی افشار) و... از جمله این رقیب ها بودند که بهترین ترانه سرایان و آهنگسازان ایران بدستور و با پول فراوان کاباره دارها و سلاطین استودیوهای فیلمبرداری ایران - برای آنها آهنگ میساختند. حتی پاپ این رقیبا را به سینمای ایران هم باز کردند تا بلکه اراده گوگوش را درهم شکنند و سرانجام نیز چنین شد و گوگوش مجبور به طلاق



پاتی هډوکی یا شاید په کم بسل
پخلنځی کی وي او یا هم له هماغه
قرار دادي قصاب سره.

خبريال: مگر تاسی وویل چی
پخپلو کی جوړ راغلل. که
دغه خبره لږه به یا که کسري
خوښ به شو.

هډوکی: هوکی. پخپلو کسری
جوړ راغلل. قرار دادي
قصاب د خريد اړه هیات د ري
واړوغړته دوه دوه کیلو د پسه
غوښه په کڅوړوکی واچوله، اوله رڼو
ته یی زما لږمون بخششی ورکړ.

په هغه شپه کی چی زه یی کم
تللی م اوزما نیم هډوکی یی
له نورو بیلول، زړه م غوښتل
چی د دوي دغه جوړیدل اوله
ما سره دغه عمل رسوا کړ، خو د
قصاب له چرو او تېرکی څخه م
اندانونه ولږیدل او پته خوله
پاتی شم.

خبريال: رښتیا چی تاسی د
زړه سوي وړیاست. زه
حتما ستاسی ژړا فریاد د مسوولو
کسانو غوږ ته رسم. داچی په
دي لږزنده تبه کی له مونږ سره
مرکی ته حاضر شوي اوزحمت
مو وپوست مننه کوو.
هډوکی: له تاسی هم مننه.

هډوکی: د دې پوښتنی خواب
په ما پوري اړه نه لري
تاسی کولای شی له هغه چا دغه
پوښتنه وکړی چی زه یی له قصاب
د ادې قصاب څخه دلته راوړي م
خبريال: مگر تاسی د پلورلو او
اخیستلو دغه جریمان
پخپلو پسترو لیدلی دي، ایسا
نه شی کیدای چی خپل د سترگو
لیدلی حال راته ووايي؟

هډوکی: چی نه م پرېزدی نو
باید دخپل زړه غوښه
تاته وسپرم، ځکه چی په تابلوکی
دومره غوښه نه وه لکه زه چی یی
دلته راوړي م. که د خريد اړي
هیات هماغه اندازه غوښه
اخیستی وای نوزه بیچاره اوس به
اوس د خو موسسو په پخلنځیو کی
نه، بلکی په یوه پخلنځی کی به له
خپلو هغو هډوکو سره یوځای وای
چی له مای بیلی کړي دي. خود
اخیستلو په وخت کی قرار دادي.
قصاب او د خريد اړي هیات.
غري پخپلو کی جوړ راغلل اوزه یی
په بوجی کی راوچول چی دادي
اوس د لته گوري. اوزموږ

۴۰۰ ملیونه پیشوگان...

په خدمت کی دي. په پوله کی تور
پیشوگان زیات تورن کیدل. د
دغه ناوړه نظریاتو مبلغینو، د
پیشوگانو د شپې ژوند، د سپوږمۍ
په شپوکی د هغی گړنیدل، په
تورن کی د پیشو د لیدو څارک.
العاده توان او په پای د هغه
د بیولوژیات قدرت د مثال په توگه
یا دوه. اروپا د دغه قهر او غصی
په خاطر زیات تاوان وگاله.
صحرا یی موزکان په زیاتی چټکی
سره زیات شول او راز راز ناروغی
په اروپای کی خبرې شوي.

پاڼی له ۷۲ مخ نه

له زیان څخه د ژغورنې لپاره، چی
نه یوازې د بیرو بارونو ته زیان
رسوه بلکی پخپله بیرونی ته هم
زیان رساوه، له مصري پیشوگانو
څخه کارواخیست.

په لرغونی مصر کی پیشوگان
سیپخلی گڼل کیدل او هیچا
حق نه درلود چی هغوی ته
د لږزیان ورسوي. که څوک به
د پیشو په وژلو تورن کیدل، د
مرگ خطر به یی برسره گړید.

که چیرې به کم کور او راخیست
نولومړي به پیشو ژغورل کیده او
وروسته د کور نور مالونه کله چی
په پیشو په کومی کورنۍ کی سړي
شو هغه به یی مومیایی کاوه او
په ځانگړي مرستون کی به یی
بنځوه. همدې فوق العاده.

د رنای پیشو ته په ځان باور ورکړ
چی خیال کیري چی نننی نښانی
یی تراوسه پاتس دي. په
مسلمانانو کی هم پیشوله ځانگړي
مینې او درناوي څخه پرضمن
و او په اسیای هیوادونو کی
د پیشوگانو د زیاتوالی پودلیل دا

هم کیدای شی. ځینو مسلمانانو
پخوا عقیده درلوده چی د ري رنگه
پیشو، کورله سوخیدو څخه ساتی
البته د اهت او درناوي تل اوسه
هرځای د پیشوگانو په برخه
نه و. په منځنیو پیړیو کی مسیحی
کلیساگانو په اروپا کی اعلام کړه

چی په پیشوگانو کی ناپاکه روح
موجود دي او پیشو د وزخی موجود
دي چی د شیطان او کوډگرو

د وخت په تیرید سره دغه خرافات
هیرشول او یوځل بیا په اروپا کی د
نړي د نورو ځایونو په ځیر پیشوگان
د انسانانو په نزدی د وستانو بدل
شول. د ځینو هیوادونو پخوانیو
ادبیاتو پیشو د خوښی، نوښت،
هونیاریا، پوهی او مبارزې.
سمبول بللی دي. ټول پیشوگان یو
ټول اواز لري ((میو میو)) خو
د نړي په بیلا بیلو برخو کی
انسانان په مختلفو اصطلاحاتو
هغوی ته غږ کوي. روسان وایی
((کیس کیس))، انگریزان
او مصریان وایی ((پس پس))،
هندیان وایی ((چو چو)) او
فارسی وایی ((پیشو پیش)).
په نړي کی څلور سوه ملیونه
کورنی پیشوگان ژوند کوي چی د
بیلا بیلو نژادونو لرونکی دي. د
((لاوس)) فرهنگه (د ۱۹۸۳
کال چاپ) د پیشوگانو نژاد ۶۸
ټوله یاد کړيدي. ټول یرکلونه پخوا
((فراگوست)) په تابلوکی چی د
هند په سمندر کی پروت دي څه
ناڅه زر پیشوگان پیدا شول چی
خپل خواړه یی له سمندري موجوداتو
څخه تا مینول او دي مسالې.
وښودله چی پیشوگان کولای شی
انسان ته له اړتیا پرته ژوند وکړي
ښایی د انسانانو په وړاندې د
پیشوگانو د بی پروایی او غرور
یو دلیل همدا په ځان باندې
باوري.

پوښتنه دلته ده چی ایسا
انسان له پیشو پرته ژوند کولای
شی؟

د پیلوم جفا

بقیه از صفحه (۴۷)

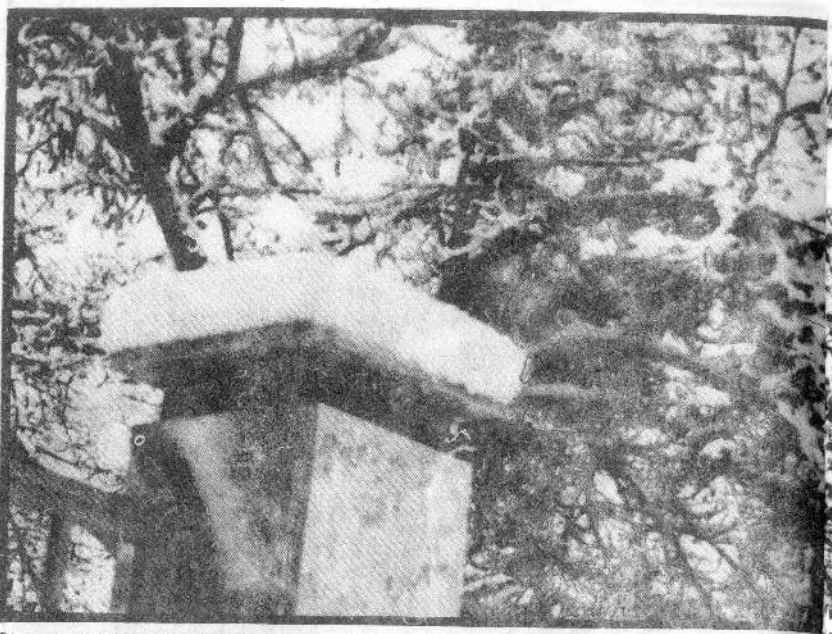
د وچشمان سیاهت قدرت بېب اتم د ارد
به هر وگان تیز تراکسی رارهنماداري
زاند از نگاهت راد پو اکتیف میارد
به چشم شوخ مست خوب طوفان بلاداري
به تلویزون قلب دید متای شاهکار حسن
که راک اندرول رقصیدي واکت سینماداري
چرا راضی شدی جانابه نورمول جفا گاري
تو چون زیبایی وینوس و آهنگ لستاداري
تو از کسب تحصیلات عالی شد غرور افزون
به عاشق کبر و استغنا مکن روی خداداري
زیهلوي خرامت انقلاب عقل و دل خیزد
چو د پیلومات صد ها متنه اند ز زیریاداري
رسد تا قدرت حسن به اوج افتخار خود
بی تمخیر ملک دل خیال کودتا داري
غرور و کبر و بی پروایی ویداد و استغنا
و یک نیا تغافل زیر عنوان حیاداري
کس چند امتحان ای مه د پیلوم دارمن
دل و دین و سرور مید هم گریده داري
عطار د زهره و زحل مریخ و (مشتری) نیتون
هم اوزا نوس و خورشید و قمر و زوفا داري

برای شما انتخاب کرده ایم

قصر ملل

ژنیو بحیث بعثت آنانیکه
از ازار و انیت می گزینند
و بعثت مرکز آزادی مذ هبسی
و معنوی و محل تصم گیسری
در بین ملل معروف گردید .
این نقش هارا ژنیو طی قرون
متدای کماشی کرد که نتیجه
دفاع د لیوانه آن از آزادی های
شان میباشد از سوی دیگر ژنیو
د قلب اروپا موقعیت خوبسی
داشته برای تاء مین صلح
شهرت جهانی را کسب نموده
است . اول در ۱۹۲۰ بحیث
مقر جامعه ملل قرار داده شد
و از ۱۹۴۶ یعنی از جنگ
جهانی دوم باینطرف مجددا
مرکز فعالیت بین المللی گردید .
سمبول نقش بین المللی
ژنیو (پلی د ناسیون) یا قصر
ملل متحد در ژنیو است که در آن
سالانه بیش از ۵۰۰۰ مجلس
دایر شده ان را معروف به
مرکز کنفرانس جهانی می سازد .
بسیاری از فعالیت های ملل
متحد در ساحات اقتصادی بشری
و اجتماعی بشمول خلع سلاح
و مسامی بین المللی براری
حفاظت میراث بشریت در همین
قصر صورت میگردد .
پلی د ناسیون در رملیوی
۲۹۰۰ نفر مامورین بین المللی
سالانه شاهد ۵۰۰۰ نفر
اعضای هیئت های مختلفه
بوده همچنین مرکز مطبوعات
ژنیو میباشد که در آن در حدود
۲۰۰ نفر روزنامه نگاران خبرها
را جمع آوری و به دورترین گوشه
های جهان ارسال می نمایند .
پلی د ناسیون بین ۱۹۲۹
و ۱۹۳۶ اعمار شد و نقشه آن
از بین طرح های پیشنهادی
از طرف یک تیم بین المللی
بنا نغری انتخاب گردیده

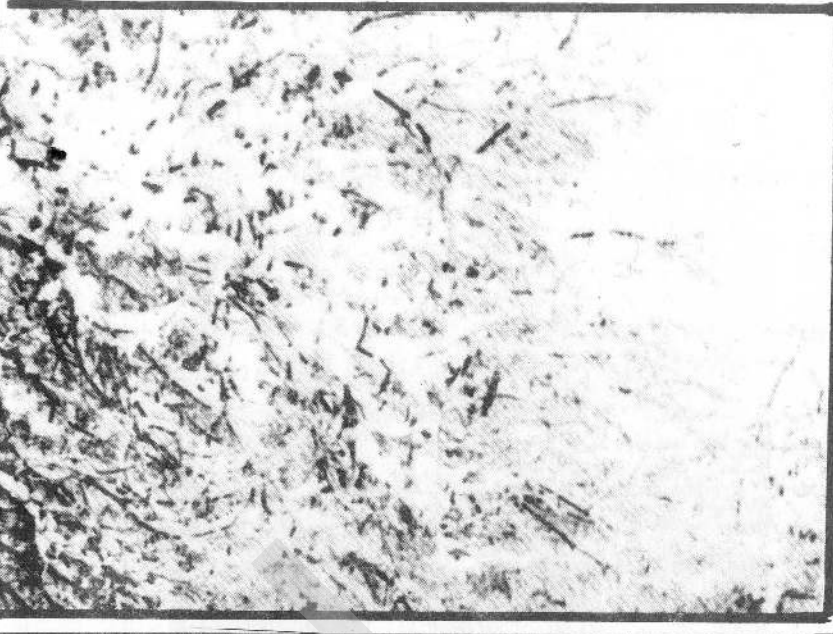
پیر زن با دستهایش
سوز زد .
— خدا یا ، حسین من
... حسین من !
پسرک از نقشهای روی
دیوار چشم برداشت و مادر را
کلانش را دید که روی بزمین
نهاد و اند و مویه میکند . آرام
آرام به سوی آنان رفت . سر
صندلی نشست . هر دو زن
مینالیدند .
— حسین ... حسین ...
آواز های در گوش پسرک
طنین انداخت . بی اختیار
آهسته آهسته با مشت هایش به
سینه زد و زمزمه کرد .
— یا حسین ، یا حسین ...
بعد ، برخاست و به سوی
ارسی رفت . به نقشهای سپید
روی دیوار نگاه کرد ، نقشهای
سپید شکل گرفتند . روی دیوار
سرای برید . بی را دید که بر
زمین ، بردشت و افتاده اند .
سرای برید و همه سفید بودند
به نظرش آمد که مادر و مادر کلانش
در میان سرای برید و ناله
میکند . مادر و مادر کلانش هم
سفید بودند . مانند برف بغضی
گلوش را گرفت و با سختی فریاد
زد :
— هزار لعنت بر شما !
مادر و مادر کلانش لختی
آرام گرفتند و بعد ، به یک صدا
گفتند :
— آمین !
و باز هم مویه شان را از
سر گرفتند :
نقشهای روی دیوار ناله
پدید شدند . پسرک تنها یک
چیز را دید بر دیوار یک نقش
بزرگ بود . سر بریده پد رش و همه
اش سفید بود . مثل برف .
— حسین ... حسین ...
...
پلی د ناسیون بین ۱۹۲۹
و ۱۹۳۶ اعمار شد و نقشه آن
از بین طرح های پیشنهادی
از طرف یک تیم بین المللی
بنا نغری انتخاب گردیده



برای روی دیوار

دیوار خیره شد . نقشها باز هم
جان گرفتند . دشت کربلا را دید
همان طوز که مادر کلانش میگفت .
خیمه ها و آشتوان را دید . سواران
و اسپان را دید . همه چیز سفید
بود . همه کس سفید بود .
زن جوان که برگشت .
و حشود میلرزید . پیر زن
پرسید :
— چیست ، چی گپ شده ؟
زن جوان ناخنهایش را به
گونه هایش فرو برد و چی کشید :
— خاک بر سرم شد .
تباه شدم .
پیر زن گفت :
— چی میگوی ، چی گپ
شده ؟
زن جوان ناله کان گفت :
— رجب میگوید که موثر حسین
را زده اند .
مادر کلانش سراسیمه پرسید
— زخمی شده ؟
زن جوان بیحال نالید :
— نمیفهمم ... چیزی
نگفت . رجب هم دیگر خبر
نداشت .

مادر کلانش گفت :
— کاش که ... کاش که
...
پسرک پرسید :
— رنگ دشت کربلا مثل این
دیوار است ، نی ؟
سوالش بی جواب ماند .
مادرش گفت :
— همسایه ما رجب هم
نیامده .
مادر کلانش گفت :
— هر دویشان یگروز رفتند
نی ؟
زن جوان گفت :
— ها ، یگروز رفتند .
برفباری زیاد است ، وگرنی زود
می آمدند .
مادر کلانش گفت :
— یا تشنه لبان کربلا !
آواز د روزه کوچه شنیده
شد . پیر زن گفت :
— زینب ، ببین کیست ؟
زن جوان بیرون رفت .
پسرک به نقشهای سپید روی
نداشت .



برای نقش

پیر زن نالید :
— یا سید الشهداء ،
خودت نگهش دار !
همه چیز از پیش چشم
حید رگم شد . دیگر نی سواری
بود و نی اسپه ، نی درفش و
نی علمداری . تنها نقشهای
سپید بر دیوار خاکبازنگ دیده
میشد . خاموشی بود . برف
میبارید .
پسرک پرسید :
— سید الشهداء نامش
حسین بود ، نی ؟
مادر کلانش جواب داد :
— امام حسین .
پسرک گفت :
— پدر من هم نامش
حسین است .
مادر کلانش گفت :
— امام کجا و پدر تو کجا ،
پدرت به خاک پای امام هم
نمیرسد .
حیدر گفت :
— اما نامش حسین است .
اگر د رکربلا میبود شهید میشد .

زمزمه کردند :
— جل جلاله !
پسرک همچنان سرگرم
تماشای جنگ سواران بود .
هیاهوی جنگاوران ، شیهه
اسپان و آواز چکاچک شمشیرها
را میشنید . همه چیز سفید بود
اسپان ، سواران ، درفشها و
شمشیرها .
پیر زن به عروسی گفت :
— حسین این دفعه بسیا
دیگر که خدا خیر کند .
زن جوان گفت :
— آخرد ر دشت و کوتل یک
قد برف است . موثر به آسانی
نمیروند . شبها موثرها در راه
میانند دفعه پیشتر که حسین
آمد ، گفت که چار موثر را زده
اند .
مادر کلانش پرسید :
— موثرها چطور زخمی
شدند ؟
زن جوان گفت :
— نی هر چارشان مردند
...

بقیه از صفحه (۳۱)
حیدر گفت :
— کمپیرک کالای سفید
دارد .
مادر کلانش پرسید :
از روی چی میگوی ؟
حیدر گفت :
— بیای خودت ببین ...
کالایش سفید است .
مادر کلانش سخن پسرک را
ناد شنیده گرفت . لحظه ای بعد
آهی کشید و گفت :
— یا امیرالمومنین !
پیر زن با پخته هایش از
پیش چشم پسرک ناپسندید شد .
دیوار خاکبازنگ با نقشهای سفید
باقی ماند . بعد ، باز هم نقشها
شکل گرفتند . سواران پیشماری
روی دیوار پدیدار شدند .
سواران هیاهو میکردند و هلهله
شان همه جا شنیده میشد . در
پیشاپیش آنان سواری با شکوه و
جلال دیده میشد . شیهه اسپان نی ؟
با هیاهوی سواران گد شده بود .
شمشیرها و برافهای سواران
صدا میدادند .
حیدر پرسید :
— امیرالمومنین بیرون
خودش میگرفت ؟
مادر کلانش جواب داد :
— نی ، حضرت علمدار ما مادر کلانش گفت :
داشت که پشت سرش میرفت .
پسرک باز هم پرسید :
— علم حضرت سفید بود ، دشت و در میان سواران دوید .
نی ؟
پیر زن گفت :
— نمیفهمم ... من که
ندیده بودم .
حیدر آهسته گفت :
— حالا که سفید است .
مثل برف .
پیر زن صدا زد :
— زینب !
زن جوانی از گشکن
جواب داد :
— چی میگوی ؟
پیر زن گفت :
— اینجا بیای .
پدر ، ضخیم کنار رفت و زن
جوانی که سرش را با دستمال



زمونځوانان همد موسیقي زده کوی

ورکول کيږي . يوه هنري جوړه
پروفیسور چترجي او کرشنا چترجي
د سند روپلو په خانګه کې، اشوکمار
میترا د موسیقي الاتو د غږولو په
برخه کې او عرفان محمد په ستار
وهلو کې د دې مرکز له زده کوونکو
سره مرسته کوي . د دغو استادانو
هر یو یې د موسیقي په اسمان د -
بحالنده ستورو په څیر لوړ مقام
لري . په دغو کورسونو کې د زده کړې
بهر د ټاکلو وختونو له مخې تنظیم
شوي او زده کړه هره ورځ پکې
دوام لري . څرنگه چې پوهنیزو
د دغه راز کورسونو جوړیدل او په
دغه برخه کې د کادرونو روزل زموږ
په هیواد کې د موسیقي اساسي
بنسټونه پیاوړي کوي او زموږ د هیواد
او هند ترمینځ د دوستۍ د لا
ټینګښت لپاره به یوه وسیله وي .

خو کاله مخکې د کلتور د دولتي
کمیټې په چوکاټ کې د هندي -
کلاسیکې موسیقي د زده کړې
کورسونه جوړ شول .
د زده کړې دغه مرکزي د تبلي
سه تار، رباب، زیرخلی، گیتار
ترمپت، سکفون، ماندولین -
کلارنت، جاز او د موسیقي الاتو
د ترمیم په څانګو کې پنځه کورسونه
شته، لوستونه یې د نوټیشن د -
سیستم پر اساس د پیاوړو هندي
او کورنیو استادانو له خوا



د نوټیشن په سیستم د موسیقۍ زده کړه د دغه هنر په وده او -
پر مختیاکي اساسي کلام او د علمي بنسټونو پر بنیاد اکاډمیکه زده کړه ده.

د دې مرکز پوښتن پیاوړې استاد چې پخوانی پروفیسر روبین چترجی معرفي کړ اوله دري کالو راهیسې پدې مرکزي دنده ترسره کوي د پوښتنې په جواب کې داسې وویل:

ما له کوچنیوالي څخه لدې - هنر سره مینه درلوده، او نه یوازې ما، بلکې زما وروڼو پردې چترجی او د پیک چترجی هم د موسیقۍ د نړۍ سخت مینه وال دي د موسیقۍ د زده کړې په برخه کې مې لومړنۍ ګامونه د استاد واجد حسین خان او استاد امیرخان په مرسته اوچت کړل. وروسته مې له استاد ((پندت بهولاناها بهت)) چې د ختیځ د موسیقۍ د نامتو استادانو څخه ګڼل کېږي زده کړه وکړه. باید ووايم چې زه په خپل هیواد کې له شلو کالو راهیسې د ((الله اباد)) د موسیقۍ په پوهنتون کې د استاد په توګه دنده ترسره کوم. کله چې ستاسې په هیواد کې د هندي کلاسیکې موسیقۍ د زده کړې مرکز جوړ شو، زه له نورو استادانو سره د موسیقۍ د تدریس لپاره ستاسو هیواد ته راغلم. باید ووايم چې په افغانستان کې د هندي کلاسیکې موسیقۍ د مرکز ممتاز شاګردان - کولای شې په هندوستان کې خپلې زده کړې د موسیقۍ په څانګه



بشپړې کړې، لکه څرنګه چې همدا اوس شپاړس تحصیلي پوړي سونه د موسیقۍ په برخه کې د دې مرکز په واک ورکړ شوي دي.

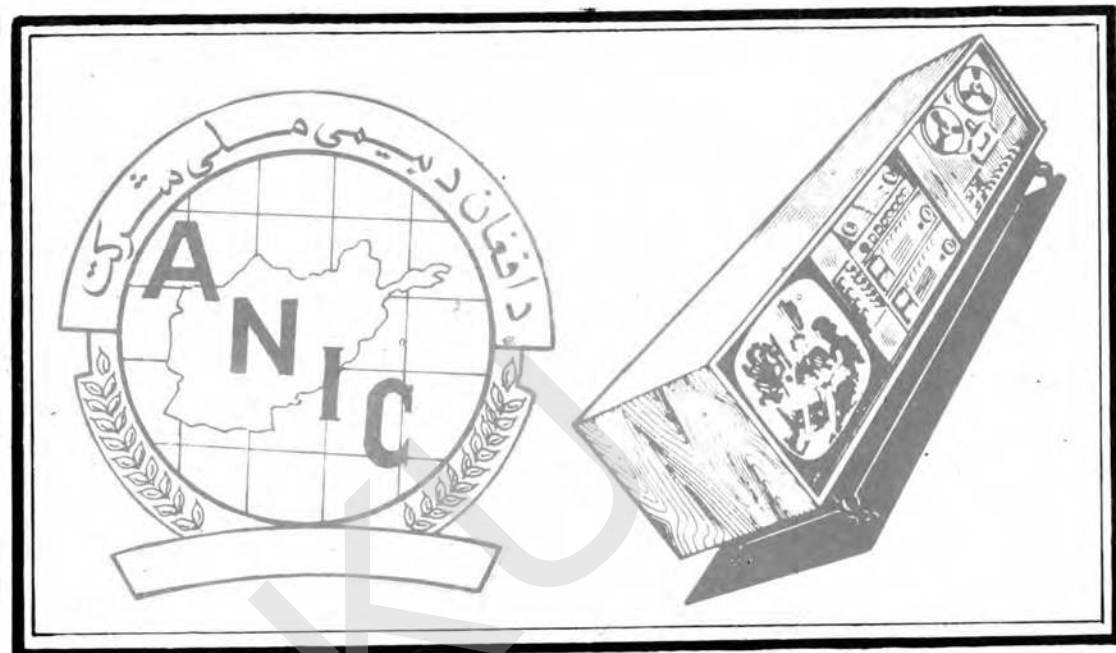
هغه زموږ د کلاسیک سند رغاړو په باب وویل: ستاسې په هیواد کې د کلاسیکو سند رو پیاوړې هنرمند چې زموږ فرهنگي ټولنه پري د موسیقۍ په برخه کې د موسیقۍ د نړۍ د باعتباره کسانو په توګه ویاړي - مرحوم ((استاد سراهنگ)) دې چې په رشتیا سره پیرېښه

اوسنکې وایي: محترم استاد رحم بخش هم دینو کلاسیک سند رولو په ډله کې دي او اوس شریف غزل هم ستاسو د ویاړو غوټیو څخه ګڼل کېږي، - هغه کولای شې زيات زده کړې او نې سندرې ووايي.

پروفیسور روبین چترجی د کابې ویلو په باب وویل: زما په عقیده په کابې ویلو او کابې اخیستلو کې کار هغه وخت ښه دي چې له اصل څخه ښه وي. په دې موده کې چې زه په افغانستان کې يم په تاسف سره وینم چې دغه کار ستاسې په هنري ټولنه کې زیات رواج لري او هغه مثبت او ارزښتناکه تمایل چې باید لرلی یې نه یې درلود.



شرکت بیمه ملی افغان



تماماً "خدمات بیموی شما را به اسرع وقت انجام میدهد
آدرس : منزل ۵ و ۶ تعمیر ۱۴ منزله پامیر



حادثه خبر نمیکند ، خود را بیمه نمایند تا
از بیم حوادث در امان باشید .

بیمه پشوانه* مطمئن هستی و دارائی شما در مقابل حوادث ،



آلرمیتو امید تا طره خوشی محفل عروسی
تا دم دایم همیشه با خود داشته باشید

بیارامین ویدیو کست با کمره های مدرن

فلسفه داری رنگه با کیفیت خوب و وقت

بیشتر در خدمت

شماست

آدرس: بیارامین ویدیو کست
منزل اولاد فرد و شکاه بزرگ افغان

۳۵۷۰۴

تلفون: ۲۶۷۷۶ و

کست های موسیقی

ویدیو مورد نظر تا از بیارامین

ویدیو کست بدست آورید.

ثبت و کاپی فلمهای شما پذیرفته میشود.

لباس های مورد نیاز تا از

از قوسگاه دیوان بخورید



انواع لوازم آرایش، انواع جرابهای گلشن

و غیره اجناس تازه رید و قیمت های مناسب

عرضه میگردد.

کدکس

زرغونه میدان شهر نو

مطالب ارسالی شما

نامه ها و

در ارتباط

محتوم متین خوزیانی !

د مجلی کار کوونکی ستاسی د نیک نظر
خڅه د مجلی په هکله مننه کوي . غزل مورا
ورسید چی په راتلونکی گوډی به یی خپور
کړو . ستاسی د لازياتی همکاري په هیله .

سید امان الله اشرفی ومحمد نسیم سامی

طنز ارسالی شما به اداره مجله رسید
شما د لرونش طنز استعداد خاص دارید .
اښه راکه برای نشر د مجله سیادت ارسال
داشته اید . دریکې از شماره های اینسده
به نشر می رسانیم .
طنز ارسالی دوست ما محمد نسیم سامی
جالب بود نام شما درلست حل گنده .
صفحه چی چطور میشود در کورم .

خواجہ معشوق صدیقی

نامه ثان را بدست آوردیم . تا کی
کرده اید که حتماً نظر تان را درباره
خوشبختی به نشر برسانیم اینسده
پخوانید : زن وشوهر باید به یک
مفکوره باشند و به حرف همدیگر گوش
بدهند تا خوشبخت باشند .

محمد بشیر نجاب
محصل ستوماتولوژی

از حسن نظر تان نسبت به مجله سپاوون
سپاسگزاریم . طالب همکاري هاي تان
هستيم نام تانرا در شمار حل کننده ها
ثبت کردیم در همین شماره قوه کشی
می شود .

نفسه قاید

از شوراي مركزي جبهه ملی ج ۱۰

از نظر تشویق آمیز تان نسبت به کار خود سپاسگزارم ولی هنوز کار زیادی را
پیشرو داریم تا رضایت کامل خواننده گان را بدست آوریم خواهشمندیم در هر
شماره نظریات تانرا ارسال نموده مارا یاری رسانید تا کار خود را بهتر
سازیم . ما هم همین آرزو را داریم که مجله سپاوون در همه جا بدست
خواننده ها باشد ، به گفته شما حتی در سرویس های ملی هم !

بري المحرر!

نامه بر لطف تان رسيد . از محبت تان نسبت به مجله سباون سپاسگذاريم . هرآنچه است برايشماست . اميد واريم هميشه مارا ياد كنيد و همكار دايي ما باشيد . دريكي از شماره هاي آينده با لطف يد رام مصاحبه انجام خواهيم داد . منتظر همكاري هاي بعدي تان .

شايسته بزرگان!

شما بزرگان دركافند بزرگ و بزرگ بدست آورديد . شما استعداد كافي در شعر گويي داريد . اميد واريم بيشتر به اين عرصه توجه نماييد . آنچه را براي نشر ارسال نموده ايد در شماره بعدي در صفحه جديد شما هران جوان به نشر ميرسانيم . به آرزوي همكاري هاي بيشتر تان .

مير محمد عثمان بهيج!

نامه شما را همراه با مطلب ارسالي تان بدست آورديم . به پاسخ سلامهاي تان از ما هم ارسالي تان . اين هم قسمتي از مطلب ((عشق من !

مرغ دلم هر لحظه به پروازي آيد و از معبد عاشقان سخن هاي بي شماري مي آورد : آه ، ناله ، خوشي ، سرود و فرياد و سخن هاي ديگر همه از دست معشوقان ، توهم با آنها هم دست شده بي كه به فرياد و ناله هايم گوش نميد هي و به اشك ريختن هايم ارج نميگذاري و دل نمي سوزاني .

رامين ابوي!

درياره بر شرفي تان دريكي از شماره هاي بعدي پاسخ ميدهم و نيز با اسد الله بديع مصاحبه ها به نشر خواهيم رسانيد . به آرزوي همكاري بيشتر تان .

حسينه جان!

نامه مفصل تان را بدست آورديم . از لطف و صميميت گرم تان تشكر . سلامهاي ما را نيز پيژديد . به لطيف يد رام مي گوييم كه بعد از اين نوشته هاي خود را هنرمندان مورد نظر تان حتما در شماره هاي آينده مصاحبه مي نماييم ولي آنچه را كه در مورد نشر تيري هاي ادبي مطالعه نموده ايد در مورد نشر ژوندون است . مجله سباون بيشتر يك نشر دوقي است .

ما بسيار صميمانه منتظر نامه هاي بعدي و ارسالي ميتوانيد همكار دايي ما باشيد ، نظريات تان را كاملا در نظر مي گيريم .

به پاسخ خواننده محترم مجله سباون بايد متذكر شويم كه علي روزهائي نشر شماره سيم مجله سباون تعداد زياد نامه هاي دوستان بما مواصلت نموده و مواصلت نامه ادامه داشت . مانده ملحوظ از همه خواننده گان اظهار سپاسگداري نمود و وعده ميدهيم ، كه در شماره آينده به هم نامه پاسخ ارايه خواهيم نمود . صميمانه نامه هاي بعدي و مطالب شمارا منتظر مي مانيم .

بر شما فاد گرفت ایم

متولدین هر ماه به بخش مربوط مراجعه
نموده و فال خود را مطالعه نمایند

حمل

زودی در موقعیت مناسبی قرار خواهید گرفت.
تا برای گرفتاریهای عشقی خود راه حل یافت کنید.
بر توقع نیایید. فکر نکنید که شخص مورد علاقه شما
باید تمام فکر و کنیز را تنها و تنها متوجه شما سازد. خوشتر این
خود را حفظ کنید مخصوصاً وقتی مورد انتقاد قرار میگیرید. در هر
حالتی باید برخوردی تریا کنید. تا سرانجام در کشورتونک پس
استد میباید.

ثور

اگر نمی پرسد داشته باشید حدایی ها بیترسی آید
اگر عاقلید منتظر دیدارهای خوب باشید اما
باید وارد ماجرایی به فرجام بشوید. پس بیایید بر اساس
شما در خبر قرار میگیرید. شاید یک خبر خوب برایتان برسد.

جوزا

در باره کسی که اخیراً با او آشنا شده اید بیشتر
تعمیر کنید. از تفاوت با عدله خود داری کنید
زیرا بعد از اشتباه خود بیسی میرید. اختلاف ها جزی
است و نباید باعث سردی قانون هم خانواده شود. مجرد ها
برای تصمیم مبنی آباء میباید. متولدین قوس شما را دوست
دارند.

سرطان

انتاریا را دور از سر خود بیرون کنید. عشق لحظاتی
تنها بی شما را بخواهد کرد. غریبه درون دارند
با دیگران در میان نگذارید. از مادر خود زیاد توقع نداشته
باشید. آمد ماهی سه تان بیشتر خواهد شد. مسافری از
میان متولدین میزان به دیدار تان خواهد آمد.

اند

آزادی دیگران را احترام بگذارید و کمتر با مردم جنگی
شوید. برای زندگی آرام تر به محبت اطرافیان احتیاج
است. عقاید خودتان را به خانواده تحمیل نکنید. در این ماه
مواظب متولدین عقرب باشید. کمتر در این ماه معاشرت کنید.

سنبله

در زندگی دیگران کمتر دخالت کنید یا این در حالتها
عدم ای را علیه خود برانگیزد. اید. یکی از آرزوهای
دیرینه شما به زودی عملی خواهد شد. تمام از همه جا دنبال
شماست. ستاره عشق شما با ستاره متولدین جدی یکی است
فال متولدین این ماه را به دست بخوابانید.

میزان

در مملی که تار می کنید یک شمار فسیله و دسیران به
یاری شما خواهد آمد. ممکن است آرزوهای بزرگ به
این روی عاقلان رسیدن نپذیرد. اما آرزوهای کوچک دست
یافتنی است. خانم ها در میمانی ها مورد توجه قرار خواهند
گرفت. نسیم عشق و محبت در زندگی به زودی میوزد.

عقرب

بیشتر مواظب قلب و جهاز هضمی خود باشید. مریضی
را باید سریعاً مداوی کرد. بیشتر داشته باشید
تا ناامیدی از شما جدا و در رستان فقر شمس در زندگی
ایند شما خواهند داشت. سفر و زیارتی خطرناک است.

قوس

حادثه فزونی خواهد داد. شما سعی کنید از کاران
مور کیفران زندگی آینده خود برنامه ای تنظیم کنید
به خاطر دانسته که افعال بزرگ میسوند بزرگها بر می شوند
و سیران ما را توت میکنند نباید سال را بیهوده پشت سر گذارند
زیاد نگران نباشید. و متولدین حمل بیشتر دوستی کنید.

جدی

در (ملی بس) مواظب جیب های خود باشید. در
این ماه با خود حداقل یون را حمل کنید. اجازه ندهید
هید اختلافات کوچک زناشویی تمام فکر شما را به
خود مشغول کند. با خانواده همسران آشتی کنید. وقتی
همه با صحبت بر سر آشتی است. شما چرا این گونه رفتار
نمیکند. به نامه های رسیده موری پاسخ دهید.

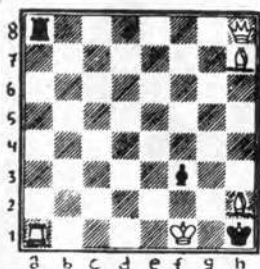
دلو

جاء طللی شما ارض میشود و به زودی به یکی از آرزوهای
بزرگتان خواهید رسید. باز در استان همانگونه
باشید که تاکنون دوست داشتید با شما باشند. مجرد ها
برای ازدواج تصمیم خواهند گرفت. درباره زندگی و کارتان در این
ماه تمیز بکران صحبت کنید زیرا احداث ها را بر خواهید انگیزد
اگر معده شما ناراحت است حتماً نزد دوشور بروید.

حوت

تصور کنید که این بزرگترین شکست عشقی است زیرا
عشق بزرگسوز را ستار شماست. جلیه های منفی زندگی
را بزرگی نکنید. بهارایند. برای دخترهای جوان نشاط و
زندگی جدید را به همراه خواهند داشت. روحهای جوان
صاحب اولاد جدیدی خواهند شد.

سمای شطرنج



سفید بازی را شروع و سراز در حرکت سیاه را مات می کند .

آراکیر مهره ها - سفید : شاه f1 - رخ a1

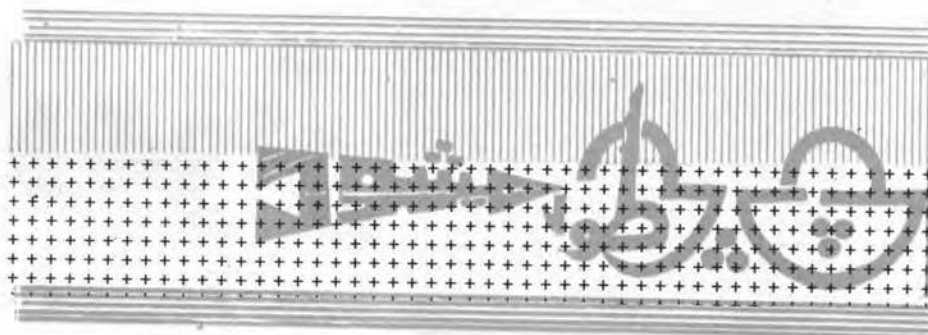
فیل h4 ، فیل f3 ، وزیر h8

سیاه : شاه h1 ، پیاده f3 ، رخ a8

حل کننده گان

دوستانیکه پاسخ درست ارسال نموده اند :

حمزه ، فتح محمد آریا ، نگین - ال
تاج محمد ، سید مصطفی شاه ، عبدالجلیل
فقیری ، عبدالخلیل ، امان الله حبیب ، -
راضیه زیارمند ، مصطفی سحر ، عادل انور
عزتی ، زین زیارمند ، عصمت الله مجیدی
فریده چمتو ، عزیزه ، محمد نسیم سلفی
سمیرا ، سید قادر ، نادیه ، عبدالمتین
عمران ، نیلوفر ، جاوید احمد ، ارس ، رامین
سید معین ، محمد علی ، محمد ولی ، جاوید
محمد ناصر رهین ، گلنار ، شفیق الله
فریده قریلی ، احمد جاوید ، سید تمیم ، -
محمد بشیر نجابی ، نور احمد ، سلمان دستیار
ناهید احمد زری ، فرشته شرف ، بصیر عباسی
قیام الدین صدیقی ، احمد شاه ، وحید
حبیب ، هانا ، عبدالعلی میرزاد ، محمد میر
پرویز ، محمد انور صدیقی ، محمد هما یسون
جریان ، احمد خسرو ، فلور ارامی ، آریا همت
غلام حبیب ، عبدالشکور یما ، تویالی واحدی
عبدالهیاتی ، عبدالله ، عبدالرزاق رسنگار
احمد جواد نشیط ، لیلما ، ظاهره ، سرفراز
مسعود احمد حمیدزاده ، شریف تنگ
محبوب الله ((ضیاف)) نقیبه نیرزانی
صابره یوسفی ، عبداللطیف ، زهره حیات
حکیمه ، عطا محمد نبی ، پژمان ، ترنما
رامین ایوبی ، مرضیه ، حمید سلحشور
عوب از خیرخانه ، غنیه ، سید سمیع الله
عبدالواسع ، شمس علی شمس ، حقیقه
به اسامی فوقه کوریا ، شفیق الله
محمد علی سرباز ، محبوب الله ((ضیاف))
هما ونیلوفر برنده جایزه گردیدند .



جدول

السی .

- ۱- نویسنده معروف فرانسوی و خالق رمان ۳ تنگندار که پسر نیز نویسنده و همنام وی بود - مزد و یاداشن
- ۲- سرود و نغمه - عم طول است و هم بلندی
- ۳- آواصد ۱- عکرا آن باران دید ما ست - هم نام است و هم روشنائی
- ۴- دروازه - خنک نیست - سردار مقدونی و فاتح شرق باستان
- ۵- چشمه - رود کی می گفت بوی آب آید همی
- ۶- وحشی نیست - توده - عرس این شاعر را می گیرند
- ۷- محفل و مجمع - ماده کهنه - معنوق بلبل
- ۸- واحد پول ایتالیا - عیاری و مردانگی
- ۹- سمت و ظرف - هادی کاروان و نگاهبان شترها - سیر اشاره
- ۱۰- هنوز کهنه نشده است - اشاره
- ۱۱- مذهب و آیین - شهری بزرگ در اتحاد شوروی
- ۱۲- یگانه - باوه و شراب - مادر به عری - چراغ شب - عکرا آن بلی به روسی است
- ۱۳- تکرار یک حرف - دست نخورده - هوا ی زمستان

مسودی .

- ۱- بانوی بزرگ هند که بندی بهین ترور شد
- ۲- مداوا - هفته به انگلیسی
- ۳- بهترین دوست آدمی - هم به معنای محفل است و هم به معنای پارلمان - حرف نفی روسی
- ۴- عضوی از بدن - معمولاً نویران گران است - ماده فقیران
- ۵- تکرار یک حرف - جنس مذکر
- ۶- باز هم تکرار یک حرف - هم تا است و هم بر سر می رود
- ۷- جمعه می باشد - شباه انگلیسی
- ۸- یکی از فلزات
- ۹- حرارت - هم به معنای قشر ولایه - تم نشین شده است و هم اصطلاحی است در علم کیمیا - همان سیل است



برند مگان جوایز یک یک
قطعه فوتوی برقی شانرا
نیز به همراه داشتند



فروشگاه موتر برادران



آدرس:
چارراهی انصار شهر نو

موتورهای هوندا مدل ۱۹۸۷ و ۱۹۸۸

پژده های موتورهای پتر و هوندا
موتورهای پتر مدل ۱۹۸۷

موتورهای نیسان مدل ۱۹۸۷ و ۸۸

نیازمندان میتوانند به تلفون ۳۴۲۹۲ در تماس شده و یا به دفتر فروشگاه مراجعه نمایند.

بازار و بخواهیم

بستنی تجارتی بانک



بانک معتبر دنیادوست دارد

بستنی تجارتی بانک تبادل
پول هایتان را از مرکز و لایات
کشور و بالعکس آن و نیز از یک
ولایت به ولایت دیگر میسر
میکرد و نماینده گی های ولایات
بانک به اسرع وقت انجام میدهد

بستنی تجارتی بانک پول
های شما را بصورت مطمئن
حفاظت و حراست نموده و قروض
وارداتی و صادراتی تجار و موسسات
را به شرایط سهل اجرا و بارچالانی
اموال را نیز انجام میدهد
بستنی تجارتی بانک با (۳۰)



دانشگاه بزرگ افغان

بزرگترین مارکیت
فروش تمام اموال تولیدی
صنایع کشور

داره کثرتا بهترین

اموالی در مشهورترین

مکسیر با رجبانه

فروشگاه بزرگ افغان

وسایل و اشیای مورد ضرورت خانواده
را جدیداً وارد نموده و به قیمت مناسب
به فروش میرساند.

با ۱۹۹۰ افغان بهترین
فوقی خود را در دسترس
برگذاشته اند

Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library